

مرز و بوم

(تاریخی)



م. عطفی عمرزی

Ketabton.com

به نام آفریده کار بی همتا

مرز و بوم

(تاریخی)

نوشته ی مصطفی عمرزی

۱۳۹۸ شمسی

مشخصات کتاب

نام: مرز و بوم
(تاریخی)

نویسنده: مصطفی عمرزی

زبان: دری افغانی

تایپ و دیزاین: م.ع

شمار صفحات: ۱۹۰

نوبت چاپ: اول

ناشر: صاحب اثر

سال: ۱۳۹۸ ش

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

در این کتاب:

- ۱- مرز و بوم..... ۱
- ۲- آن مرد بزرگ..... ۵
- ۳- وطن و مرز های احمدشاه..... ۱۷
- ۴- توسعه ی جغرافیایی امپراتوری احمدشاهی..... ۲۵
- ۵- تداعی شکوه در شعر بزرگان ما..... ۳۱
- ۶- داتسن ها..... ۳۶
- ۷- تراژیدی سقوط امانی..... ۴۶
- ۸- مفهوم سرزمینی افغانستان بزرگ..... ۶۸
- ۹- نوستالژی گذشته های خوب..... ۷۲
- ۱۰- نقشه های جغرافیای قومی افغانستان..... ۸۳
- ۱۱- احیای شکوه تاریخی..... ۹۵
- ۱۲- ننگرهار همیشه بهار..... ۱۲۹
- ۱۳- ۹ تصویر تاریخی از ولایت سبز لغمان..... ۱۳۷
- ۱۴- تاریخ در طبیعت پغمان..... ۱۴۳
- ۱۵- کابل در گذشته های خوش..... ۱۵۴
- ۱۶- گذشته ی معمور کندهار..... ۱۶۷
- ۱۷- یادگار تاریخی فرزند صدیق ملت..... ۱۷۳
- ۱۸- افغانستان در نشنل جیوگرافی..... ۱۷۵
- ۱۹- معرفی مصطفی عمرزی..... ۱۸۶

- مرز و بوم

- (مقدمه)

مفاهیم سرزمینی در گونه های مختلف در فرهنگ ما وجود دارند. عمده ی چنین برداشت هایی به حُب وطن دوستی، احترام به بزرگان و گاه نوستالژی خوب و بد برمی گردد. عادت عجیب انسانی که به خلق او در خاستگاه مربوط است، سال ها ذهنش را می پیچد. منتها در این درونگرایی، نوع برخورد متفاوت می باشد. ما در سالیانی که پس از رژیم های کودتایی، رقم خوردند، مردمانی را شناختیم که با گرایش های چپی و راستی افراطی (الحادی و اخوانی) بر خاستگاه خویش منفی می نگریستند. تلقی آنان از مکتب های ایدیالوژیک، به قدری نادرست بود که نتوانستند روابط منطقی گرایش های خود با طبیعت این کشور را دریابند. در این در مانده گی، نسخه های ناکام حاکمیت های کودتایی شکل گرفتند. بقایای آن ها هنوز هم با دید منفی به گذشته، اما محیلانه می خواهند با تیره تر ساختن قبل از هفت ثور، خود را تبرئه کنند.

اما نسل ما، طیف جوانان واقعگرای افغان، همه چیز را محک می زند. این گرایش، حتی از خطوط سرخ باور های دینی نیز گذشته است. ما به دنبال رابطه ی منطقی گذشته و حال هستیم. در این میلان خوب، برداشت از گذشته هایی که ما را به تعالی فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و هویتی می رساند، خویت تاریخ را استحصال می کند و در نیاز به بازخوانی آن، جلوه هایی را تعمیم می دهد که با عزت نفس مردم، توام می شوند.

در مرز و بوم ما به خصوص در سده های پسین، رویداد های زیادی اتفاق افتاده اند که با کاهش گرایش های الحادی و اخوانی، مردم را به شدت ذهنیت می دهند خود را با گذشته ای پیوند دهیم که چپ و راست افراطی هنوز در پاره گی های آن، سوء استفاده می کند.

از شکل گیری هویت مستقل جغرافیایی (جیوپولیتیک افغانستان) و تسجیل جهانی ملت افغان و تقابل با استعمار که بالاخره در حکومت های منظم افغانی، همه چیز را به ارمغان آورد، تا کودتای شوم هفت ثور، سیر صعودی با وجود فرهنگ های سخیف عرفانی یا به اصطلاح آریایی، خراسانی و فارسی، مردم را در قرائت های نو حکومت ها از مدنیت، مکتب، پوهنتون، رسانه ها، سینما، حضور گسترده ی زنان و دختران تحصیل کرده و ادبیات رسالتمند که سوا از گذشته های ننگین فارسی، ارزش های اجتماعی دارند، متوجه ساخت در چند طبقه ی افغانی یاد بگیرند که حتی در صورت خشن امارت اسلامی طالبان نیز ارزش تمامیت ارضی آن ها که قهرمانان این تحریک را وامی داشت با از خود گذری های بی مانند، کشور را از تجزیه نجات دهند، همه و همه به گونه ای از ذهنیت هایی متأثر باشند که تا هفت ثور، کاملاً نهادینه شده بودند. در کتاب «مرز و بوم»، بخشی از آن مقالاتم را تصنیف کرده ام که با هوای گرایش به وطن و بزرگان آن، آن ارزش های افغانی را تبیین می کنند که در هر کدام، هرچند در سال های مختلف، نوشته شده اند، اما این ذهنیت شکل یافته که گذشته های ما در تعالی و حماسه های گذشته گان، هنوز هزاران بُعد دارند تا با مثبت اندیشی از آن ها ایده بسازیم و مردم را متوجه کنیم نیاز های ما به درک

مرز و بوم / ۳

گذشته های خوب، ما را در حفظ سیطره ی سیاسی، چه قدر یاری می رسانند. عزت نفس این اتکا که عظمت تاریخی در یک جدل عظیم، بارها کمر بیگانه را شکسته و در هر فرصت تنفس، افزون به رونق عمرانی و اجتماعی، رسالت حکام بود، به خصوص طیف جوان ما را متوجه می سازد که عمده ی درک آنان از آگاهی ها باید بر محور مردم و مملکت شکل گیرد. این تامل، می تواند نوع نگرش به مسایل را بسیار جدی بسازد تا به سیستم سیاسی، نه فقط به جاه حق خود بنگرد، بل متعهد باشند که آنان نیز دین دارند تا به داشته هایی بیفزایند که در چند سده ی پسین، دار و ندار واقعی این ملت هستند.

در نوع نگرش من در این کتاب، مرز و بوم، خاستگاه و جاهی ست که درک واقعیت های آن، عزت نفس می بخشد، هرچند در فرود تاریخی در گیر سنت ها و ارزش هایی که هرگز تعریف نشده اند، در یک فراز دیگر، توان زیاده را از دست می دهد که وقتی دوباره صعود کرد، قادر نباشد چنانی که باید کار کند.

ما پس از رژیم های کودتایی، فقط صعود کرده ایم. حماسه ی تحریک اسلامی طالبان، به جریانی مبدل شد که در صعود به افغانستان، نتوانست با گرایش به اولویت های مدنی، ارزشش را جا بیاندازد. ساخت و ساز آنارشیستی دولت های پسا طالبان نیز فقط صعود کرده اند. حالا که به زمان حال و گذشته می نگریم، ارزش گذشته، به خصوص قبل از هفت ثور، همچنان بیشتر است.

در تاملات این کتاب، تلویحات تنقید هم وجود دارند. متأسفانه حتی نوستالژی ما از گذشته های خوب، اندوه دارد. محال است از

مرز و بوم / ۴

سلطنت اعلیٰ حضرت شاه امان الله یاد کنیم، اما ارتجاع منحوس
سقوی را فراموش کنیم که مردم و مملکت را غرق کرد.
امیداورم تلقی عامه ی افغان ها از این کتاب، همانند تلقی اکثر شان
از سایر تخلیقات من باشد: تبیین منطقی و تنقید، اما با حفظ ارزش
های افغانی. یعنی نباید به گذشته در بند بسته های ایدیالوژیک که
سال هاست خواب خوش ما را گرفته اند، الحادی و اخوانی بمانیم.
این مرز و بوم، نشانی های واضح دارد که مال چه کسانی هستند.
در خانه ی خود، قبل از همه باید از «خود» پذیرایی کنیم.

مصطفیٰ عمرزی

۱۳۹۸/۳/۲۸ ش

کابل - افغانستان

- آن مرد بزرگ

- (احمدشاه بابا در شعر دری)

تبعیت از اندیشه های خوب، میلان به بزرگانی ست که در زنده گی، مسیر ما را در نصب العین به دنبال منظور می برد و به یقین که بسیاری از بزرگان، در گرو بزرگانی به بزرگی رسیده اند. توده های عام در آسایش روان، ماضی را در تاریخی می خوانند که از این منظر، اعتماد آنان در عزت نفس، حراست از هستی در حدود جغرافی و تاریخی ست.

افغانستان ما در فراز تاریخ، مردان و بزرگانی دارد که هرچند در قرائت تاریخ فاتح، کارنامه ی پیکار، هجوم و تشجیع تبارز می کنند، اما پیوند های ملموس در تامین خواسته ها، ابعاد دیگر می بخشند که صورت و سیرت رفته گان بزرگ را در برآورد نیاز ها، گاه در جلوه های خیال در عالم روح می رسانند و در خلسه ی این هستی، وقتی از مقام لاهوت (عالم ناپیدا و غیب) در هبوط از آن، در ناسوت (عالم پیدا) تاریخی می شوند، در قرون پسین افغانستان، در افغان زمین دیرینه، مردی به بزرگی اعلی حضرت احمد شاه ابدالی (رح)، مظهري ست از اراده ی بشری در کردار شریف و معنوی.

احمدشاه بابا را در کارنامه ی تاریخ او، بیشتر در پهنای جغرافیایی دیده ایم که از شرق به غرب و از شمال به جنوب، گاه دهلی می شود و گاه نیشاپور. گاه در آموست و زمانی به دریای عرب می رسد.

آسیب پذیری جغرافیای افغانستان در خلایی که پس از پایان سلطنت تیموریان رونما می شود، وحدت جغرافی را هرچند در

مقام مبارزات دلاورانه ی روشانیان، ختکیان و هوتکیان به هسته‌هایی آورده است، اما شدت فشار و تعدی، تا زمان ظهور بابا، از مشخصه‌های سیاسی می‌کاهند. بنا بر این، نقش بابای ما در کسوت فاتح، رُخ معروف تاریخ و زنده‌گانی اوست که خود به گونه‌ای در تحریف شخصیت چند بُعدی اش به عنوان رهبر، فاتح، شاعر، نویسنده، سیاستگر، عالم، اهل دل و معنویت، خوانده می‌شود.

نیازهای ما برای تشجیع و تحریک ملی در امر مبارزه ی مردمی در برابر بلایای تجاوز بیگانه، تاریخ پردازی افغانی را با تمرکز بر کارنامه ی سیاسی - نظامی، از ضرورت‌هایی دور می‌کند که با خوانش کُل ابعاد صورت و سیرت بزرگان ما، به ویژه وقتی از سلاطین افغان، صحبت می‌کنیم از بابا تا بابای ملت، چند برجسته گی ای نمایان می‌شوند که اجتناب از ریا در تعهد به مردم و منافع، زعمای افغان را در گرایش به استمرار حیات ساده، اما گره در معنویات، به بزرگانی مبدل ساخته که به جرات می‌توان افتخار کرد اگر شاهان افغان از تجمل دربارها احتراز کردند و نقش آنان در فراز و فرود تاریخ افغانستان، همواره مدافع و غمگسار بود، از آن ودیعه ی الهی حکایت می‌کند که در ظرفیت‌های آنان، بشر متفاوت را ثابت کرده است و می‌بینیم در فرصت‌های حریت و استقلال، توسعه ی جغرافی جهانگشیان ما، نه غضب و غصب بود و نه غارت و تعدی. بل تامین منافع توده‌های حدود سیاسی به منظور شکل‌گیری هسته ی ملت افغان. مثلاً از امپراتوری احمدشاهی تا گسترده گی مداوم آن در سلطنت اعلی

مرز و بوم / ۷

حضرت تیمورشاه که نه فقط نظامی و مبارز فاتح است، بل ادیب و سخنور بود، می توان یاد کرد.

تا پایان سلطنت آخرین شاه افغان (اعلی حضرت شاه محمد ظاهر) توجه بر امر نیازها و رفاه مردم و مملکت، بخشی از کارنامه ی به یادماندنی مردانی ست که پس از پایان فتوحات افغانی، به ویژه از امیر شیرعلی خان تا امیر عبدالرحمن خان، حبیب الله خان، شاه امان الله، شهید نادر خان و اعلی حضرت شاه محمد ظاهر تا شهید محمد داوود، در تاریخ ما تجلی می کند.

اعلی حضرت احمدشاه بابا، از بزرگانی نیست که فقط در گسترده گی جغرافی، مردی باشد که در زمان او، افغانستان در جمع قدرت های جهان آن روز در جغرافیای اسلامی، معادل امپراتوری عظیم عثمانی در ترکیه بود و در محورهای چند قطبی قدرت های آن روزگار، ساحه ی قدرت دولت و حاکمیت تا پایان سلطنت اعلی حضرت تیمورشاه، بیش از نیم قرن، سرزمین ما را در شما ابر قدرت های آن زمان، به یاد می آورد.

چنان چه آوردم، خوانش تاریخ خاص برای برآورد نیازهای تشجیع و حراست از ملک و ملت، توجه ما را از ابعاد زنده گی آن بزرگان افغان، به حاشیه می برد که به ویژه در تاریخ سیطره و فتوحات افغانی، کشورگشا و جهانگیر بودند.

اعلی حضرت احمد شاه بابا، چنانی که در غزل معروف «د دهلی تخت هیرومه...» به شدت در گرو ماوا و سرزمین تجلی می کند، در خلوت های شعر و ادب، به مردی می ماند که نه همان یل میدان های جنگ است که در تاریخ او، سرهای افتیده ی دلاوران دشمن در قدومش، مردی به دلیری و دلاوری را معرفی می کند، بل این یل تاریخ، گرویده ی ادب است و از میل به اخلاق، همان

مرز و بوم / ۸

مردی می شود که هرگز تجمل نکرد تا در میان مردم سوا باشد. از صورت و سیرت او، مردی در چکاد تاریخ ما ظاهر می شود که در اوج است و چنین خواهد ماند.
سروده های دری بابا:

رو که رویم، میخانه- وطن ماست
گر بمیرم در این جا، عشق کفن ماست
چون که اسلام جویم، میخانه رویم
وز نور ایمان، پُر می دهن ماست
ترک وجود زدیم از کنگره ی عشق
یافتم لوح، وجود- عدم ماست
مظهر نماند از جلوه ی دو کون
دو کون رود، عشق- سراپرده ی مکن ماست
در سرای عدم سراپرده ی عشق
عشق گفت سراپرده ی کون کان آمد قریب
اصل امکان در عشق در عدن ماست
احمد! بیا قدم بر افلاک زنیم
نیستی ما، هستی شکن ماست

این، سروده ی مردی ست که در فراز تاریخ ما، عمری سواره می رود و در میادینی مبارز بوده که چکاوک شمشیرها، غریو دلاوران و نهیب جنگ، هستی می گرفتند و در دریای خون، معنی زنده گی محدود بود.

دیدم شخصی در صحرای عدم
نی سرداشت نی دم نی قدم
به او گفتم به نزد خود جوهری

بر سرش دو لعل خود جوهری
 به او گفتم نه نزد جنس خود جوهری
 ورنه جهت تو را به نظر دی نقش دو عالم
 به روی خوش به عقد زبان، شکافی موی را
 به زبان، معطر سازی ای عیسای دم
 به من گفت ای فرد حقیقت
 ز شرط بگذرد در طریقت نه قدم
 که طریقت گل بود، معرفت خار او را
 زین هر دو بگذر، شو نور ز نور مقدم
 چون که من دیده ام دو آینه را رو به روی
 رویت شان به هستی جلوه گر آمد وجود عالم
 «احمدا» خاموش باش ز این گفتن های خموش
 در پیشه ی صاحب‌دلان مانی به هوای جام جم
 بابا، چه خوش و نغز از رازها می گوید و در تارک (مقام بالا) به
 معنی می رسد. مردی که در حیات تدبیر و رزم، همواره میدان
 های خشن را از حریفان بُرده بود، می دانست که بقای او در
 رشته ای بسته است که در اعتقاد ما، تقوا را حُسن زنده گی، در
 مقام صبوری و تحمل، سفارش می کنند.

چو بر من تیر مژگان می زند آن شوخ گلگونم
 چو لاله ی داغ بر دل سراپا غرقه در خونم
 ز سوز دل همی بارم شب و روز اشک حسرت را
 ز خون دل نشسته بر کنار رود جیحونم
 ز سوز آتش عشقت که چون افروخت بر دل ها
 ز بس سوزد دلم، هرگز نمی دانم که من چونم
 نمی پرسی از من بین حال دل و جانم

که از غیرت فتاده بر زمین چو بید مجنونم
 به گرد کنج رویت چون بدیدم اژدر دل ها
 همی سوزم همی نالم، ندانم خویشتن چونم
 ولی «احمد» ز تو دارد همین یک آرزوی خود
 به دیدارت رسم، ماند ز گریه چشم جیحونم
 آن مرد بزرگ، انسانی ست همانند دیگران؛ هرچند سپاهی، دلاور
 و زعیم، اما دلی دارد که از عطف به خود، می خواهد و این
 خواسته در ترسیم دلخواه او، به تمنای مُحبی می ماند که از
 صورت شعر، اخلاق می شود و در سوز دل، اما در استواری حیا،
 آرزو می کند.

دل می رود به سوی تو
 غم نرود سوی تو
 بنگر سوی ناله ی من
 که بیندم به گیسوی تو
 گر بینم آفتاب
 ذره وار روم به روی تو
 قمری ام طوق در گردنم
 کو کو زنم در کوی تو
 بلبل دلم فغان کرد
 چون نسیم سحر آورد بوی تو
 چون ناله در سحر دارم
 چه شود گر دلم رسد به آرزوی تو
 چو نظر زر شوم، رسم به دلجوی تو
 که هرچندی عاشق به عاشق نظر دارد

«احمد» نترسد از خوی تو

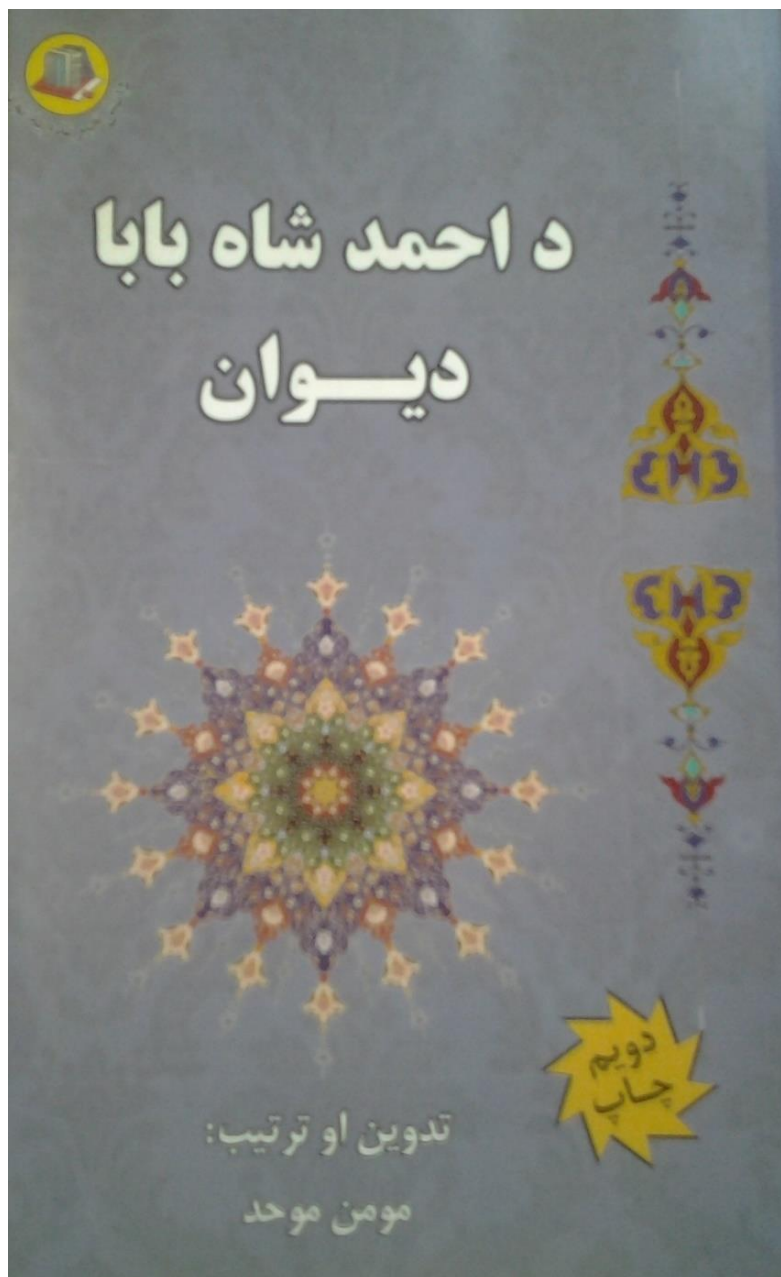
مرد میدان دلاروان که همیشه فراز دست است، در بزم لطیفان، نزاکت می کند و اما صورت او در کسوت دلاور روزگار، هشدار می دهد در طلب حُب، هراس نمی شناسد. او مردی ست که سه قرن پس از خودش، هنوز به اراده ی ما در پاسداشت حریت، قوت قلب و بازو می بخشد.

بابا، مکتب بزرگ تاریخ، سیاست، تدبیر و آن انسانی ست که در خلوت شعر، در متن ادبیات، در آسمان پاکی و طهارت نیز تجلی می کند و در تنوع فرهنگ هایی که در حدود و سیطره اش می شناخت، مردی ست که اشعار دری اش نیز در کم نبودن از ادبیات زبان زیبای مادری (پشتو) هیچگاه کوتاه نمی آیند.

احترام به ارزش ها و فرهنگ های مردمی، حتی در زمان سوا از ثقافت قومی، از منظر بزرگان ما، در وادی پایین نیافتاده اند. الحق که افتخار خواهیم کرد در زمان خود ارادیت و استقلال، تنوع فرهنگ افغانی در کلیت فرهنگ های ده ها قوم و تبار با عزت و شریف این سرزمین، در فرصتی که می رسد، از پایین تا به علیا، احترام بزرگان ما را برانگیخته اند.

اشعار دری اعلی حضرت احمد شاه بابا، از ویژه گی های فرهنگی ما پشتون هاست که تا به امروز در مسیر تاریخ بزرگان ما از بابا تا خوشال بزرگ تا بزرگانی که رفتند و ماندند، طیفی از کسانی را معرفی می کند که با تبحر فراتر از ارزش های خاص قومی، از زعیم تا سیاسی و هنرمند و از شاعر تا نویسنده، سهم ما در ادب دری را حفظ کرده اند و در پردازش های انسانی، ملی و افغانی، انشاء الله بمانند.

مرز و يوم / ۱۲



مرز و بوم / ۱۳



مرز و يوم / ١٤



مصطفى عمرزى

مرز و يوم / ١٥



مرز و يوم / ١٦



مصطفى عمرزى

- وطن و مرز های احمدشاه

شعر فانتزی و شعر ریالیستی، به دو طبقه ی آفرینشگران، تعلق دارند. یکی گروهی که همه چیز را در دنیای خیال می سازند، اما گروه دیگر، آن چه را دیده اند در دنیای خیال، ترسیم می کنند. گل دیوان اشعار احمدشاه بابا (به کوشش مومن موحد) را بررسی کردم. تلاشم برای یافت نام «خراسان»، به جایی نرسید. این تفحص بیشتر به اثر روده درازی بی خردانی ست که با تخلص های «خر-آسانی» در حال چرا در وادی جهالت اند.

اگر تعبیر افغان ستیزان از افغان به معنی پشتون را ملاحظه کنیم، در سروده های احمدشاه بابا، وطن و مردم او، فقط پشتونخوا و پشتون هاینند. در غزل زیبایی که در هنگام بازگشت از فتح دهلی، سروده است، تخت دهلی را فقط به خاطر بلندی کوه های زیبای پشتونخوایش فراموش می کند.

در بازار ابتذال جعلیات، از هر برکه ای دست آویز می سازند که روی کم ترین تعهد اخلاقی و فرهنگی استوار است. منظور شان دامن به زدن به مسایل قومی ست. در این ستیز، امیدواری های کاذب، حتی روی افراد و گروهک هایی می چرخد که ولو کلیت یا اکثریت را نسازند، اما اعتقاد آنان به جعلیات، ماشین تقابل جاهلانه ی افغان ستیزان را راه می اندازد.

فردوسی، خالق شاهنامه را بی سوادترین جغرافی دان نیز می گویند. در کتاب «نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی»، تعجب خواننده گانی تبارز کرد که می دیدند در این گردآوری انتقادی، دنیای شاعر، همان تخیل سرایی ست که شرق و غرب را وصل می

کند، اما در زمان حرمان از صله، نمی داند در کجای آن جغرافیا، دنبال معاش برود.

ظاهراً ایاتی از چند شاعر که به اثر سخافت از اقتباس آن ها خودداری می کنم، نمونه های نوین آن جاهلان را به شور آورده بودند تا با تحقیقات تخیلی نتیجه بگیرند چون احمد شاه ابدالی را شاه خراسان خوانده اند، بنا بر این باید افغانستان کنونی را با تمام سجل جهانی و تاریخی، تعدیل کنند.

در یک تحقیق جالب که در کتاب «زمانی که مفاخر ناچیز می شوند» نیز گنجانیده ام (آیا کشوری به نام آریانا و خراسان، وجود داشته است؟) آشکاری های جالبی در مورد سوء برداشت از مسئله ی تاریخی خراسان و نمونه ی بدتر از آن یا «آریانا»، آمده است:

«قضیه خراسان نامیدن افغانستان نیز مانند قضیه آریانا نامیدن این کشور است. کشوری به نام خراسان با مرکزیت و سازمان سیاسی واحد در جغرافیای سیاسی جهان و منطقه، وجود خارجی نداشته است. البته ایالت و سرزمینی به نام خراسان بر اساس فرهنگ، زبان، دین و تاریخ مشترک وجود داشته که در آن حکومت های محلی، نه به نام رسمی خراسان، بل به نام سلسله های حاکم، یاد می شده اند. مانند غزنویان، طاهریان، صفاریان، تیموریان و غیره.

سرزمین پهناور خراسان تا ظهور دولت صفوی هم جزء قلمرو خلافت اسلامی محسوب می شده است و هم جزء قلمروتاریخی ایران؛ هرچند سلاطین محلی در آن حکمروایی می کرده اند. به همین دلیل شعرای فارسی زبان [دری زبان] در آن دوره، مانند رودکی، ابوشکور بلخی، عنصری، فرخی، منوچهری، فردوسی،

مرز و بوم / ۱۹

نظامی عروضی، شهاب ترشیزی و... امرای سامانی، غزنوی، غوری، تیموری و حتی هوتکی و ابدالی را شهریاران و شاهان ایران و خراسان خوانده اند.»

دنیای شاعرانه ی نویسنده گانی که در سنت معمول آن ادوار، همه چیز را برای صله و تامین معیشت زنده گی، تخلیق می کردند، فاصله ی طولانی با تحقیقات، تدقیات و مولفه های کنونی علوم تاریخ، جامعه شناسی، حقوق و جغرافیا دارد.

متأسفانه نوع رواج خوانش تاریخی خاص، در القای ذهنیت های افغان ستیز، از اوانی شروع می شود که در عقب میز مکاتب قرار می گیریم. فرو کردن خزعبلات و چرندیات آریانایی و خراسانی به نام پیشینه های افغانستان کنونی، با هیچ مولفه، موازین حقوقی و سیاسی کشوری تناسب ندارد که امروزه در کنار تمام کشور های جهان، یک واحد مستقل، با نام، با نشان و با مرز های مشخص شناخته می شود.

ساخت افیون از دنیای تخیلی شاعران، به کار معتادانی می آید که مثلاً در هر برگ به اصطلاح شاهکار تاریخی شاهنامه، بی عقلی و بی سواد ی هویداست. به قول منتقدین، در دنیای تخیلی فردوسی، جغرافیای ایرانی با گُل ولایات و اجزای آن، گاه به شرق می کوچند و گاه به غرب، اما مجوس استخدام شده، غرق در دنیای تخیل نمی داند که آن همه مغالطه، روزی او و فرهنگ او را تحقیر و مسخره خواهند ساخت.

در کتاب «نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی»، تحقیق جالب و طنزی از مرحوم حمید آرشد آزاد (گاف های حکیم فردوسی در شاهنامه) را گنجانیده ام که گزیده ای از آن را در زیر مرور کنید:

مرز و بوم / ۲۰

«صفحه‌ی ۶۱۶ را بخوانید و حسابی حال بکنید! از کشتی‌رانی سپاهیان ایران در شرق آسیا، در منطقه‌ای میان توران و چین بحث می‌کند و می‌فرماید:

همان راه دریا به یک ساله راه
چنان تیز شد باد در هفت ماه
که آن شاه و لشکر بر این سو گذشت
که از باد کس آستی تر نگشت!

به جان عزیز خاله‌جان عزیزم قسم می‌خورم که این‌ها را خود حضرت فردوسی نوشته و بنده از خودم در نمی‌آورم. یعنی در مرز توران - آسیای میانه‌ی فعلی - و کشور چین، دریایی ست که کشتی‌های بادبانی می‌توانند حداقل در مدت یک سال از یک طرف آن به طرف دیگرش بروند. منتها این بار به خاطر گل روی جناب کیخسرو، یک باد سریع السیر وارد میدان شده و چنان تیز وزیده که کشتی‌های ایرانی در هفت ماه از دریا عبور کرده‌اند؛ اما همین باد، آن چنان تربیت شده و خوب بوده که در اثر وزش آن، حتی آستین یک نفر هم تر نشده است.

فکر می‌کنم اگر تورانی‌ها، سوار همان کشتی‌ها می‌شدند، یک «سونامی» چنان شدیدی به وجود می‌آمد که بعدش صدها میلیارد نفر کشته می‌شدند؛ همه‌ی خاک توران به زیر آب می‌رفت، میلیاردها خانواده، خانه و زنده گی خودشان را از دست می‌دادند و آواره می‌شدند؛ طوری که سازمان ملل هم نتواند به آنان کمک بکند و...!

یادتان باشد که کریستف کولمب و یارانش در مدت سه ماه از اقیانوس اطلس گذشتند و به آمریکا رسیدند و آمریکو و سپوس و

مرز و بوم / ۲۱

هم سفرهایش هم در مدت زمان کمتری همین کار را کردند. حالا ببینید دریای واقع میان آسیای میانه و چین، چه وسعتی داشته که گذشتن از آن، بیش از چهار برابر عبور از اقیانوس اطلس، وقت می برده است. البته که فردوسی آدم راستگوی است، ولی احتیاطاً عرض می کنیم که: «... بابای دروغگو...»!

چشم هم میهنان زابلی و شهروندان کابلی روشن که ببینید فردوسی در صفحه ی ۶۳۲، اصلاً آنان را ایرانی نمی داند. کجاست جناب باستانی پاریزی و استادان چاخان پردازی مثل ایشان که ادعا می کنند افغانستان، همیشه متعلق به ایران بوده و تنها از زمان قاجارها به بعد، در اثر بی عرضه گی های شاهان، از مام میهن جدا شده است؟! جالب این که همین استادان ارجمند، شاهنامه را معتبرترین تاریخ جهان می دانند؛ ولی معلوم نیست چرا این قبیل جاهایش را نادیده می گیرند و مسکوت می گذارند!

در زمان پادشاهی «لهراسپ» که هنوز پسرش (گشتاسپ) ولیعهد است و از پدر - شاید هم از عمه اش - قهر فرموده و به روم «فرار مغزها» کرده، در روم با یک «اسقف» ملاقات می کند...

استاد بر اساس دنیای فانتزی شاعران، ولو به حد دروغ های فردوسی نباشد، بهتر از کج فهمی هایی نیست که شماری جاهل، مصرانه می خواهند نام افغانستان تغییر یابد.

در ابیات سخیفی که احمد شاه بابا را صاحب خراسان، به معنی شاه افغانستان کنونی، تعدیل کرده اند، مهم ترین موضع، عدم مولفه های جیوپولیتیک است. چنان چه در مقاله ی «افغانستان، بدیل ندارد»، آورده بودم، اصلاً تعریف کشور های کنونی، منشه در مقوله ی نو حقوقی دارد که با پیمان وستفاليا در قرن ۱۷ در اروپا و تعمیم پی آمد های آن به نام حقوق بین الدول در قرن نوزده و

جامعیت آن در قرون بیست و بیست و یک، اما جاهلان افغان ستیز را متوجه نکرده که حتی با اسطوره‌ی تاریخ افغانستان (اعلی حضرت احمد شاه بابا) نیز نمی‌توانند افغانستان را حذف کنند. در قسمت دیگری از تحقیق «آیا کشوری به نام آریانا و خراسان، وجود داشته است؟» می‌خوانیم:

«اگر آقای فرهنگ، مانند دیگر مورخان افغان، خراسان را کشوری دارای ژئوپولیتیک، یعنی دولت مستقل معرفی کند تا بر مبنای آن بتوان افغانستان کنونی را خراسان نامید، در آن صورت ایشان نیز مانند آقای کهزاد، گرفتار تناقض خواهد شد، چرا که نامبرده اعتراف می‌کند دولتی به نام خراسان در تاریخ، ثبت نشده است. وی می‌نویسد: «اگر پژوهنده گان در ضمن تفحص در آثار و مدارک مربوط به قرون اولی و وسطی و حتی قرون جدید به این کلمه [خراسان] به عنوان دولت بر نمی‌خورند، نباید چنین نتیجه‌گیری کنند که سرزمین افغانستان، سابقه تاریخی ندارد یا این که در آن ازمنه از تمدن و فرهنگ، بی‌بهره بوده است.»

این تنها لسترنج و برخی پژوهشگران دیگر نیستند که خراسان را ایالتی از ایالت‌های ایران، معرفی می‌کنند، بل که قبل از همه، مؤسس افغانستان و کسی که عامل اصلی تجزیه خراسان بزرگ، شناخته می‌شود، یعنی احمد شاه ابدالی نیز خراسان را ایالتی از ایالات ایران می‌داند. وی در نامه‌ای به سلطان عثمانی، چنین می‌نویسد:

«بنا به تقدیر قیوم قدیر، نادرشاه از ابیورد و دره جز خروج کرد و به مرور، خراسان و عراق و فارس و آذربایجان، بل جمیع مملکت فسیح الفسحت ایران و هندوستان و ترکستان را مسخر ساخته و

مرز و بوم / ۲۳

شجره استقلال تمامی سران و سرکردگان ایلات و احشامات مملکت ایران را از پا در انداخته، دست تعدی و جور بر ایل جلیل افغان نیز دراز نمود، آثار تسلط به ظهور آورد.

در نامه احمدشاه ابدالی به وضوح، خراسان جزء ایران که آن را «مملکت فسیح الفسحت» نامیده، ذکر شده و از کشوری به نام خراسان یا افغانستان، ذکری به عمل نیامده و ایل جلیل افغان نیز در صف سایر ایلات ایران، قرار داده شده است.

در دیوان اشعار احمد شاه بابا، هرچند تخیل شاعر دخیل است، اما دنیایی که از پیرامون رسم می کند، پرداخته های واهی و موهوم نیستند. احمد شاه بابا، با ریالیسم شعر، در جایی که از زنده گی می گوید، خودش، تبارش و کشورش را معرفی می کند. در زنده گی او، مشهورترین نام ها، پشتون ها، پشتونخوا و سرزمین های بزرگ هند و روم اند.

ضمن آشنایی با محفل بنیان اندیشان که روی مولفه ها و منطق تحقیقات زنده یاد استاد ناصر پورپیرار، بحث می کنند، طرح های مختلف، از جمله ارائه ی پرسش هایی را دریافتم که وقتی در برابر ابهام و پیچیده گی های تاریخی، قرار می گیرید، باید استعمال کنید! بنا بر این با تیرهایی که از کمان جهالت، رها می کنند، بهتر است به تعیین اهداف، نشانه گیری، سرعت و وسعت آن پرداخت، نه این که تحت تاثیر این انداخت، با کورخوانی نشانه ها، مشغول شویم.

بدون شک، پهنای جغرافیای حاکمیت ابدالیان، بزرگ تر از افغانستان کنونی ست. به این دلیل نیز سعی می کنند آن جغرافیا را که به تعبیر امروزی، واحد جیوپولتیک، به معنی یک کشور، یک ملت و مرزهای مشخص نیست، با تحلیل در حدود فتوحات و

مرز و بوم / ۲۴

اراضی تحت اشغال، استحاله کنند. در نتیجه اوهام خر-آسانی نیز می توانند بدیل کشوری شوند که دو سوم آن در تاریخ، اصلاً جزو جغرافیای خراسانی، نبوده است.

مرز و بوم / ۲۵

- توسعه ی جغرافیایی امپراتوری احمدشاهی - (یک تحلیل تاریخی مورد نیاز)

علاقه مندان تاریخ در افغانستان، عموماً با دو نوع نوشتار تاریخی، مواجهه اند. یکی شکل کلاسیک می باشد که اکثراً از تحلیل عاجز است و با شرح و ثبت رویدادها می گذرد. در این جنبه، یک بخش دیگر به نام روایت نیز قرار دارد که با ماهیت افسانه یی، حتی غیر قابل قبول می شود.

شکل دیگر تاریخ نگاری در افغانستان، بر اساس داده های مکتبی ست که با اسلوب ها، منابع، فهارس و دسته بندی آن ها شکل می گیرد. این نوع، هرچند بهتر است، اما اثرات و تبعات منفی سیاست های رقابتی بر آن ها، بخش هایی از تاریخ ما را آلوده کرده اند. مانند جعلیات آریایی، خراسانی و فارسی که در تمام آن ها به غرض و حجم، توجه می شود.

متأسفانه هنوز خیلی مانده تا ضمن تحلیل و بازدهی ارزش های تاریخی، توطئه ی تاریخی نیز من باب شناخت درست در دستور کار ما قرار گیرد. یعنی باید دقیق شد که مثلاً چرا در میراث فرهنگی خراسانی - فارسی، مفاهیم زشت، تعصب و تبعیض سیستماتیک به کار می روند تا سوا از ارزش های ادبی، به این افاده نیز برسیم که در گذشته های دور، تعدادی نشسته اند و برای اغراض سیاسی، تاریخ را جعل کرده اند.

در این فرصت، من باب بازدهی ارزش تاریخی، به تحلیلی رو می آورم که تاریخ پُرافتخار ما پُر از آن است.

رویداد جلوس احمد شاه بابا در افغانستان و برآمد تاریخی آن در منطقه، از چند جهت مهم می باشد. این رویداد باعث احیای

افغانستان یا در واقع آن بخش تاریخ شد که هرچند به نام جیوپولیتیک، گذشته نداشت، اما با داشتن میراث فرهنگی، سهم تاریخی قدیمی ما را حفظ می کند. جغرافیای کنونی افغانستان، سهم تاریخی ما را محفوظ کرد. دوم، تحفظ فرهنگ اسلامی ست که در تقابل بزرگ و خونین با مرهته، زیر تهدید قرار داشت. سوم، میراث سیاسی بسیار مهمی ست که باعث شد در دنیا با تسجیل نام مقدس افغان، صاحب کشور شویم. در جهان صد ها قوم، گروه و شاخه وجود دارند که با وجود دیرینه گی تاریخی، اما فاقد واحد سیاسی اند.

نگرش کارنامه ی احمد شاه ابدالی، نابغه ای را مسلم می کند که با شخصیت چند بُعدی، حتی جلوتر از زمانش قرار داشت. او در تاریخ، شباهت هایی با گذشته گان دارد، اما بازتاب عمل او، معانی متفاوت یافته است.

در گذشته هایی که واحد های سیاسی، تسجیل نیافته بودند، تامین لشکری و کشوری، یک اصل پذیرفته شده بود. بنا بر این در افغانستان ما- قبل از پشتون ها- هم تمام امرا و سلاطینی که فرصت یافته اند، به فتوحات یا به باور معترضان، به تاراج و چپاول رفته اند. عمروی صفاری برای تاراج آن سوی آمو می رود، اما خودش تاراج می شود. شدت حملات غزنویان بر هند به اندازه ای مخرب بود که پس از هزار سال می توان پی برد چرا تحریک اکثریت هندوی این کشور به تخریب مسجد بابر انجامید و می خواهند با حذف کل تاریخ متجاوزان غزنوی، غوری و مغول در هند (گرایش های حزب بهاراتیا جاناتیا) انتقام بگیرند.

مرز و بوم / ۲۷

وسعت جغرافیایی در گذشته به معنی داشتن منابع متنوع رعیت و کسب مالیه نیز بود. در باور های ناسیونالیستی کنونی، مثلاً نقش تاریخی یک بربر استپ های روسیه به نام «کوروش» که به شیوه ی باستانی باعث ۱۲ قرن انحطاط منطقه یی شد، اما در جغرافیایی که به جز بنای نیمه تمامی در تخت جمشید، یک خشت ندارد، از بقایای او، ذوق بیمار متعصبانی را آب می دهند که می بینند به شرق و غرب قدیم، وصل شده اند.

با ورود به تاریخ معاصر افغانستان، می بینیم که با نیاز ها به واحد سیاسی، پیش زمینه های کنونی کشور شکل می یابند؛ هرچند نمونه های تاریخی این نیاز (واحد سیاسی) در جهان در اروپای قرون وسطی (پس از معاهده ی وستفاليا در قرن ۱۷) قبلاً رونما شده بودند؛ زیرا مرکزیت های قدرت به وجود می آیند و دوام می آورند.

در برآمد تاریخی احمدشاه بابا، شباهت هایی به سلوک جهانگشایان قبلی، وجود دارند، اما در افغانستان روزگار او که در آغاز، شاهد مجموعه ی ویرانه و درهم شکسته ی بدترین تظاول های چنگیز و تیمور لنگ الی ۲۴۰ سال زمینه ی تنازع گورگانی، شیبانی و صفوی بود، کثرت مردم هرگز در حد پشتهوانه ای که باعث انبوه قدرت شود، وجود نداشت. به این لحاظ می بینیم که احمدشاه ابدالی حتی در جنگ مشهور پانی پت، فقط با ۶۰ هزار لشکر افغان و ۳۰ هزار حامی پشتون و مسلمان هندی در برابر ۳۴۰ هزار سپاه مرهته و حامیان آنان، به مصاف می رود.

توسعه ی جغرافیایی حاکمیت احمدشاهی با ضعف های ظرفیت قوا، هرگز به معنی تاراج دیگران نبوده است؛ زیرا برای اكمال چنین پروژه هایی به انبوه لشکریان نیز نیاز نبود. برخلاف، نبوغ

نظامی و مدیریت عالی، دست بالایی بود که احمد شاه بابا در همه جا داشت.

چنان چه یادآوری کردم، توسعه‌ی مفاهیم واحد سیاسی، هرچند در افغانستان در اواخر قرن نوزده، شکل گرفتند، اما احمدشاه ابدالی می‌دانست بقای آنان در سرزمین‌هایی که به دست آورده اند، به دورنگری سیاسی وابسته است؛ زیرا پس از افول قدرت‌ها که جبر تاریخی می‌باشد، اگر هسته‌هایی که نگه دارنده اند، شکل نگیرند، پس از آنان نیز میدانی باقی خواهد ماند که قبلاً بود. توسعه‌ی جغرافیایی امپراتوری احمدشاهی که در زمان اعلی حضرت تیمورشاه نیز به کمال خویش باقی می‌ماند، به باور من، از عوامل اساسی فرصت‌های شکل‌یابی کشور-ملت افغان است.

ابدالیان می‌دانستند که اگر با توسعه‌ی ارضی، مواضع دشمن را عقب نبرند، در زمان فتور، هسته‌ای تهدید می‌شود که اصل حاکمیت را می‌سازد. بنا بر این، طی نیم قرن جهانگشایی افغانی، مرزهای دشمنان، آن قدر عقب می‌روند که تا بسط استعمار سیاه روس و انگلیس در منطقه و با وجود سعی در خانه جنگی‌ها، مردم ما در واحد ملت افغان، چنانی که در سیصد سال اخیر، تمام کارنامه‌های آنان با این نام، جهانی شده اند، در کنار هم به راحتی اندیشیده اند.

تنازعات مستقیم با انگلیس در یکی از شگفتی‌های روزگار که هرگز در منطقه سابقه نداشتند و دیدیم که امارت نشین بخارا به این لحاظ نیز سقوط کرد که مردم، به نام ملت، ذهنیت نداشتند، همچنان مفاهیم قدیمی ملت افغان را تداعی می‌کنند.

مرز و بوم / ۲۹

شاهکار های سیاسی سلاطین افغان در قرن نوزده، با وجود خانه جنگی ها، از مزایایی مستفید می شدند که در نیم قرن صلابت ابدالیان و دور بودن مرز های تنازع، مردم را فرصت بخشیده بودند در این مرکزیت (افغانستان) دور هم جمع آیند و تا زمان تنازع مستقیم، یک صدا شوند.

در قرن نوزده، سلاطین افغان با ایجاب رعب تقابل دو قدرتی که سعی می کردند نزدیک نشوند (خلاف تصور ناقلین ستمی که به آن، منطقه ی حایل نام داد اند و در راس شان مجیب الرحمن رحیمی مجوس فارس / شعوبی قرار دارد) این قدرت را نیز نمایش می دادند که چند میلیون مسلمان متحد ضد کافر، به کسی مجال نمی دهند. به این دلیل و با وجود فشار ها و نیرنگ های سیاسی، اما افغانستان با مرز ها کنونی از حذف تاریخی (محو کامل) نجات می یابد.

می توان تصور کرد وقتی ابدالیان به توسعه ی جغرافیایی با وجود کاهش نیرو، اصرار می کردند، به چه دورنمایی قایل بودند؟ تا زمان شیوع امراض استعماری به مرز های ما (تجاوز و مداخله) هسته ای که دورنمای نگرش سیاسی ابدالیان بود، مفاهیم ملت و کشور را به مردمی منتقل کرده بود که با هویت جدید (ملت افغان) سعی می کردند از زنده گی و دارایی های نو خود، دفاع کنند.

در واقع توسعه ی جغرافیایی حاکمیت احمدشاهی، به معنی سیاسی، روی خرد قابل وصفی شکل گرفته بود که بزرگان توقع داشتند پس از آنان، هسته ای که شکل می گیرد می تواند بقای خاک هایی را تضمین کند که در آن ها مدفون خواهند شد.

مرز و يوم / ۳۰



- تداعی شکوه در شعر بزرگان ما

مبارزات تاریخی مردم در تاریخی که در ماضی بشر، آنان را آسایش و عظمت داده، در ستیز دایم برای هستی، گاه یا همواره، بر گذشته ای می برد که در فراز تاریخ، جای آنان در بلندا بود؛ اما جبر تاریخ در فرود، سلسله ی حاکمیت ها را در تنوعی که بر تغییر، استوار است، در آدرس های تاریخی به فصل های می کشاند که تا روزگار معاصر، چه گونه گی عظمت و افت مردمان، تنوع تاریخی در مهتری و کهتری می شود.

در تاریخ ما، زمانی که تعدی عدو، حاد بود، مبارزان آزادی، اگر ایستاده گی را امر واجب در طرد دشمن، رهایی و خوداختیاری می دانستند، در جایی که حافظه ی آنان به یاد داشت، ستیز را نه فقط حق دفاع می شمردند، بل توجه بر این که خاستگاه آنان در فراز، روزی از چیره گی و حاکمیت حکایت ها داشت، با اهمیت مبارزه، به مردمانی انگیزه می بخشید که در جبر تاریخ، ناگزیر بودند جدل کنند، اما به یاد داشته باشند این تلاش، در استمرار در وحدت و اتحاد، می تواند ضامن احیایی شود که تقابل مهاجم و مدافع، در موضع قربانی، روزگاری خوشال بابا را در تداعی تاریخ شکوه، به یاد می انداخت:

د بهلول او د شیرشاه خبرې اورم
چې په هند کې پښتانه وو بادشاهان

این خاطره، تاریخی از گذشته ای بود که مردان مبارز در ستیز خشن با مغول، یادشان نرفته بود جبر تاریخی در شکل عدو، در برابر آنان به تحریف برخاسته است.

گذشته ی حاکمیت در سرزمین هستی و فرهنگ (هند) مبارزان روزگار خوشال بزرگ را درس می داد تا در کارنامه ای که خود، فرهنگی از مبارزه برای اختیار اوج بود، به هسته ای برسند که سال ها بعد در نظام احمدشاه و تیمورشاه، هرچند در جای دیگر، اما فرصت می شود تا در حصار آن، مردمان اصیل بخشی از جغرافیای آسیا در آرامش های اقتدار، به امر مدنیت و فرهنگ بپردازند.

تداعی شکوه در شگفتی ای که در شعر خوشال بابا، رنگ می گیرد، مردان و زنان روزگار او را تحریک می کرد در تحرک دفاع قومی، فراموش شان نشود دست دراز تعدی، از چهره ی مغول، بر تاریخی نقش گرفته بود که در عقب آن، خود در مسند حکم، در مدینیتی سهم تاریخی داشتند که از راس آن، در جغرافیای عظیم هند، تمثال ها در نمایشی از قدرت و عظمت، دارایی های عظیم آنان در ساخت و سازی بود که در بی وفایی تاریخ، ناگزیر بودند در برابر مردمان بی گانه، آواره و وحشی، فراریان تاریخی آسیای میانه، مردمانی که در رخوت تاریخ آن روزگار، مفت و مجانی پخش شدند و در بازی های نامردانه، وقتی ابراهیم لودی، ختم سلاله ی ننگ شد، در جوار مردمان بی خرد خاین به قوم، حيله کنند و در آن هرج و مرج نامردی، فراریانی سریرنشین شوند که در کمتر از یک قرن تسلط لودیان در هند، در جغرافیای حاکمیت آنان، کم نبودند مردانی که وقتی شیرشاه سوری، اوباش مغول را تحقیر می کند، می توانستند سدی باشند تا در نقش تاریخ و مدنیت شان، چند فراری مغول، بذری نشانند که در واقعیت چهره ی تاریخ، ۲۵۰ سال با نماد هایی از ظلم بر مردم (تاج محل) هرگز فراموش نمی کنیم که به قول دکتور علی

شریعتی «آری، این چنین بود برادر!» تاج محل را با سال ها رنج و چپاول مردم ساختند و پس از بیست سال، دستان و پا های بنیان و معماران را بردند تا نمونه ی دیگر نیابد.

خوشال بابا با تداعی روزگار عظمت قوم، از شکوهی الهام می گرفت که سال ها پس از او، مردی از تبارش (احمد شاه بابا) در عظمت باز یافته از نبوغ، ایثار و پیکار، وقتی در عزت نفس دور از تکبر، غزلی به زیبایی «فراموشی تخت دهلی» را برای اصالت های طبیعت خاکش، به یادگار می گذارد تا در یادواره ی شکوه آن، فراموش نکنیم نگرش بر تاریخ عظمت، ما را از شان مردمانی بهره می دهد که اگر در جغرافیای افغانستان ما، جبل المتین افغانیت است، بدانند که راز این حقیقت در تاریخ، به شکوه و عظمت می رسد.

ستا د عشق له مینو ډک شول ځیګرونه
ستا په لاره کې بایلي ځلمي سرونه
تاته راشمه زړګی زما فارغ شي
بې له تا مې اندیښنې د زړه مارونه
که هر څه مې د دنیا ملکونه ډیر شي
زما به هیر نه شي دا ستا ښکلي باغونه
د ډیلي تخت هیرومه چې را یاد کړم
زما د ښکلي پښتونخوا د غرو سرونه
د رقیب د ژوند متاع به تار په تار کړم
چې په تورو پښتانه کا گزارونه
د فرید او د حمید دور به بیا شي
چې زه وکاندم پر هر لوري تاخونه
که تمامه دنیا یو خوا، ته بل خوا یې
زما خوښ دي ستا خالي تش ډګرونه

احمد شاه به دغه ستا قدر هیر نه کا
که ونیسی د تمام جهان ملکونه

عظمت نهفته در این سروده، این تخلیق زیبای تاریخی را جزو میراث های فکری ما در پاسداشت از اصالت ها و شکوهی کرده است که کمتر افغان اهل وطن و مردان بزرگ، وجود دارد که از خوانش آن مبرور نشود و یاد نکند؛ اما احمدشاه بابا در نوستالژی این تخلیق، در متن شعر، از تاریخی می گوید که در کارنامه ی عظیم جهانگشایی، یاد همباران مبارز، فرهنگی و زعیم در تاریخ بود:

د فرید او د حمید دور به بیا شی
چی زه وکاندم پر هر لوري تاخونه

بابا، وقتی در میدان پیروزی از پی تاخت ها می ایستد، به تاریخ می رود و از روزگاری می گوید که به یقین الهامی ست از تداعی شکوه تاریخی تبار.

دور یا روگار حمید و فرید، گذشته ای که بود احمدشاه بابا در مقطع آن تاریخ، می دانست رسمیت حضور آنان در خودپیدایی، تصادفی نیست. آنان در پهنای سرزمین های بزرگ، سهامداران بزرگ مدنیت، فرهنگ و هنر بودند و در فرصت های فراز، در سریر دولت، ادای دین کرده اند.

تداعی شکوه در شعر بزرگان ما در روان شناسی این واقعیت تاریخی، در امر مبارزات مردم که پس از افول تیموریان هرات، اداره ی دولت ها را در تقسیم نیروهای متاخصم، نابود کرد، در حماسه هایی که از جنبش روشانیان با بهانه ی نوع فکر (گویا گرایش به فرقه و مذهب) اما نوستالژی برای واقعیت های عظمت بود، تا احیای شکوه افغانی در ۱۷۴۷م در عقب و بعد این تاریخ،

مرز و بوم / ۳۵

حتی تا کنون به مردم ما انگیزه می دهد در تفکر عمق تاریخی واقعی و بدون ریا(افغان و افغانستان) از سهمی محافظت کنیم که دست به دست به ما رسیده و در جغرافیای کنونی جهان، مسجل ترین نام و تاریخ با مسمی برای مردمانی ست که با گذشته ای از ایثار و قربانی، واحد سیاسی افغانستان را مفت و رایگان به دست نیاورده اند.

تداعی شکوه در شعر بزرگان ما، جوهر و درونمایه ی ایدئالوژی برای سعی و تلاش در پاسداشت، حفظ خاک و هویت است. یادآوری:

از دوست گرامی ام، سپین سهار، تشکر می کنم که در تهیه و ارسال ابیات خوشال بابا، زحمت کشید و گزیده ای از این زحمت (یک بیت) را در این نوشته، استفاده کردم.



- داتسن ها

- (یک تاریخ پُر افتخار، اما فراموش شده)

روز ششم میزان سال ۱۳۷۵ ش صبح هنگام، پدر مرحومم آماده می شد برای اجرای وظیفه به شفاخانه ی چهارصد بستر (محمد داوود خان کنونی) برود. آن زمان در خانه ی عمه ام در کوچه ی دوم قلعه ی فتح الله خان، زنده گی می کردیم. چهار سال قبل، پس از آن که تنظیم های فاسد به تاریخ هشت ثور، وارد کابل شدند، خیلی زود ناگزیر شدیم خانه و حویلی ما، واقع عقب سینمای زینب را ترک کنیم. شدت چور و چپاول، بی عزتی ها، بی ناموسی ها، دست درازی به اموال مردم و بالاخره جنگ های وحشیانه و کوچه به کوچه، مانند وبا و طاعون سیاه، چهره های کسانی را نمایان ساختند که در چهار سال بعدی، دار و ندار مملکت را فنا می کنند.

هنوز که هنوز است از زخم های آن روز فلاکت (هشت ثور) بی خانمان استیم. همانند بسیاری از افغانان بی جا شده و مهاجر، یک و نیم سال را در بلال مارکیت و فلایت های مومن خان در پشاور پاکستان سپری کردیم و در بدبختی های ناشی از حاکمیت نحس تنظیمی، مجبور شدیم به خانه ی یکی از نزدیکان، دوباره به کابل برگردیم.

مرارت ها و دشواری ها آن زنده گی را فراموش نمی کنم، اما روز ۶ میزان سال ۱۳۷۵ ش چیز دیگر بود. درست به خاطر دارم طرف های ساعت ۸ صبح، با پدرم در جلو درب منزل ایستاده بودیم که قطاری از جوانان بسیار دلاور، مسلمان، با نظم و وظیفه شناس را

مرز و بوم / ۳۷

مشاهده کردیم که با موثر هایی که عمدتاً داتسن بودند، به سرعت به سوی شمال کابل، حرکت می کردند. دیدن جوانان مسلح، مذهبی و بسیار جسور، در پایان آخرین ساعات حضور نحس تنظیم هایی که مانند مور و ملخ، به سوراخ های کوه ها و دره ها فرار کرده بودند، باعث تحسین و ستایش عجیبی می شد. یادم می آید به استثنای چند خانواده ای که پیوند های منطقه یی و قومی با حکومت قبلی داشتند، تمام مردم محل با خوشحالی و خرسندی از حضور دلاوران تحریک اسلامی افغانستان، استقبال می کردند و این پذیرایی در پنج سال حاکمیت امارت اسلامی افغانستان، پیامی بود از مسرت که افغانستان در آستانه ی فروپاشی و تجزیه، با چنان قوت و اراده ای محکم شده که در حاکمیت آهنین طالبان به خاطر داریم.

طالبان، تجربه ی بسیار نو، اما فوق العاده متحرک، پُر شور، حساس و نیرومند استند. ۱۶ سال اخیر نشان داده باور های بی آلاش میهنی و دینی، چه گونه توده های سرکش و شکست ناپذیری را تربیه کرده اند که اگر منطق گفت و گوی خاص با آنان تخلیق نشود، دنبال کردن سیاست های ستیز، به خصوص بر اساس برداشت های اعضای باند شر و فساد، تنظیمیان فاسد متداخل در حکومت و بی عقلانی که عقب موانع کانکریتی، همه را تهدید می کنند، می تواند نیروی بسیار فعال و موثر امارت اسلامی را در تنازع دایم، نگه دارد.

طالبان در طوالت حضور سیاسی، به خوبی به اشتباهاتی پی بُرده اند که کرده اند. آنان تاثیرات روانی، فزیک و فرهنگی جریانی را که رهبری می کنند، به خوبی می دانند، اما آن چه در این میان بسیار مهم است، نقش تاریخی، وصفی و بسیار پُر بهای آنان در آن

برهه ی تاریخ افغانستان می باشد که دیدیم فقط در چهار سال حاکمیت ننگین مسعود - ربانی، دود افغانستان برخاست و در این تاریکی، ملوک الطویفی شرق و غرب، شمال و جنوب، کشور تاریخی ما را چهار نعل به سوی پرتگاهی می کشاند که اگر ارزش حضور تاریخی طالبان را منفی کنیم، شاید آرزوی کسانی که در دیموکراسی توریدی و در آزادی های مهار گسیخته ی کنونی، در برابر تمام به اصطلاح مدافعان افغان، همه روزه هرزه سرایی می کنند، سال ها قبل، برآورده شده بود.

از آغاز حرکت تحریک اسلامی تا تقابل با جامعه ی جهانی، وحدت جغرافی بر اساس یک حاکمیت آهنین که در شکران آن، چنان آسیب هایی به پیکره ی تنظیمیان فاسد و ملوک الطویفی به اصطلاح مجاهدین وارد می شود که اگر در بیش از ۱۳ سال حاکمیت کززی، کسی جرات نکرد از موضع همان تنظیم هایی حرف بزند که هر کدام با شاخ و برگ دوستم، مسعود، ربانی، مزاری، تورن اسماعیل و ده ها خاین دیگر، برای مقاصد شخصی، قومی و حزبی، افغانستان را ویران کردند و دارایی های ملی و مردمی را در سگ جنگی های نوع خودشان برباد دادند، به دلیل ضرباتی بود که از طالبان، خورده بودند.

با وجود حضور سنگین و همه جانبه ی جامعه ی جهانی، میزان آسیب های ناشی از حکومت ننگین ربانی، به اندازه ای ست که تقریباً هیچ کاری برای احیای زیربنا هایی نشد که در حکومت او و افراد بی فرهنگ، لجن رسیده و سراپا آلوده به نکبت و شپش، افغانستان را ویران کرده بودند.

مرز و بوم / ۳۹

در پنج سال میدان داری جوانان دلاور، پاک، معتقد و بسیار افغان، خطوطی از موترهای داتسن، عقب تانک ها، زره پوش ها و هزاران تنظیمی فراری، ترسو، خاین و جنایتکار، به نود درصد خاک افغانستان می رسد و در این پاک سازی، به درستی که هزاران جانی و قاتلی محکمه و معدوم می شوند که سازمان های حقوق بشر، در ۱۶ سال اخیر، به آرمان و حسرت رسیده اند که اگر حکومت کابل، فقط یک تن از کسانی را اعدام کند که طالبان در ۵ سال حاکمیت آهنین، هزاران تن آنان را از صف محاربه خارج و به جهنم وصل کرده بودند.

در جمعه بازار کنونی در این حراجگاه حیثیت و عزت، درست نیست در برابر چشمان ما، رونق شهرها، مزین به تصاویر خاینان، دزدان و جنایتکارانی باشد که اگر به شرق و غرب، شمال و جنوب کشور می رویم، در هر کجایی که تصاویر آنان به دلیل شرم آفتاب، رنگ باخته و رنگ رفته اند، داغی بر دل یک خانواده ی افغان نیز گذاشته اند و در همان قربت، اثرات ویرانگری هایی به چشم می خورند که در بازار رنگ و ریای کنونی، در ۱۶ سال اخیر، به هر منظور و خواسته ای، هر چه بدنام، خاین و جانی بود، در ستر قوم، منطقه و حزب، سفیده زدند و از مدرک این سانسور، در تمدن یک بار مصرف کنونی، بی جا نیست که فعالان «معدنی»، با استفاده از گنجینه های کمیتی و ظرفیتی تنظیمیانی که الحمدلله همه ساله به سزای عمل می رسند و رهسپار جهنم می شوند، با تکیه به منفورهای تنظیمی، کار به جایی از پستی و دونیت برسد که در کنار صد ها روز نمایی، باید برای جنایتکارانی که در چهار سال، مملکت و ملت را داغان کردند، مراسم سوگواری، ترحیم و ستایش بسازیم.

مرز و بوم / ۴۰

ستایش، رحمت و درود به هزاران جوان پاک افغان که با قیادت برادر شهید و عالی قدر، امیرالمومنین محمد عمر (رح) در طهارت های تدین، بی هیچ ارثیه ی برجا گذاشته ی حرام، در حالی که هزاران خانواده ی غم دیده، بیوه و یتیم به جا گذاشتند، از برکت قربانی ها، عزت و غرور آنان، افغانستان ما در تمامیت ارضی، مانده است.

کسی خوش می شود یا آزرده، من نمی توانم آن هزاران جوان افغان و هزاران جوان تبارم را فراموش کنم که هیچ کسی نمی تواند ثبوت کند به اندازه ی کمترین یک شر و فساد، زنده گی مرفه داشته باشند.

خداوند، ما را نبخشد که هزاران جوان شهید، مجروح و مستضعفی را فراموش کنیم که افغانستان را نجات بخشیدند، اما در بی ننگی های امروز، نتوانستیم فقط مراسم ساده ای به یاد شهادت امیرالمومنین محمد عمر (رح)، به عنوان یک افغان و مسلمان، برپا کنیم.

چه قدر جای شرم و خجلت است که در زمینه ی دروغین مدنیت یک بار مصرف کنونی، هرچه بد است، ستایش می شود و هر کی ایثار کرد، فراموش می کنند.

آیا ارزش نجات افغانستان از تجزیه مهم است، یا کارنامه ی کسانی که در هزاران سند تصویری، ویدیویی و صوتی، تاریخی به یادگار گذاشته اند که وقتی فقط نام ربانی را بیاورند، می دانیم که چه مصیبتی بر ما رفته بود.

کسانی که در دو سوی تنازع سیاسی کنونی، قرار گرفته اند، مسوولیت اعمال خوب و بد خویش را بر دوش دارند، اما این

مرز و يوم / ٤١

درست نیست که در میزان تاریخ، طرفی وزن شود که در پوچی و نیستی، دود سیاه چهار سال حکومت ملا ربانی ست. تحریک اسلامی طالبان افغانستان، منجی تمامیت ارضی افغانستان در بدترین سالیان مردم و مملکت بود. تذکر:

به تمام افغانان فعال سیاسی و فرهنگی، پیشنهاد می کنم در یک مشارکت ملی، به دولت فشار بیاورند تا در کنار روزهای ننگینی چون هشت ثور، با تجلیل ایام پُر شکوه، ۶ میزان سال ۱۳۷۵ش را وارد تقویم ملی کنند. در این روز، ضمن رخصتی عمومی، ارزش حفظ تمامیت ارضی افغانستان در کارنامه ی فرزندان راستین و دلاور کشور فرهنگ شود و هم از شهدا، مجروحان، یتیمان و خانواده هایی یاد و دستگیری شود که با سرمایه ی جان و اولاد، اگر افغانستان ما به گذر پس از ملوک الطوائفی رسید، هزاران عزیر آنان قربانی شدند و با تاسف که در سرافکنده گی های کنونی، کسی حتی یادی نمی کند. حضرت رسول اکرم(ص) ضعیف ترین مسلمان، کسی را می داند که خموش بماند. شرح تصاویر:

تصویر تاریخی برادر شهید، عالی قدر امیرالمومنین محمد عمر (رح) در جلو یک موتر داتسن و دلاوران تحریک اسلامی.



مرز و يوم / ۴۲



مصطفی عمرزی

مرز و بوم / ۴۳



مصطفی عمرزی

مرز و يوم / ۴۴



مصطفى عمرزى

مرز و بوم / ۴۵



مصطفی عمرزی

- تراژیدی سقوط امانی

- (به یاد و احترام اعلی حضرت شاه امان الله رح)

در تاریخ، مقاطعی نیز رونما می شوند که پایان یک موهبت بزرگ اند. سقوط حکومت مترقی اعلی حضرت شاه امان الله رحمت الله، پایان موهبتی بود که در یک مقطع تاریخی، رونما شد.

ما در ایام جشن ها، به خصوص در ۲۸ اسد، یاد و خاطره ی تحقیر استعمار را با شخصیت محوری شاه امان الله، تجلیل می کنیم. در واقع خاطره ی خوش آن دوره و تراژیدی سقوطش، هنوز در اذهان مردم ما باقی ست که چرا خادمی ناگزیر به ترک وطن شد که خیر مردم را می خواست.

شاه امان الله از اعضای برجسته ی جنبش مشروطیت بود. افغان های فعال در این جریان، تقابل با استعمار را به معنی رهایی مردم از محدوده ای می دانستند که جزیره نشینانی بی هیچ آزمون انسانی، در جهان، خط کشیده بودند تا با تاراج هستی مردمان و ملت ها، امپراتوری بسازند.

سه بار تقابل با امپراتوری «آفتاب گرفته گی»، مردم ما را به الگوی جهانی ضد استعمار مبدل کرده اند. پیش از نخستین تقابل با انگلیس، دید کوچک به مردمی که ظاهراً در جغرافیای امپراتوری «آفتاب گرفته گی»، کوچک می نمودند، جنتلمن هایی را تشویق می کرد تا خط آقایی خویش را بر افغانستان نیز امتداد دهند. تقابل با این آقایی، بدترین دشمنی نیز تلقی می شد.

امان افغان با اندیشه ی طرد و تحقیر استعمار، بزرگ شد. پس از قضیه ی ترور مرحوم امیر حبیب الله خان، سومین طرح ملی تحقیر

مرز و بوم / ۴۷

و طرد انگلیس عملی شد و در ۲۸ اسد تجلی یافت. تحمیل این تحقیر به کشوری که پس از جنگ اول جهانی، پیروز به در شده بود، چیزی نبود که به راحتی پذیرفته شود.

مستند صعود و افول تاریخ امانی را زیاد خوانده ایم، اما تحلیل هایی که انتباهی باشند، زیاد نیستند. شاید مشغله ی تاریخ نگاری در افغانستان، هرچند بیشتر پس از هفت ثور، هرگز بی طرف نبوده است، جلو روشنگری هایی را گرفته باشد تا مردم به درستی از درک موهبتی که از دست داده اند، محروم بمانند.

در هیاهوی ۱۸ سال اخیر، با فرار از آزمون، ادعا هایی هم مطرح شده اند که از حضور زنان تا آزادی ها، همه را مدیون حضور نو خارجی می دانستند. این که تجربه ی توريد ایده ها که در حد مرغ مقلد، حتی منفور شده اند، چه قدر ماندگار است، از همین اکنون خط و نشان اجتماعی طرد آن ها نیز کم نیستند، اما حدود یک قرن قبل با درک شرایط و روزگار، مردم ما مصمم بودند به دست آورد هایی برسند که اگر به سنگ تحجر و کودتا ها نمی خوردند، حالا یک قرن از تاریخ آزادی های زنان، افکار و کار های رسانه یی نو ما می گذشت.

در هرج و مرج اوج و سقوط دوره ی امانی، خصوصیت عاطفی شاه مرحوم نیز از خاطر ها نمی رود. او در جریان اصلاحات مورد ضرورت عامه ی افغان ها، سفارشات مصطفی کمال و شاه رضا پهلوی را به خاطر داشت، اما حب وطن و مردم بر سیاست هایش چیره می شدند:

«افسران افغانی به شاه، پیشنهاد استعمال توپ های دور زن و طیاره نمودند، اما شاه پذیرفت و گفت: این اسلحه برای دشمن افغانستان است، نه برای ملت افغانستان. مامورین بزرگ، اصرار کردند تا

اجازه داده شد.» (افغانستان در مسیر تاریخ، جلد اول و دوم (مکمل)، چاپ ششم، انتشارات میوند، کابل، ۱۳۹۳ش، ص ۸۲۳ فصل عکس العمل ارتجاع).

در دشوارترین روزهایی که بقای خود و خانواده اش مطرح بودند، نمی خواست در برابر مخالفان با شدتی ظاهر شود که در آن هنگام واجب بود. عاطفی بودن بیش از حد برای مرد شریفی که می خواست مردمش به رفاه برسند، او را با تمنیاتی محو کرد که پس از ملای دجا (معروف به لنگک) و تقابل با انگلیس، اهمیتی قایل نمی شد که هنوز ایده های قرون وسطایی حاکم بر جامعه، سد های آشکار اند که صلاح را نیز تکفیر می کنند.

مُعضل ارتجاع که در گذشته با اُبَتهت عبدالرحمن ها مهار می شد، به دشمنی مجال داد که در دو حضور مستقیم کوشیده بود مردم مسلمان ما را نوکر بسازد. قرار دادن شاه به جای کافر، تا به نیت صلاح مردم نیز خورد شود، نهایت مهارت جزیره نشینانی را می رساند که سال ها پس از آن زمان، کسی نمی پرسد چرا پس از «امپراتوری آفتاب گرفته گی»، مرز های آن به جزیره ای پایان یافتند که روزی به نام قدرتی که در سرزمین هایش آفتاب غروب نمی کرد، مشهور شده بود. تنفر مردم از بیگانه، علت اصلی غروب استعمار انگلیس است.

در میان هیجان مردم، تضعیف حکومت، کرونولوژی غم انگیزی دارد که پس از اثرات و تبعات بد فرهنگ سازی های ضد شاه، دست های پیدا و پنهان با مجموعه ی خودفروخته در مقاطع تاریخی، ظهور می کنند. این تعدی به سقوطی انجامید که ۹۰ سال پس از آن زمان، اگر شاه امان الله و حاکمیت مرقی او را از دست

دادیم، جراحات عمیق داخلی که با اصل سیاسی نفی به میان می آیند، حتی باعث ترحم بر گروهکی می شود که از بازی های بچه ی گانه ی خادم دین رسول الله تا مُرده های سر دار، باز هم ما را می رنجانند که در هر دو طرف، ما باخته ایم؛ چه تهیه ی دست آویز ستیز از تاریخ، حامیان هر دو جناح را هنوز در سنگر هایی دشمنی می نشاند که باعث بیشتر آن ها بیگانه بود.

ما از قهرمانی های مخالفان شاه امان الله در حد تابوسازی های عقده ی حقارت، زیاد خوانده ایم، اما به شهادت تاریخ، دست هایی که پیدا و پنهان، شاه را سقوط دادند، بعداً مجری سیاست هایی شدند که به اصطلاح خادمان دین را نیز بر سر دار بُردند. همه مُهره شده بودند:

«در روز مذکور (۲۴ دسمبر)، عسکر مختصر منظم با دسته جات غیر منظم و توپخانه قوی، به حمله های جدی پرداختند. بچهء سقا با قوای خود، شکست سختی خورده، رو به فرار نهاد و در تاریکی شب، کوتل خیرخانه را عبور نمود. به این صورت در یک روز (۲۵ دسامبر) تمام مواضع دشمن به دست سپاه دولت افتاد و فریاد شعف از کابل برخاست تا جایی که شاه از عجله ای که چند روز پیشتر در فرستادن خانوادهء شاهی توسط طیاره به قندهار نموده بود، پشیمان گردید. در این وقت تقریباً دوازده هزار عسکر غیر منظم و منظم در سرتاسر خط کوتل خیرخانه و غیره حصص تمرکز یافت و اشغال قطعی کاپیسا و پروان محتمل گردید. مگر فقدان مرکز عالی سوق و اداره با سبوتاث دست های مخفی در داخل دستگاه دولت، این فرصت قیمتدار را از دست شاه ربود و سرتاسر جبهه به حالت انتظار و تدافعی باقی ماند و ابداً فرمان مارشی صادر نگردید. (همان، ص ۸۲۴)

مرز و بوم / ۵۰

چه در انتظار بود؟ به قول مرحوم غبار که شاهد عینی آن رویداد ها می باشد، تردید دامنگیر دولت، در مقاطعی رونما می شد که برای حکومت شاه امان الله، سرنوشت ساز بودند. تا زمان خروج شاه نیز دست دولت در شکستن شورش ها بلند بود، اما طرح های مغرضانه ی پشت پرده، با سرنوشت همه بازی می کردند.

«در ۹ جدی (۳۰ دسمبر) یک قطعهء عسکر امدادی با یک میلیون و هفت صد هزار افغانی از ولایت بلخ به قوماندانی عبدالرحیم خان غند مشر (از طرفداران جدی بچهء سقا) نزدیک رسید، اما او بی طرفی اختیار کرد تا دولت امانیه از بین رفت. آنگاه به بچهء سقا پیوست و خدمات مهمی انجام داد.» (همان، ص ۸۲۴)

تردید هایی که جلو همه را می گرفتند، از چه منشه یافته بودند؟ همه و هر کسی که توان و وظیفه داشت و می توانست جلو فاجعه را بگیرد، منجمد شده بودند. پوشیده نیست که تحول در حال شکل گیری با ادعایی که شده بود (قیام علیه کفر و بی دینی) دامان کسانی را نیز می گرفت که از سال ها قبل همکار دولت بودند. در واقع تعافل تا این مرز، از خلق ایده هایی برخاسته بودند که ذهنیت منفی اجتماعی آن را می توان در داستان زیبای «پیر بغدادی یا دیوید جونز»، خوب درک کرد.

«در ۱۰ جدی، مردم پغمان، قیام کرده، حاکم بچهء سقا را گرفتار نمودند و به حکومت تسلیم دادند.

در ۱۵ جدی (۵ جنوری ۱۹۲۹) یک عده مردان داوطلب از لوگر به کمک دولت رسید، اما جبههء جنگ به نفع بچهء سقا همچنان خاموش ماند.» (همان، ص ۸۲۴)

مرز و بوم / ۵۱

بلی، هیچ چیزی نمی توانست جلو سقوط افغانستان را بگیرد، زیرا نظام را از درون، خورد کرده بودند. ثبت رویداد های آن دوره به وضاحت می رساند که با وجود تخریب تبلیغاتی دولت، محبوبیت شاه به اندازه ای بود که هرجا نوبت مردم می رسید، به مخالفان دولت می تاختند، اما دست های پنهان، دولت را فلج کرده بودند.

«در ۱۶ جدی، پیشنهاد جرگه ننگرهار رسید که مطالبات شورشیان را توضیح می کرد. همچنین پیشنهادی از طرف ملا های قندهار بر ضد ریفورم رسید. شاه، مقابلتاً اعلامیه ۱۸ فقره یی در تعدیل ریفورم طبع و نشر نمود و در این اعلامیه وعده داد که «مجلس اعیان تشکیل، مدعی العموم مقرر می شود. محصولات افغانی از ترکیه مراجعه می کنند. ملا های دیوبند در افغانستان، داخل شده می توانند. از رشوت جلوگیری می شود. زنان، دست و روی خود را می پوشند و موی خود را کوتاه نمی کنند. در تدریس ملا ها، شهادت نامه خواسته نمی شود. توزیع تذکره نفوس منع، شراب نوشی مجازات می شود. در هر حکومتی یک نفر ملای محتسب مقرر می کرد. روز تعطیل از پنجشنبه به جمعه مبدل می شود. زنان، لباس اروپایی نپوشیده و برقع خواهند پوشید. نظامیان، مُرید شده و مُرشد گرفته می توانند. مکتب و انجمن حمایت نسوان تا تاسیس مجالس اعیان و وکلا، معطل است. گرفتن قرض آزاد است. پوشیدن لباس قید نیست.» (همان، ص ۸۲۴)

امروزه وقتی تجلیل با شکوه و گرامی داشت شاه غازی در ننگرهار همیشه بهار و لویه کندهار، برگزار می شود، مردان و زنان، پسران و دختران ما اشک می ریزند که با یک گذشته ی خوش آنان، چه کرده اند؟ می توان پی برد که وقتی یک روشنفکر ننگرهار ی یا

کندهاری، مطالبات دشمن را در کاغذ ارتجاع می بینید، از این که شاید نزدیکان او نیز در آن سهم داشته باشند، خشمگین، آزرده و ناراحت می شود. آنان بسیار مقصر نبودند، بل تابع باور هایی بودند که هنوز در جامعه ی ما در حد خوب و بد، تعریف نمی شوند.

حکومت امانی، شکست حصار هایی بود که مردم را در توزیع قدرت و رفاه، مساوی نمی ساختند؛ هر چند عمر آن تجربه، کوتاه بود، اما بنیان فکری عدالت اجتماعی را گسترده تا قبل از هیاوهی جنگ سرد و تورید ایدیالوژی های خارجی نیز مردم ما با بزرگان سیاسی، راهی را بیمایند که تا پایان اولین ریاست جمهوری، اکثراً کامیاب بود.

واکنش های خشن مردم ما به جهالت فرهنگی، امروزه به اصل تقابل با باور های خرافی و ارزش های تعریف نشده، مبدل شده اند، زیرا خواسته های حامیان دیروزی و امروزی شاه غازی، یک سان اند.

«این تبدیل ریفورم، ربطی به خواسته های اساسی مردم نداشت، زیرا احتیاج مردم به عدالت اداری و اصلاحات زراعت و آبیاری و امثال آن بود. در حالی که این اعلامیه، خواسته های فیودال و روحانی را تامین می کرد. مجلس اعیان دایر می شد و ملا و محتسب بدون شهادت نامه در امور اجتماعی موثر می ماند. معهدا روحانیون و فیودال که یک حکومت ارتجاعی و ملوک الطوائفی می خواستند، با این اعلامیه متقاعد نگردیدند و اغتشاش باقی ماند.» (همان، ص ۸۲۴)

مرز و بوم / ۵۳

قرار بود تقاص شکست‌هایی را بگیرند که در گذشته‌ی تاریخی، آنان را سرافکنده کرده بودند. حکومتی در حال نابودی، قرار داشت که استعمار را تحقیر کرده بود.

با وجود انعطاف شاه در برابر ارتجاع که اگر چند مورد محدود موجه جلوه دادن خواسته‌های به اصطلاح شرعی (بهانه‌های رشوت و اتهام شرابخوری) را منفی کنیم، توانی که پس از سقوط امانی، نصیب ملت شد، حاضر و شاهد بود که مردم، نمی‌بایست با مجبور کردن شاه، به دنائی تن می‌دادند که بعداً به شرم تاریخی مبدل شد. به هر حال، تصمیم در جای دیگر گرفته می‌شد. همه‌مُهره شده بودند! کرونولوژی آخرین روزهای تراژیدی سقوط امانی:

«شاه و مامورینش از گلوله باران قلعه‌ء مراد بیگ، مرکز عمده‌ء بچه‌ی سقا بدون سبب معلومی دست کشیدند و جنگ به یک متارکه‌ء اعلان‌ناشده مبدل گردید.

در شب ۲۳ جدی (۱۳ جنوری) هنگامی که سرتاسر تپه‌ها و کوه‌ها را دمه و غبار زمستانی پوشیده بود، دشمن در زیر پرده‌ء دمه و غبار تاخیمه‌های قراولان کوتل خیرخانه، نزدیک شدند. در همین وقت از عقب جبهه‌ء دولت از مواضع مجهول شهر کابل، یک صدای شلیک عمومی تفنگ برخاست که هم شهریان و هم عساکر دولت در جبهه، سراسیمه گردیدند.

در طول جبهه به سرعت برق منتشر گردید که شورشیان شنواری و ننگرهار، پایتخت را اشغال کردند. پس عساکر، مقاومت در جبهه‌ء خیرخانه را بی سود دانسته تا قریه‌ء «ده کپک» کابل، عقب نشستند. در حالی که تمام آن شایعات غلط بود و به این صورت راه حمله‌ء بچه‌ء سقا مجدداً در پایتخت، باز گذاشته شد.

مرز و يوم / ۵۴

در صبح این شب (۲۴ جدی - ۱۴ جنوری ۱۹۲۹م) شاه امان الله خان با یک عده افراد خانواده و غیر خانواده به سواری موتر، پایتخت را ترک کرده و به قندهار روان شده بود. در صورتی که هیچ کس از حرکت او مسبوق نبود. حرکت امان الله خان در ساعت ۹ قبل الظهر بود.

در ساعت ۱۰، طبق یک اعلان رسمی، مامور و افسر و غیره در قصر دلکشا مجتمع گردیدند و بدون آن که بدانند، معین السلطنه، برادر بزرگ شاه، با سرمنشی شاه وارد مجلس شد و در یک فضای سرد و خاموش و محزون که روز عزا را مانست، ورقه ای به امضای شاه امان الله خان قرائت گردید که در آن گفته شده بود: خیر مملکت مقتضی این است که باید دست از کار بکشم، زیرا تمام خونریزی و انقلاباتی که در مملکت است، به سبب برخلافی با من می باشد. شاه در این ورقه، استعفای خود از واگذاری سلطنت به برادر خود سردار عنایت الله خان، تذکر داده بود. لهذا حضار به بیعت کردن شروع نمودند. (همان، ص ۸۲۵)

سی سال زنده گی امان افغان در هجرت نیز تجلی زنده گی عاطفی مردی بود که به قیمت از دست دادن قدرت، مردم را فراموش نمی کرد. کاش عمر این بزرگان، قد می داد تا می دیدند مردمی که به خاطر مسرت آنان در رنج افتادند، در ملوک الطوائفی ارتجاع های بعدی، آن قدر قربانی دادند و تحقیر شدند که اگر او را به نکویی یاد می کنند، می دانند که چه چیز هایی را از دست داده اند. به خصوص پس از هفت ثور، مردم گشی، تحقیر، تحمیل و وابسته گی به بیگانه، اما به نام صلاح، از اصول مهم سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اعتقادی، شمرده می شوند.

«شاه عنایت الله خان (۱۴-۱۶ جنوری ۱۹۲۹):

شاه جدید که فقط سه روز و آن هم در محوطهء ارگ و باز شهر کابل، زمامدار بود، در ظهر روز اول جلوس خود، هیئت مشتمل بر چند نفر سردار و متنفذ مثل سردار محمد عثمان خان و محمد صادق المجددی و غیره، نزد بچهء سقا اعزام و از استعفای شاه امان الله و سلطنت خود اعلام و خواهش انقطاع جنگ نمود. این هیئت قبل از رسیدن نزد بچهء سقا، نخست بقیهء قوای دولت را که هنوز در محاذ «ده کپک»، متوقف بودند، تبریک و تهنیت از تبدیل سلطنت گفته و عدم احتیاج به جنگ را خاطر نشان کردند. عسکر، شروع به عقب کشی جانب کابل نموده تا شام همه در کابل رسیده پراکنده و متفرق ماندند. در عوض، خود هیئت را شورشیان نگذاشتند داخل خطوط آنان شوند. لهذا هیئت، شب در «ده کپک» توقف کرده و فردا در باغ بالا به نزد بچهء سقا رفته دست بیعت دادند و قوای شورشی که راه کابل را باز دید، به عجله داخل شهر شده ارتفاعات را اشغال و ارگ شاهی را محاصره نمودند. گرچه دو هزار عسکر ارگ با توپ و تفنگ، محاصره کننده گان را جواب می دادند، ولی شهر کابل، اشغال شده بود و شورشیان در تمام شهر، امارت بچهء سقا را به عنوان امیر غازی حبیب الله، خادم دین رسول الله، با آواز بلند، اعلان کرده بودند. این خادم دین هنوز در باغ بالا بود و برادرش حمیدالله در قوماندانی امینهء کابل، قرار داشت.» (همان، ص ۸۲۵)

چه چیزی در این مستند تاریخی، پنهان است؟ هیئت شاه به ارتجاع می پیوندد و مشوق ترک سربازان از خطوط اول جبهه می شود. راه ها باز گذاشته می شوند و دو هزار سرباز ارگ با تمام امکانات در برابر یک دسته اوباش بی فرهنگ که بیش از دو- سه صد نفر

ذکر نشده اند، ارگ را مفت و مجانی رها می کنند. هنوز خادم دروغین و بی سواد از شهر دور است که حکومت به نام وی، سجل می شود.

وقتی ریای مرحوم استاد خلیلی در کتاب تخیلی «عیاری از خراسان» را می خوانیم و گرمای جهالت حامیان سقا را در نظم و نثر، مرور می کنیم، گویی به راستی عیاری برخاسته بود که سوا از خر- آسانی های دهن گنده ی کنونی، گویا دزد سرگردنه، نبوده است. این تراژیدی تاریخ، باستانی و دور از دسترس نیست. هنوز هم کهنسالانی وجود دارند که شاهد مستقیم اند یا فرزندان آنان آن تاریخ و پی آمد های زشتش را فراموش نکرده اند. بلی، توطئه ی سازمان یافته که نخست مشروعیت حاکمیت را با مشی مصلح آن زیر سوال برده بود، با جاباز کردن و تحریک حرص قدرت، شاه را منزوی می کند تا با تمام عواطف مردم دوستی، در حالی تنها بماند که فکر می کرد اگر مردم، مکتب و مدرسه داشته باشند، خود کفا باشند و در شهر های مرفه زنده گی کنند، بهتر است. او نیز اشتباهاتی کرد، اما قیمت آن ها، کمتر از آن بود که دوره ی خوش امانی، سقوط کند.

«سید حسین هم شهر کابل را از اخلال حفظ می نمود. فردا(۱۵ جنوری) بچهء سقا، داخل کابل شده در «باغ مهمان خانه» منزل گزید و توسط عسکر، تمام سفارت خانه های ممالک خارجی را زیر حفاظت قرار داد. همچنین امنیت شهر را توسط دسپلین شدیدی نگه داشت. فقط یک نفر از افسران هوایی کشته شد و بس، زیرا در وقت عبور، تفنگچهء او را خواستند بگیرند و او نداد و دو نفر سپاهی بچهء سقا را بکشت و خود نیز در چوک کابل،

کشته شد. حبیب الله، ظهر همین روز در باغ مهمانخانه در بین جمعی خط مشی خود را شفاهاً اعلام کرد و گفت: من اوضاع بی دینی و «لاتی گری» حکومت سابق را دیده، کمر خدمت دین بستم و شما را از کفر و لاتی گری نجات دادم. آینده، من پول بیت المال را به تعمیر و مدرسه ضایع نکرده، به عسکر و ملا خواهم داد که دعا کنند. مالیات و عوارض بلدی و گمرک نخواهم گرفت. شما رعیت منید! بروید و به خوشی بگذرانید.» (همان، ص ۸۲۵)

روستازاده گان بی سواد، شهر را از اخلال، حفظ می کردند؟! بیش از همه، تمام سفارت خانه های خارجی را محافظت می کردند؟! اما از همان آغاز با توحش، یک افسر تابع قانون را در چوک [علنی و برای ایجاد رعب] به شهادت رساندند. و بالاخره سقازاده ی بی سواد که در خط مشی اش لاتی گری، برداشت سطحی از روابط با خارجی را بهانه ی ستیز قرار داده بود با اولویت حفظ سفارت خانه های خارجی که حتماً سفارشی بود، به نقشی رو می آورد که حالا داعش در افغانستان می طلبد.

حامیان ارتجاع سقوی اگر وجداناً اعلام شفاهی مشی او را تجزیه و تحلیل کنند، خواهند شرمید که نباید با سوالات «پشتون ها چه کرده اند؟» و «هیچ نکرده اند!»، دعوای عدالت اجتماعی، راه بیاندازند. این تابوی بی سواد (بچه ی سقا) بدون شک فقط می تواند الگوی تاریخی داعش کنونی باشد.

سقازاده ی نوکر که حالا تعیین پدر و مادر و قومش نیز مشکل ساز شده، زیرا کلکان با اکثریت ترکان و اعراب دری زبان، رُخ دیگر سکه است، به مردمی که در حاکمیت امانی بر اساس اصولنامه و قوانین مدنی، آهسته آهسته در حد حقوق مساوی شهروندی یا تبعه

مرز و بوم / ۵۸

شناخته می شدند، با برداشت قرون وسطی، به نام «رعیت منید!»، لطف می کند؟! مردم ما پس از همان آغاز با مهر نوکر (رعیت) نه ماه خون جیگر خوردند تا آن حکومت ننگین، سقوط کرد. پایان تراژیدی سقوط امانی:

«روز ۱۶ جنوری، در نتیجه مفاهمه ای که بین ارگ و بچه سقا توسط محمد صادق المجددی و سردار محمد عثمان خان به عمل آمده بود، قراردادی در قرآن [(مجید)] بین طرفین امضاء گردید که طبق آن، ارگ به حبیب الله تسلیم می شود؛ مشروط بر این که جان عسکر و ساکنین ارگ محفوظ و آزاد بماند و هم عنایت الله خان با خانواده خود توسط طیارات انگلیسی، افغانستان را ترک بگوید. در حالی که قبلاً محمد صادق المجددی از سفیر برتانیه، طلب حمایت از خاندان شاهی نموده و تضمین کرده بود که بر طیارات انگلیسی از هیچ طرفی شلیک نخواهد شد. لهذا در ۱۷ جنوری، دو طیاره انگلیسی به کابل رسید و سردار عنایت الله خان با خانواده اش به استقامت پشاور پرواز کرد. به ساعت دو و نیم بعد از ظهر، دروازه های ارگ بر رُخ شورشیان، باز گردید.» (همان، ۸۲۶)

تسویه ی حساب تا انتقال تمام اعضای مهم خانواده ی شاه، جریان یافت. هراس از حضور افراد متشخص خانواده ی امان الله که اگر می ماندند می توانستند در ضعف های حکومت بچه ی سقا که زود شروع شدند، با حمایت های مردم، دوباره به احیای دوره ی امانی کمک کنند، بیگانه را مصمم کرده بود تمام افراد متشخص و خیر خانواده ی شاهی محو شوند. اگر اندیشه ی بدنامی سپردن و قتل آنان به حکومت ارتجاعی نبود، چنانی که بعداً شاهدیم، تمام

مرز و بوم / ۵۹

مملکت را در هرج و مرج سقوط (تضعیف ساختار ها)، تشتت قومی (سمت شمال و جنوب و تبعیض علیه هزاره و شیعه) کشتار و ایرانی به نام کفر نیز گرفتار کردند، ترجیح می دادند تقاص تحقیر و طرد «امپراتوری آفتاب گرفته گی» را با قتل بیشتر بگیرند.

هجرت شاه غازی و انتقال بقیه ی خانواده ی او که بعداً در ایران، هند، ترکیه و اروپا پراکنده شدند، بازی روانی دیگر بود تا آنان با مشاهده ی کشوری که سقوط کرده بود، عذاب روحی بکشند.

متأسفانه رویداد های بعدی نیز چنان واقع شدند که اکثریت اعضای یک خانواده ی خادم ملت در رنج های انزوا تا دم مرگ از شمیم وطن، محروم ماندند. سرنوشت خدمتگاران واقعی به این کشور، چنین است.

اکنون مردم ما به خوبی می دانند که بیگانه گان، چرا اصرار می ورزند تابو های جهالت باقی بمانند و در چهل سال پسین، تمام جانیان و خاینان را به نام رهبر و پیشوا بر ما تحمیل کرده اند.

استقلال سیاسی، در محاسبات اغراض بیرونی، استثمار و استعمار، اخلال وارد می کند. در دنیای مدعیات آزادی و حقوق بشر، یافت این پاسخ مشکل نیست که فقط چند کشور اند که زنده گی خوب در آن جا ها یافت می شود. یاد امان افغان، جاودانه گرامی باد!



مرز و يوم / ٦٠



مصطفى عمرزى



مرز و يوم / ٦٢



مصطفى عمرزى

مرز و بوم / ۶۳



• تصویر امضاء شده امیر امان‌الله خان که در ۹/ اسفند (حوت) / ۱۳۰۰ در لباس قبایل جنوبی گرفته شده است.

مرز و يوم / ٦٤



مصطفیٰ عمرزی

مرز و بوم / ۶۵



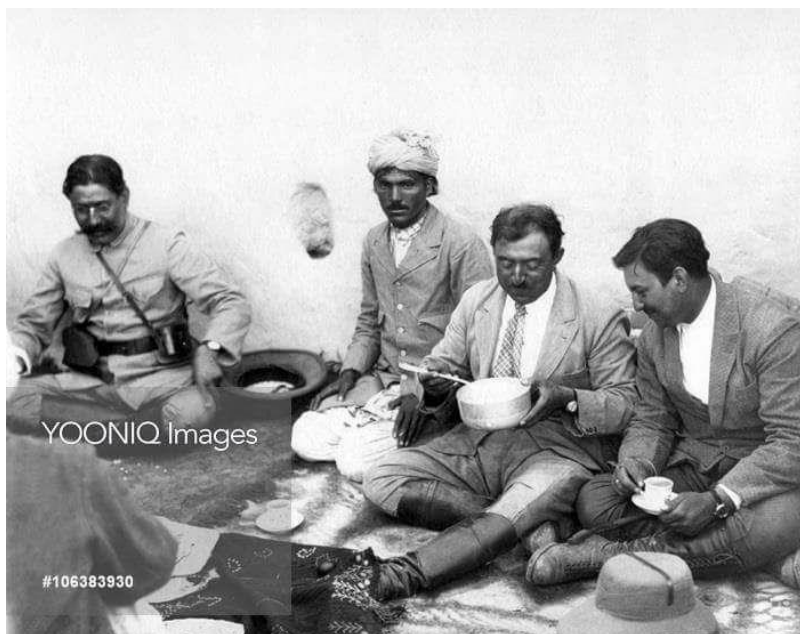
مصطفیٰ عمرزی

مرز و يوم / ۶۶



مصطفى عمرزی

مرز و بوم / ۶۷



مصطفیٰ عمرزی

- مفهوم «سرزمینی» افغانستان بزرگ

آرمانگرایی در عصر ما، به ویژه در بسط جغرافیای سیاسی، غیر معمول نیست. مشخصات زیادی وجود دارند که بر اساس آن ها، هسته گذاری صورت می گیرد. هویت قومی، اشتراکات فرهنگی و گرایش های توده ای، مسئله ی آرمانگرایی توسعه ی مرزی را حفظ کرده اند.

شاید ها و باید هایی وجود دارند که اگر در مقوله ی حاکمیت مردمی، در تضمین و ابقای نقش کشوری هایی که تنوع قومی دارند، این حقیقت مبرهن می شود که اقتدار هویت قومی خاص، اگر در کل ممکن نباشد، اما در شعاع «بزرگ تر ها»، گاه به مفهوم «سرزمینی» نیز ناممکن نمی باشد.

بر اساس تنوع گسترده ی قومی در پراکنده گی هایی که تقریباً کمتر واحد سیاسی ای را در جهان می توان یافت که به سطح بسیار بالا، در اختیار یک هویت قومی خاص باشد، امکان عملی کشور ها بر اساس یک قوم یا یک زبان را نیز بسیار ناچیز می سازد.

در مقوله ی در احاطه ی بزرگ تر ها، کشور ما در واقعیت های غیر قابل اغماض میلیون ها پشتون، این منطقه را مسجل کرده است. از رهگذر این تاثیر، تنوع قومی با معرفه ی «افغان»، در رسمیت، احترام و پذیرش تنوع فرهنگی، مشکل خاص ایجاد نمی کند. صرف نظر از این که بحران طولانی افغانستان، مداخله ی بیرونی یا مشکلات درونی، ذهنیت های کوچکی را برانگیخته اند

تا در «دکانداری» سیاسی، مسایلی مطرح شوند که گاه افغان ستیزانه می شوند.

توسعه ی واحد سیاسی بر اساس آرمانگرایی ها، اگر در مشکل تنوع قومی و این که نمی توان تاکید کرد حول فقط یک مشخصه ی قومی موضع گرفت، می تواند به مفهوم سرزمینی در شعاعی هم تاثیر گذار باشد که مثلاً در ساحه ی زبان، اشتراکات، دینیات یا نزدیکی های دیگر، اگر عاری از فساد سیاسی می شود، نوعی پیوند هایی را می سازد که بر اساس آن ها، مثلاً جمعیت صدمیلیونی پشتون ها از هند تا آمو و از کمشیر تا اصفهان، در زمینه ی تاریخی و واقعیت های کنونی، می تواند پیوند بسازد و در انسانی ترین مقام آن، سهولت هایی ایجاد کند که بر اساس آن ها، نیاز های کلان تجاری، اقتصادی، امنیتی و رفاهی، تضمین می شوند.

رشته های انگلوساکسونی اروپاییان و امریکاییان، هویت یهودی، یا پیوند های دینی، بسیاری از کشور های جهان را بر محور همکاری می کشاند و از این حیث، در حالی که در کُل جامعه ی جهانی پراکنده اند، اما در تمامی عرصه ها، به هم کمک می کنند. حاصل چنین پیوندی که در زمینه ی سرزمینی (مفهوم کلان جغرافیای فرامرزی) به تاریخ برمی گردد، بدون هراس از ایجاد واحد های سیاسی که در بسا موارد، عملاً ناممکن است، گونه ی دیگری از امید ها را به میان می آورد که مثلاً در افغانستان، شماری از جوانان بلند اندیش افغان برای تامین منافع کلان افغانستان، می کوشند با طرح کشور بزرگ (لوی افغانستان) مردم را در مواضع مختلف، به تسهیلات بیشتر برسانند. بنا بر این در دشواری هایی که وجود دارند، اگر پتانسیل های افغانستان در

رویارویی مستقیم، نظامی و یا اقتصادی، زیاد نیستند، در طرح فرهنگی مسایل، به ویژه در ماهیت قومی، می توانند ابواب انسانی مسئله را بزرگ کنند و از این حیث، به تامین آن نیازهای کلان ملی پردازند که در واقعیت های متنوع قومی در واحد های سیاسی مختلف، این حقیقت نمی تواند انکار شود که واحد های سیاسی مسجل، در تنوع رژیم ها، طرز برخورد متفاوت دارند. مثلاً در ایران و پاکستان، با اعمال سیاسی خاص، برخورد با واقعیت های قومی، به خصوص اگر خواهان گسست باشند، بسیار خشن است. چنین برخوردی، اگر در کوتاه مدت، مانع جدایی می شود، در درازمدت می تواند تحت تاثیر آسیمیلسیون (استحاله ی قومی) که با جنبه های فرهنگی گوناگون به همراه می شود، مردمانی را نیز معرفی کند که همانند جماعت کوچکی از ترکان استحاله شده در فرهنگ فارس (مانقورد ها) اهمیتی به هویت قومی خویش نمی دهند.

در ارتباطات طبیعی، پیوند های انسانی و ماحصل آن ها، یک امر درست شناخته می شود و هرگز ناپسند نیستند. در افغانستان ما، به اثر روابط انسانی، گونه ای از استحاله ی قومی به چشم می خورد که مثلاً جمعیت کثیری از پشتون های دری زبان را معرفی می کند و در این مثال، کم نیستند تاجکانی که پشتو می گویند و اقوامی وجود دارند که به سه زبان، سخن می گویند. سیکهان، سه زبانه اند. بسیاری از نورستانیان، پشه ییان و بلوچان، به راحتی در کنار زبان مادری خویش، به دری و پشتو، صحبت می کنند. طرح سرزمینی مفاهیم افغانی، در جغرافیای بزرگی که در گذشته در تدابیر بزرگان ما، سیطره ی افغانان سلحشور، قلم به دست و

مرز و بوم / ۷۱

آگاه را معرفی می کرد، از هند تا آمو و از کشمیر تا اصفهان، محدوده ی بزرگی ست که بزرگ تر از حوزه ی های به اصطلاح خراسانی، می تواند واقعیت های مسجل تاریخی را در زمان اقتدار، رابطه، مهاجرت، تجارت، ستیز سیاسی و گرایش های متنوع فرهنگی و دینی به اصلی مبدل کند که از ساخت فرهنگ اومانیستی آن، عملاً وارد دنیایی می شویم که هرچند در حصار واحد های سیاسی می ماند، اما واقعیت افغانی بزرگی ست که در محیط انسانی آن، به راحتی می شود تسهیلات بهتر زنده گی را تامین کرد. بنا بر این، طرح ایده های بزرگ چون افغانستان بزرگ، اگر چند بُعدی باشد، دور از واقعیت نیست.

بسیاری از مکتب های سیاسی- فرهنگی، مثلاً فارسیسم، ترکیسم، عربیسم، هرچند در خطوط برجسته ی بسیار غیر عقلانی گرایش های مذموم قومی، طرح می شوند، اما از کمالات واقعیت های انسانی، عملاً روی توده های بزرگی به نفع کشور های عربی، ترکی و ایرانی، تاثیر می گذارند.

افغانیسم ما در طرح افغانستان بزرگ، به تاکید من، اگر بیشتر مایل به اومانیسم شود، در رسیدن به اهدافی که در ساحه ی منطقه یی و جهانی، باعث تسهیلات می شوند، می تواند در آینده ی سیاسی، جغرافی و رفاهی افغانان، بسیار موثر باشد.



- نوستالژی گذشته های خوب

به نوبه ی خودم همیشه سعی کرده ام با تشریک نوستالژی گذشته های تاریخی و خوب افغانستان، به ذهنیت هایی افزوده باشم که نه فقط تاریخ کشور در سده های اخیر، مهم می باشد، بل زمینه ای که در آن به همه چیز مدنی، فرهنگی، رسانه یی، اقتصادی و دولت سازی رسیدیم، در همین تاریخ/ معاصر اتفاق افتیده است.

موقعیت کشور ما در تنگنای جهان سوم و طرح های استراتژیک، اما در چهل سال پسین، بلایای را بر افغان ها تحمیل کرده که بیش از همه از وحدت و خانه ی آنان بُریده اند. در چهار دهه بحران، افزون بر ضیاع فزیک، زیان های معنوی، به قدری به مردم ما آسیب زده اند که گم کردن صلاح اجتماعی در گرایش های منطقه یی، از تعمیم باور هایی می کاهد که در یک کشور دچار بحران، همه قربانی می دهند. کم یا زیاد، در کمتر خانه ای در افغانستان، مردمی را می یابید که به اثر هرج و مرج چهل سال پسین، کسی یا چیزی را از دست نداده باشند.

هرج و مرج سالیان پسین با هرج و مرج باور ها که در زمینه ی ناکام ترین صورت تطبیق ایدئالوژی ها صورت گرفتند، بدتر از نسخه ی ارتجاع اول که حداقل مردم به نام قوم و زبان، تفریق نمی شدند، وحدت فکری را تهدید می کنند.

و اما در سال های پسین، آن چه به نام خوب ترین خاطرات افغانستان، نقش بسته اند، تداعی گذشته هایی اند که بیشتر پیش از هفت ثور، شناخته می شدند. آن گذشته های خوب، در زمینه ی حاکمیت های خوب که در مفاهیم مدنی تحلیل می رفتند و از

مرز و بوم / ۷۳

مدرک آن به دهه ی دیموکراسی رسیدیم، گام به گام، چه با توان داخلی چه با دیپلوماسی موفق که ارمغان آن ایجاد تاسیسات و صنایع سنگین بود، شکل افغانستان را کاملاً متحول می ساخت. سوگمندان این که یک اشتباه کوچک نیز می تواند سنگین باشد، مردم ما را در هرج و مرجی درگیر کرد که اگر در خوانش طرف های حزبی اقلیت ها معطوف شود، شاید حضور کم یا زیاد در دولت، به مذاق تعدادی خوش آید، اما واقعیت این که مشارکت قومی - حزبی که بیشتر با فشار خارجی صورت می گیرد، ارمغانی جز بدترین نوع وابسته گی ها به افغانستان نداشته، حظ آن مشارکت متکی به خارجی را نیز جریحه دار می سازد.

ادعای عدالت اجتماعی بر اساس سهمیه بندی های قومی، عملاً به فاصله هایی انجامیده که باز هم در نوع اقلیت های مدعی، آنان را در منگنه می اندازد که اگر طرف شایسته سالاری را می گرفتند، مجبور نبودند به نفع افرادی و اشخاصی به فرهنگ ابتذال، رو آورند که باز هم در سهمیه بندی قومی، حق دیگران را خورده بودند تا از درس و تعلیم بمانند.

یک فلم کوتاه مستند از مجموعه ی صنعتی «شرکت سپین زر کندز» در شبکه های اجتماعی، به قدری مردم ما را هیجان زده ساخت که لازم دیدم به آن بیافزایم. تماشای یک مجتمع بزرگ که افزون بر اشتغال، جزو رنسانس سده های پسین افغانستان، شمرده می شود، اگر آه و افسوس مردم را در بر داشت که «چه بودند و چه شدند!»، بر این حقیقت نیز مٌهر می گذارد که در مشارکت سیاسی قبل از هفت ثور، اولویت منافع ملی، چه قدر مهم بود.

شرکت سپین زر کندز، یکی از صد ها مجتمع بزرگ صنعتی افغانستان بود که در دومین مصیبت ارتجاعی (حکومت تنظیم ها) به خاطر مشارکت تحمیلی قومی، برباد فنا رفت. بعضی از هموطنان آگاه و خبیر با نوشتالژی گذشته های خوب افغانستان، سعی کرده اند با ترسیم آن ها به انگیزه هایی نیرو ببخشند که بازگشت به باور های قبل از هفت ثور، ضمن تطهیر اجتماعی، رسالت ملی به بار می آورد. تصریح این نکته بایسته است که رجعت به آن دوره را هرگز با شعار های نوع حکومت، خلط نمی کنیم؛ هرچند پس از آن حکومت ها هیچ چیز خوب سیاسی نداشتیم و نداریم، اما احیای آن در زمینه ی مدنی، رسالت کار به خاطر منافع ملی را دوباره نهادینه می سازد.

کوشش های انباشت یک طرفه ی سرمایه و مصادره ی حزبی - اقلیتی، به فاجعه ای منجر می شود که بعداً بقا و نگه داشت آن با وساطت کُل دنیا نیز مشکل است. می بینیم که سیاست های به حاشیه کشاندن پشتون ها به نام طالب و مخالف دولت، هزاران تن را با سلاح دوباره رجعت داد تا آن چه را تهدید کنند که اگر پای خارجی منفی شود، هیچ قدرت داخلی، توان نگه داری آن ها را ندارد.

خلای فکری، بدترین ودیعه ای بود که به مصایب سال های بحران افزوده است. در کنار خیانت های ویرانی، تخریب رابطه ی ما با گذشته های خوب، توده های کثیر مردم را اسیر ایدیالوژی های وارده ساخت تا در زمینه ی آن ها چپی و راستی شوند و بدتر از همه، خود و خانمان خود را نابود کنند. چهل سال پس از هفت

ثور، تجربیات تنظیمی و حزبی اقلیت و اکثریت، چه ارمغان خوب و مفید داشتند؟

به نظام مندی یک صد سال اخیر با ستایش می نگرم، اما امر تعمیم تاریخی در آن که توهم را به جای واقعیت، ارجحیت داده، رنسانس یک سده ی پسین را در تاریخ عتیقه، دفن می کند.

با هفت ثور، مجریان حکومت که به گونه ی نامشروع، قدرت را انحصار کرده بودند و این انحصار در زمینه ی یک حاکمیت قانونی، تاریخی و مدنی صورت می گرفت، پیش از همه آنان را به تحریف تاریخ افغانستان واداشت. تشریک مساعی غیر منطقی با بخش های حزبی نوع چپ اقلیت ها که در صورت ناقل نیز شناخته می شدند، خلای فکری مردم ما با گذشته ی افغانستان را بیشتر کرد. انتساب آل یحیی به مردمی که میراث آنان، آبرو و حیثیت گرداننده گان هفت و هشت ثور را می ساخت، یک ماحصل بدتر نیز داشت: نفی تاریخی که همباران ما بر جا گذاشته بودند.

از همان اوان جهالت هفت ثور تا کنون، متاسفانه جای خالی حرمت بزرگانی که افغانستان را برای ما باقی گذاشته اند، بیش از چند وجب نمی شود. کودتاچیان خلقی هفت ثور که به نام کمونیسم، به آبا و اجداد خویش توهین می کردند و خیلی زود در ۶ جدی، قربانی رفقایی شده بودند که آنان را هم کاسه ساخته بودند تا به نام برابری، مشروعیت تاریخی شان را زیر سوال ببرند و خیلی زود با اتحاد شوروی برگشتند و نمکدان شکستند، مردم ما را در داخل دولت، دچار بحران هویت تاریخی ساختند.

نفی قبل از هفت ثور، بدون ملاحظه ی آن همه خدمات و میراثی که اگر ارگ امیر آهنین پنجه نمی بود، بعداً سکتاریسم ستمی و

پرچمی جا نداشتند تا «هوررا» بشکند و به ارزش های ما به نام اشرار و اخوانی مرگ بفرستند، یک خیانت مدنی نیز بود. متأسفانه از همان زمان تا کنون، به خصوص چپ پشتونی که به شدت متأثر از سکتاریسم فارسی است، خیلی آهسته بیدار می شود. آنان در سالیان پسین، بیشتر با توهین های مستقیم و غیر مستقیم رفقای پرچمی خویش بیدار شده اند که در نوبت حضور جامعه ی جهانی نیز مسوولیت وطن فروشی به اتحاد شوروی را به گردان دوستان پشتون خویش حواله می کنند، اما داعیه ی قومی به راه انداخته اند تا در خلای فکری پس از هفت ثور، نفی تاریخ پشتون ها، حداقل آن فارس زده گان پشتون را مجاب کند که اگر از حلقوم ناشناس، یک مانقورد را معرفی می کنند، در طرف دیگر بحران، مجموعه ای که تاریخ عربستان را خوانده بودند، خود به خلایی بیافزایند که باز هم نفی قبل از هفت ثور بود. حالا که دختر ملا برهان الدین ربانی با دامن های کوتاه و پستان های نیمه برهنه، الگو شده تا حامیان خارجی افغانستان، بر اساس گذشته ی ریایی جمعیت و شورای نظار به اصطلاح اسلامی، آنان را از قشر داعش و طالب بیرون کنند، می بینیم که خوانیسم سیاسی پشتون ها با ارجحیت تاریخ عربستان، همچنان به خیانت نفی رسانی کمک کرده که وقتی هشت ثور، تشکیل شد، تابوی بچه ی سقا، پیش از احزاب جهادی پشتون، به غیر پشتون ها فایده رساند؛ زیرا بچه ی سقا را تاجک می دانستند.

در داعیه ی طرد در حالی که دختر ربانی با عریانی، در برابر تابو های تاریخی آنان قرار می گیرد، نمی شود با توبیخ امان الله مترقی پشتون، اما لباس او را در کالبد بچه ی سقا داخل کرد. حامیان

سقو، هرچند با الگوی دختر ربانی به دنیا مسج می فرستند، اما نمی توانند چه گونه فرهنگی را تعمیم دهند که آنان را مترقی، اما ارتجاعی نسازد.

هدف از مثال بالا، عطف توجه به این حقیقت است که چه گونه با یک مشی مشخص در حالی که از درون و بیرون اقتدار، به نام چپی و اخوانی خودی نفی می شدیم، خلای فکری به قدری به فقر فرهنگی مردم ما افزوده است که پس از چهار سال بدترین تاریخ افغانستان، یکی از بدترین مجریان آن را به نام قهرمان ملی می ستایند، اما میراث تاریخی مردمانی که آبادی کرده بودند و در چهار سال نابود شدند، فراموش شده است. همین جاست که معنی بحران، به خصوص برای مردم ما شکل می یابد.

در جریان خلای فکری، بسط فرهنگ های استقراضی و جعل که با موج دیگر هجوم فرهنگی، صورت می گیرد، گُل افغانستان و سازنده گی های تاریخی آن را نفی کرده است.

ضمن پیشرفت تنقید تواریخ جعلی آریایی، خراسانی و فارسی، دفاع از سازنده گی هایی که همه چیز افغانستان بود، یک شرافت فرهنگی شمرده می شود. در برابر عظمت یک رنسانس مهم که از دولت سازی تا بسط گُل داشته های عمرانی و رفاهی این کشور، رسیده بود، ذهنیت ۵۰۰۰ هزار ساله را رسمی کردند تا در منجلا ب آن، اگر حضور سیاسی خویش را نفی / منفی کنیم، عمق تاریخی آن که بیشتر غیره است، در صورت حال یک مدینه ی فاضله، اما معیوب، متحجر، عقب مانده و پس از توحش وحشیان چنگیزی و تیمور لنگی، شعور مردم را زایل می کند تا حتی درک نکنند که اگر آن گذشته ها خوب بودند، ویرانه هایی که پای ما نرسیده به آن ها، سیصد سال قبل از امروز نیز آوار بودند، هنوز هم مردم را

به حال خودشان نیاورده اند تا به اساس نوی توجه کنند که این کشور را معرفی کرده است.

به همان میزانی که می توانیم افغانستان را از آن خود بدانیم، به همان میزان نمی توانیم تواریخی را مصادره کنیم که چند مجموعه ی امیر و چپاولگر داشت و زیر مجموعه ی فرهنگی آن، با کاهش و افزایش مرزها، تغییر هویت می گرفت. افول یک قدرت عتیقه، گل مجموعه ی منسوب به آن را بی خاصیت می ساخت. فراریان افغانستان و آسیای میانه در هند، میراث سبک هندی را بر جا گذاشتند. چه قدر هویت مغولی بی دل با حضور در هند، تضاد دارد. اگر گذشته گان او ناگزیر به هجرت به هند نمی شدند، شاید مصادره به جایی اصل، او را هندی نمی ساخت.

مجموعه ی صنعتی «شرکت سپین زر کندز» با همان وسعت و عظمت، فقط یک بخش کوچک داشته های رنسانس معاصر است که در چهار سال حاکمیت تنظیمی، ویران کردند.

وقتی قصر دارالامان را بازسازی می کردند، حرف و حدیث های مخالفت، بیشتر به خاطر حذف حافظه ی تاریخی مردم ما صورت می گرفتند تا نتوانند با نوستالژی گذشته های خوب، جلو خاینانی بیاستند که هنوز دور نرفته، نه میراث جهادی شان ارزش دارد و نه میراث جبهه ی مقاومت یا در واقع عقب نشینی.

ناسازگارترین چهره هایی که در شهرهای ما تحمیل می شوند، یادمان یک مجموعه ی قوماندان و چریک است که از مسعود تا یک سقوی ولگرد، فقط روزهای بد جنگ، ارتجاع، عقب مانگی و نوعیت ستیزی را تداعی می کنند که در سگ جنگی های کابل،

مرز و بوم / ۷۹

موضع گرفته بودند و کل تاریخ حضور نحس سیاسی و قومی شان را جمع می بندند.

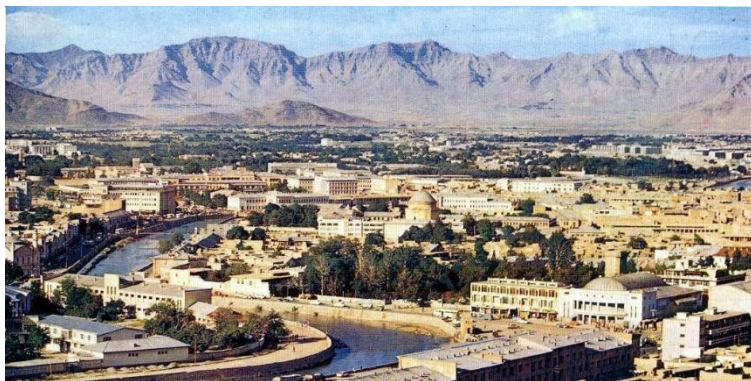
تقاضای ما این است تا با نمایش تاریخ واقعی افغانستان، همان نمونه های نو، مدنی، عمرانی و رفاهی، فرهنگ شکستادن توهم عتیقه جات را جدی بگیریم. مردم ما بیش از مخدرات فارسیسم و عتیقه جات آریایی، خراسانی و فارسی، به واقعیت هایی نیاز دارند که آنان را با پرستیژ مردمی معرفی می کردند که در چهل سال مهاجرت، کمترین خبر توحش قومی، فرهنگی و فکری در غرب را نیز به پای آنان نمی نویسند. آنان از خلای تاریخی، نیامده بودند، بل از کشوری آمده بودند که به نام افغانستان، همه چیز داشت و تنها نوستالژی گذشته های خوب آن نیز یک فرهنگ مهم صلاح است که می تواند مردم ما را با افسوس «چه بودیم و چه شدیم!» اما انگیزه دهد مثبت بیانیشند.

لینک فلم مستند «مجمع صنعتی شرکت سپین زر کندز»:

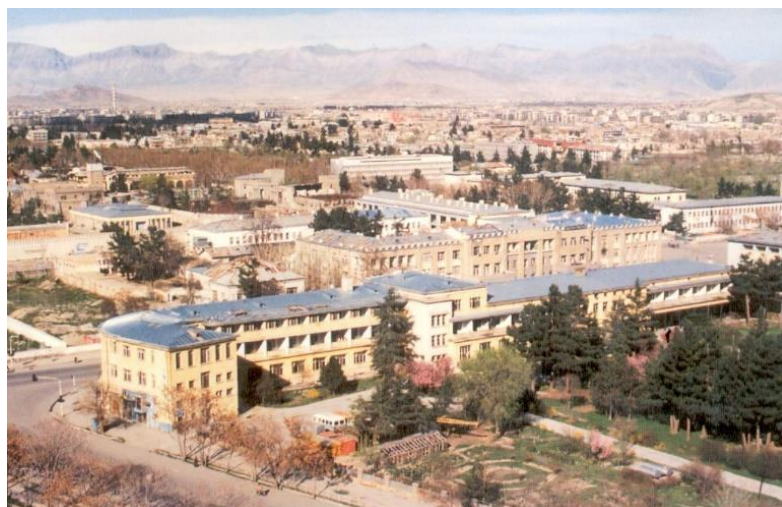
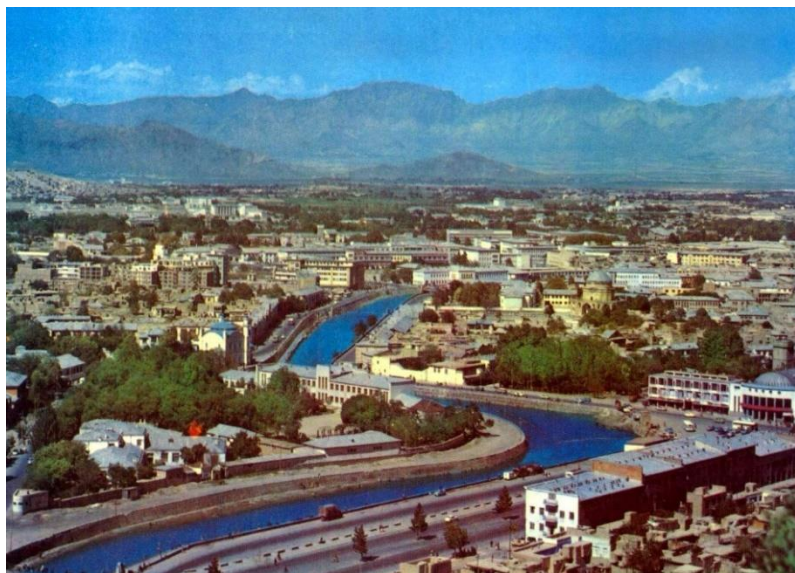
<https://www.facebook.com/M.Najim.Rahim/videos/821583891587170/>

شرح تصاویر:

کابل، هنگام سلطنت اعلی حضرت شاه محمد ظاهر (رح).

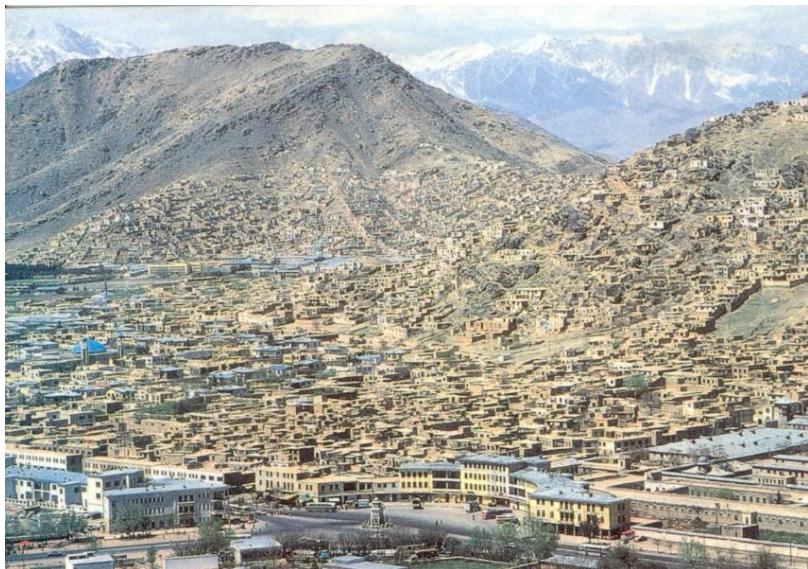


مرز و يوم / ٨٠

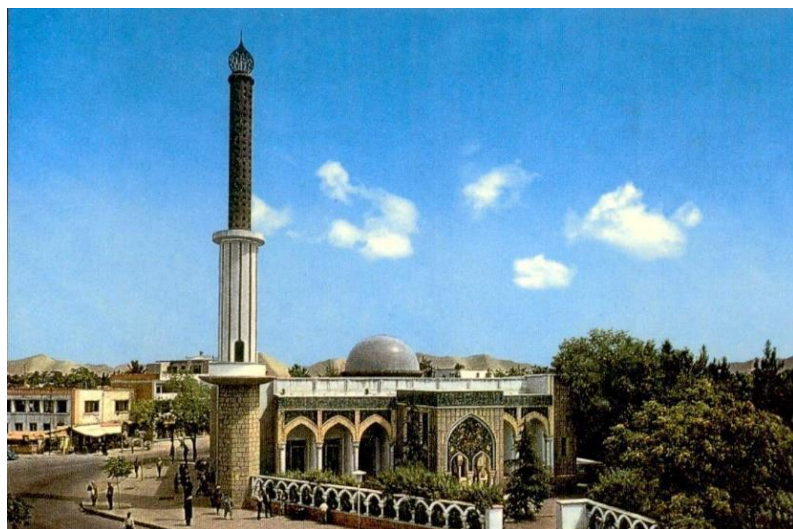


مصطفى عمرزى

مرز و بوم / ۸۱



مرز و يوم / ۸۲

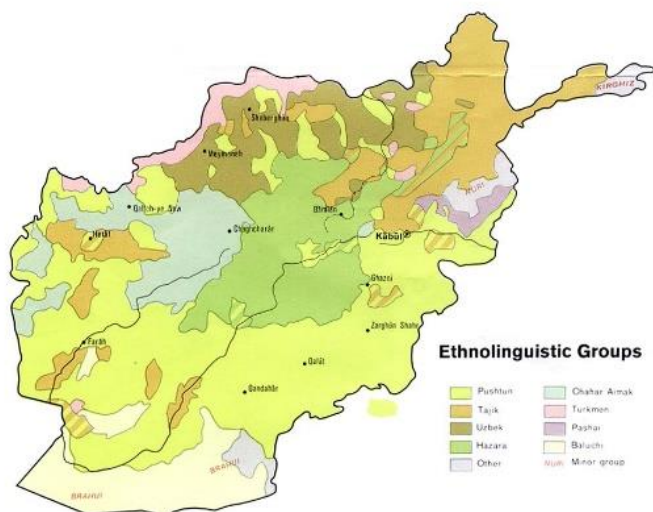


مرز و بوم / ۸۳

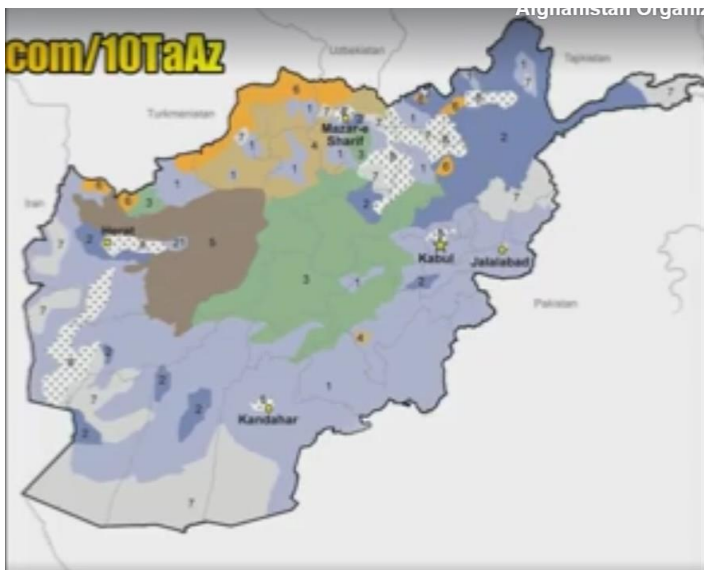
– نقشه های جغرافیای قومی افغانستان

همان گونه که بحث خلط قومی، مفهوم «ملت افغان» را در واحد سیاسی، تاریخی و جغرافیایی «افغانستان»، تضمین می کند، حضور گوناگون و متنوع تبار های افغانستان در چهار گوشه ی میهن ما جوار در جوار، پیش از هر تصویری، انگاره های «گسست» و حاکمیت های بر محور دلخواه «تک قومی» را که «فدرال»، نام گذارده اند نیز به سُخره می گیرد.

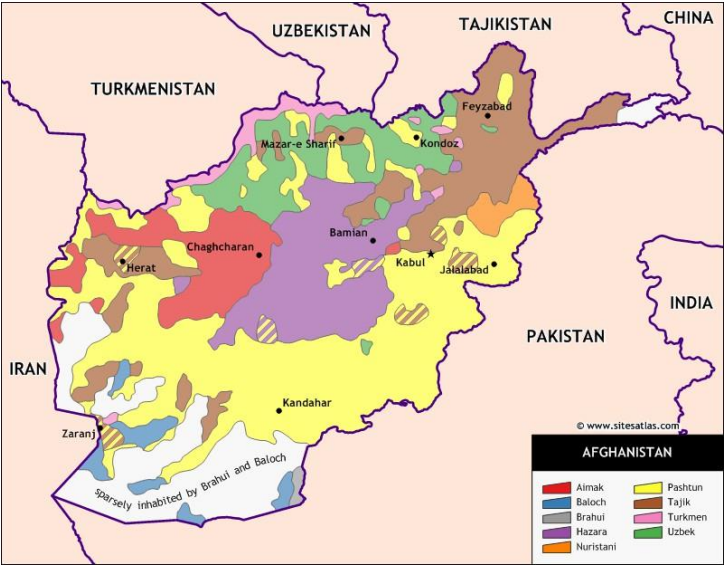
از اقبال مردم سربلند و مسلمان ماست که در تندباد حادثات، همانند ستون های محکم، وحدت شاخه های انبوه را مانند که هرچند بیش از پنجاه در تعریف قوم هاست، اما وقتی یک جا باشند، محکم تر از سُرَب.

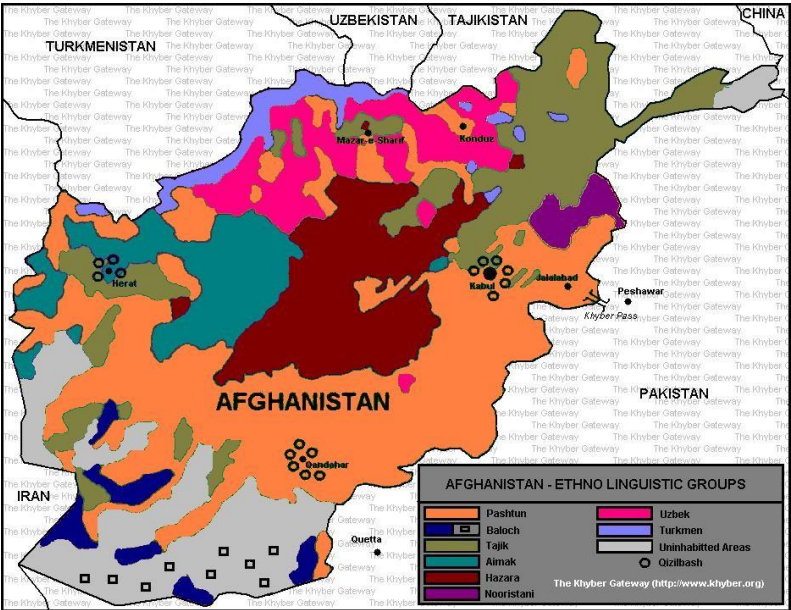
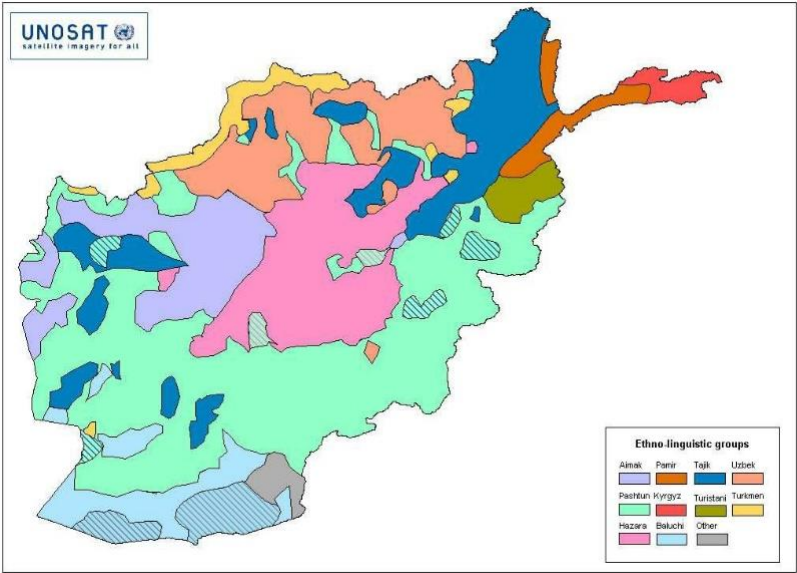


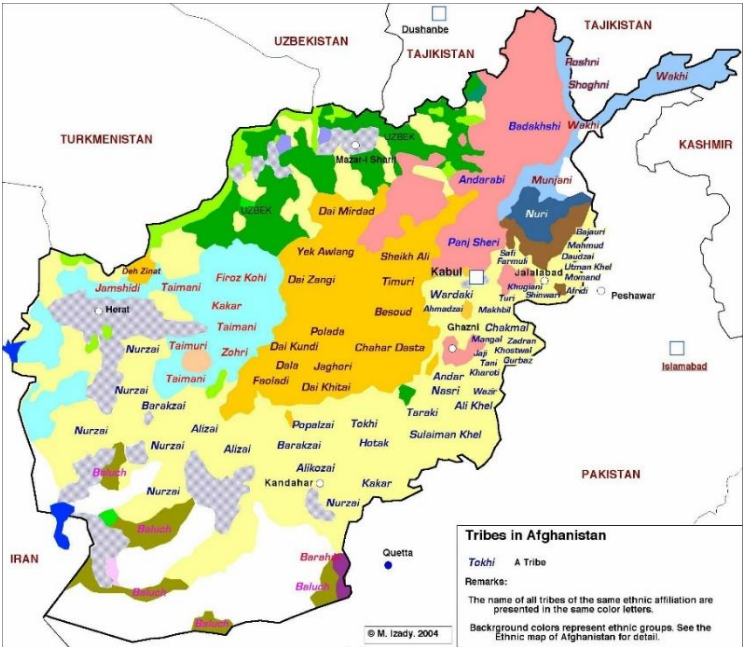
مرز و يوم / ۸۴

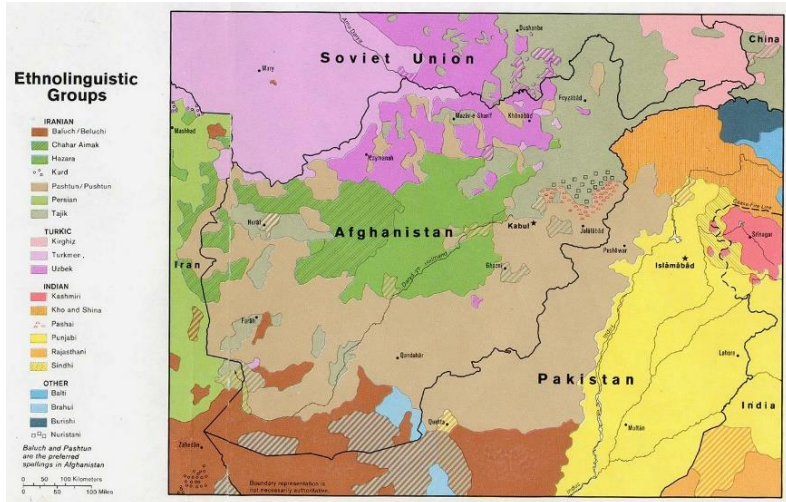


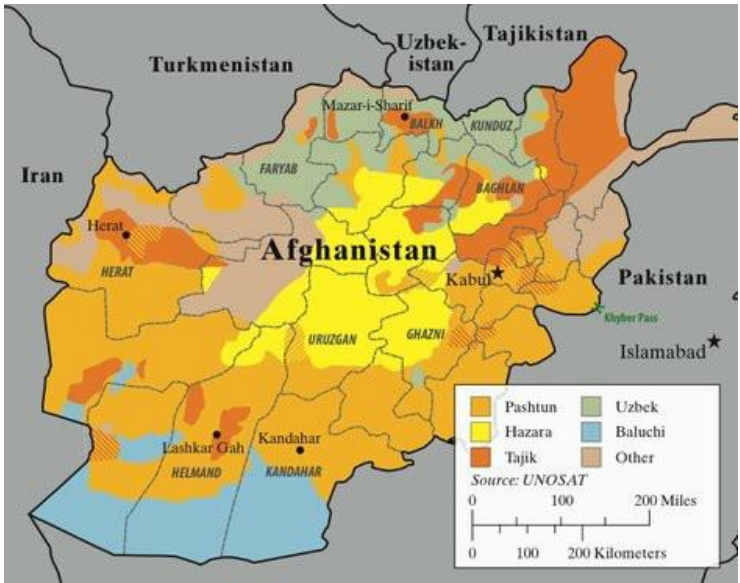












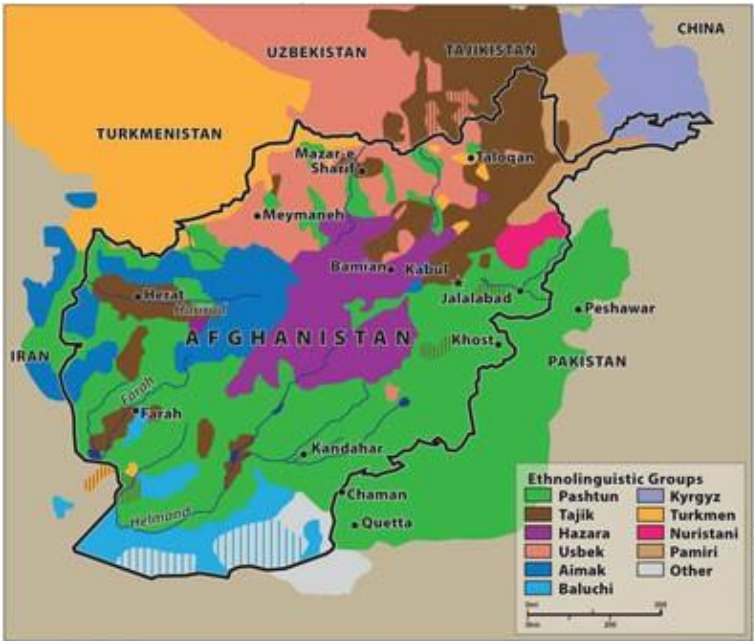
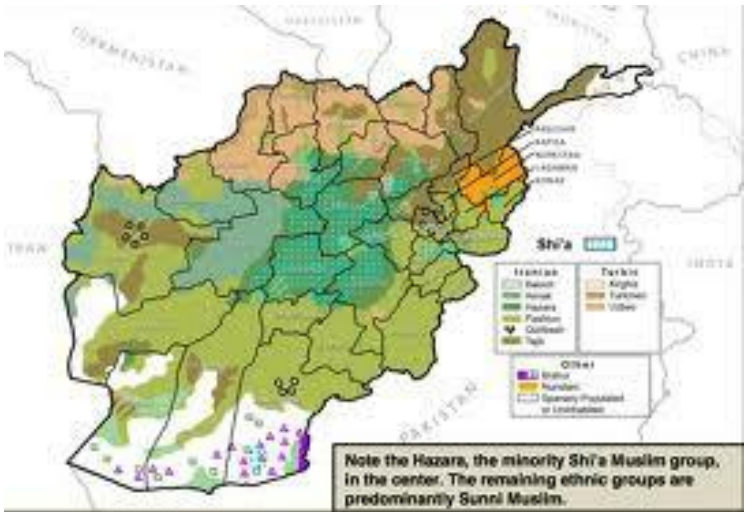
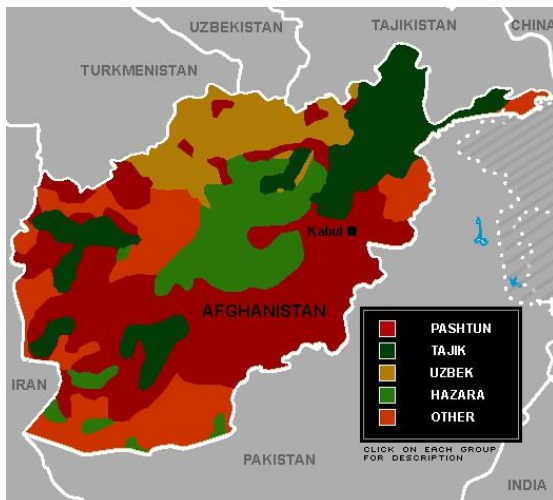
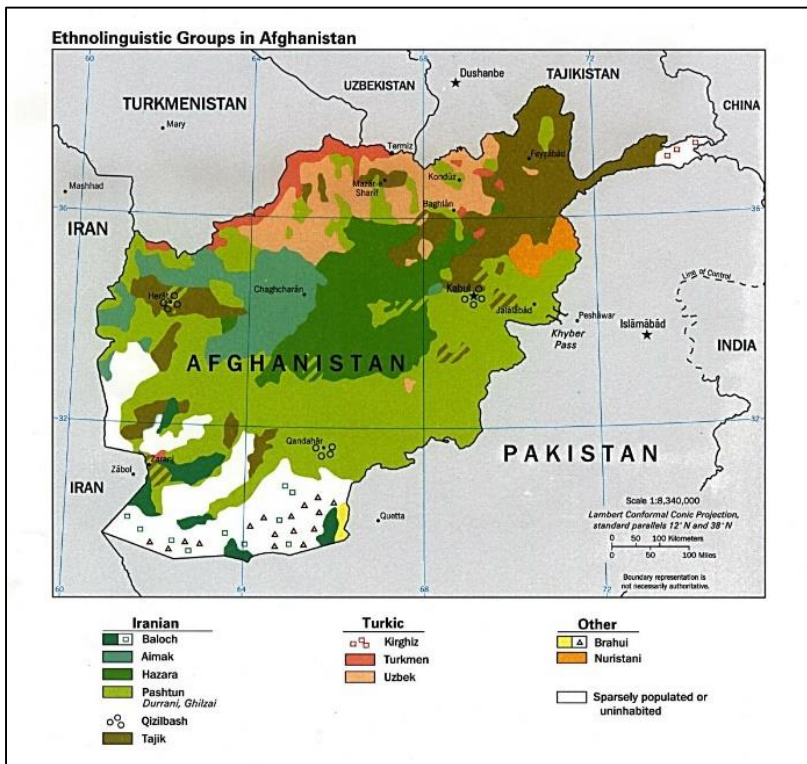
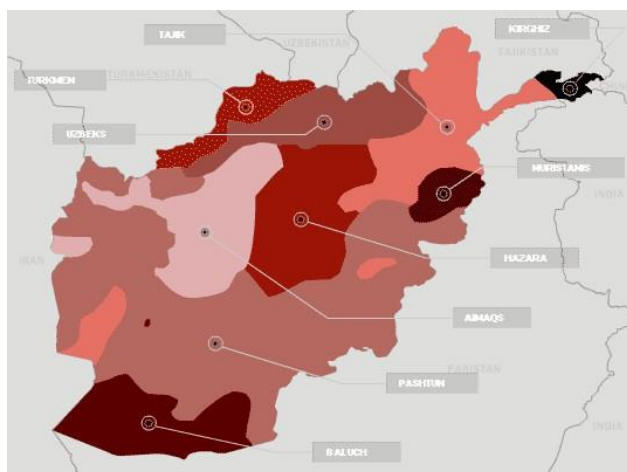


Figure 1: Map of Afghan tribal distribution.





مرز و بوم / ۹۳



مصطفی عمرزی

- احیای شکوه تاریخی

- (بازسازی دارالامان، ارگ پروان، چهل ستون، بالا باغ پغمان و آرامگاه شهید نادرخان)

در افغانستان عزیز، چند گونه میراث فرهنگی داریم که در زمینه ی ابنیه، چند نوع می شوند. یکی بنا های بسیار قدیمی اند که با ماهیت عصر حجر، شامل فرهنگ مغاره نشینی نیز می باشند. این نوع ابنیه بیشتر با تایید اعداد و ارقام، باعث می شوند از کنار بدوی بودن آن ها بگذریم. شکل دوم، تعدد و کثرت میراث فرهنگی بودیسم و هندویسم است که زیاده ترین یادگار های آن، مجسمه ها و امکان مذهبی اکثراً تخریب شده و غیر قابل استفاده می باشند. سومین نوع، به دوره های پس از حضور شکوهمند اسلام برمی گردد که حداقل هزار سال در مقاطع مختلف توحش، به اندازه ای ویران و تخریب شده اند که اگر جعلیات خراسانی - فارسی را نیز کنار بگذاریم، به جز چند مسجد، زیارت، مناره و توده های خاکی قلاع، چیزی که مستعمل باشد، ندارند.

چهارمین نوع ابنیه و میراث فرهنگی ما که بسیار مهم است، سازه هایی بیش از صد سال اخیر اند که از امارت مرحوم امیر شیرعلی خان آغاز و تا پایان حکومت های کمونیستی، بیشترین رونق مدنی ما را مدلل می کنند. این خصوصیت، افزون بر تاریخی بودن و استیک، قابل مصرف است. گاه در شوخی های سیاسی یادآوری می کنیم که اگر میراث فرهنگی پشتون ها نمی بود، هیچ چیزی که باعث پرده ی اقتدار سیاسی ما شود در افغانستان وجود نداشت. در جنگ های داخلی که تمام تنظیم ها در آن ها سهیم بودند،

کثرت و تعدد ابنیه ی تاریخ معاصر به اندازه ای بود که پس از جنگ ها نیز جایی در سایه ی آن ها یافت می شد.

بازسازی آرامگاه شهید اعلی حضرت نادرخان، کاخ های دارالامان، چهل ستون و اینک ارگ پروان که با تقاضا های مکرر مردم متدین و شریف آن ولایت، حکومت را مجبور کردند به آن توجه کند، از خبر های اندک، اما بسیار مسرت بخش است.

احیای آن ابنیه ی تاریخی که مورد استفاده نیز باشد، چند بُعد مثبت دارد. در کنار تبارز تاریخی در شرایطی که با داعش و القاعده در پی حذف هویت ما برآمده اند، حد فاصل با جناح هایی بیشتر می شود که در جریان چهل سال اخیر، هرچند افغان، اما در تاریخ پاکستان و عربستان، دکتورا و مهارت دارند. کره گان مدارس پاکستانی، سنگ و کلوخ تاریخ عربستان را بیش از شکوه تاریخی کشوری می دانند که خیال دارند در آن جا حکومت کنند. این بیگانه ستیزی، مردم ما را با بلای اخوانیسم سیاسی، مواجه کرد که جز توهین و تحقیر، با اولویت های انسانی و افغانی ما بیگانه بود.

خصوصیت مدنی معاصر، ما را قادر می سازد با تعیین خطوط واحد سیاسی، از اضرار توهمی به دور بمانیم که مثلاً به نام خلافت اسلامی عتیقه، پای هر سگ و خر بیگانه را به نام برادر اخوانی در مقدرات ما شریک می سازند؛ زیرا مرز های آن دوره، فاقد خصوصیات جیوپولیتیک کنونی بودند.

استفاده از ابنیه ی تاریخی معاصر، اماکنی نیز شمرده می شود که می توانند برای محافل و گردهمایی های فرهنگی و مردمی به مردم کمک کنند. و بالاخره احیای دست آورد های بیش از صد

مرز و بوم / ۹۷

سال اخیر با تداعی خاطرات روزگار خوب، به مردم ذهنیت می بخشند با وقوف بیشتر به ارزش های خویش، از فجایعی جلوگیری کنند که با حذف تاریخ آنان، می خواستند در زمین های خالی، برای فراریان بنیادگرا، مدینه ی فاضله بسازند.

برای احیای ابنیه ی معاصر تاریخی، بدون استثنا به همه مبارکباد می گوئیم. از هر اقدامی در این راستا از هر کسی که مجری و طراح آن باشد، حمایت می کنیم. نیاز به آن بازسازی های تاریخی که ما را به نام «ملت افغان»، پیوند داده، مهمتر از هر چیزی ست. در این احیاء، مصالح ما به نام خانه ی مشترک افغانستان، وجود دارند. وقتی در خانه ی خویش، فارغ از هیاهوی بیگانه، خوش باشیم، حفظ آن به فرهنگ و قایه، کمک می کند.

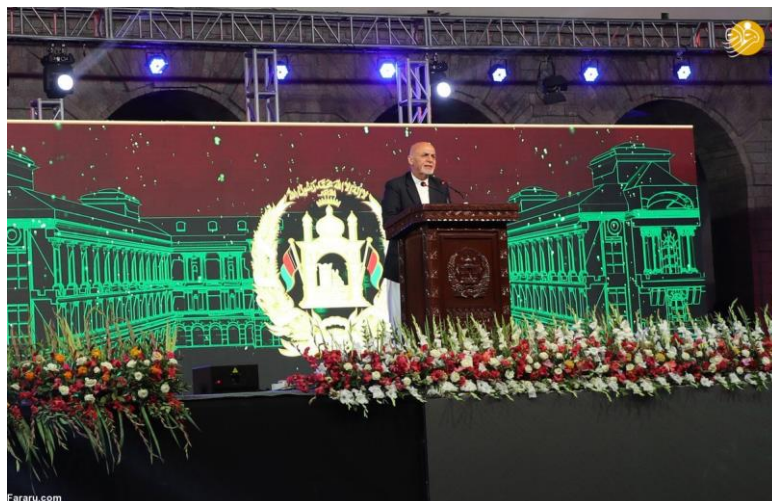
ما بیش از این که در زمینه ی مدنی، ضرورت داشته باشیم، نیاز داریم در زمینه ی تاریخی، ارزش هایی را حفظ و تداعی کنیم که ما را در این جغرافیه به نام افغان، ذهنیت می دهند تا در محدوده ی سیاسی آن با اطمینان خاطر از این که گذشته داریم، به آینده برویم.

تداعی تاریخ پُرشکوه و ملموس که نیاز های عمرانی ما را نیز مرفوع می کند، باور های حفظ تمامیت ارضی را تعمیم می دهد؛ زیرا مفهوم حب وطن من الایمان در جایی معنی می یابد که در گذشته ی آن، گذشته ای که بی نیاز از تحلیل های مذموم عصیت ضد افغانی باشد، واضح می سازد: شکوه داشته ایم. در این نمونه، توجیه ی اشتراکات فرهنگی منطقه یی، به هیچ بیگانه ای اجازه نمی دهد شریک خوان ما شود.

لینک مستند احیای ارگ باشکوه پروان:

<https://www.facebook.com/533899880412030/videos/439240186860685/>

مرز و يوم / ٩٨



مصطفى عمرزى

مرز و بوم / ۹۹



مصطفی عمرزی

مرز و يوم / ١٠٠



Fararu.com



Fararu.com

مصطفى عمرزى

مرز و بوم / ۱۰۱



مصطفی عمرزی

مرز و بوم / ۱۰۲



مصطفی عمرزی

مرز و بوم / ۱۰۳



مصطفیٰ عمرزی

مرز و یوم / ۱۰۴



مصطفی عمرزی

مرز و بوم / ۱۰۵



مصطفی عمرزی

مرز و يوم / ١٠٦



مصطفى عمرزى

مرز و بوم / ۱۰۷



مصطفیٰ عمرزی

مرز و یوم / ۱۰۸



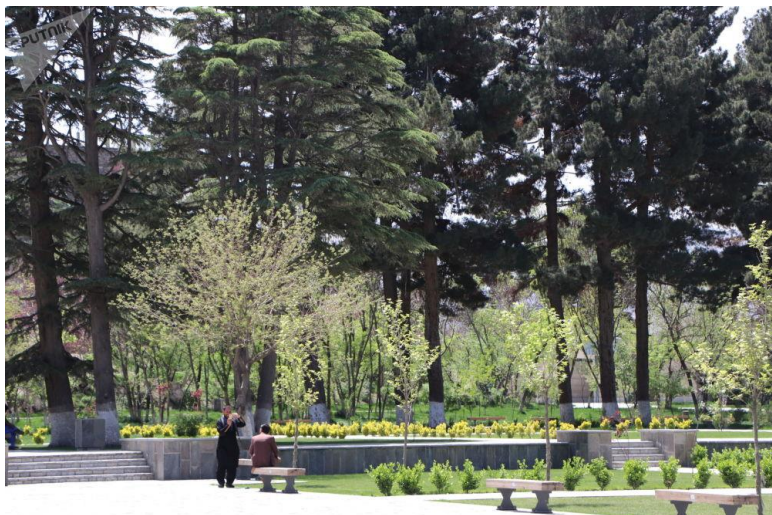
مصطفی عمرزی

مرز و بوم / ۱۰۹



مصطفیٰ عمرزی

مرز و يوم / ۱۱۰



مصطفیٰ عمرزی

مرز و بوم / ۱۱۱

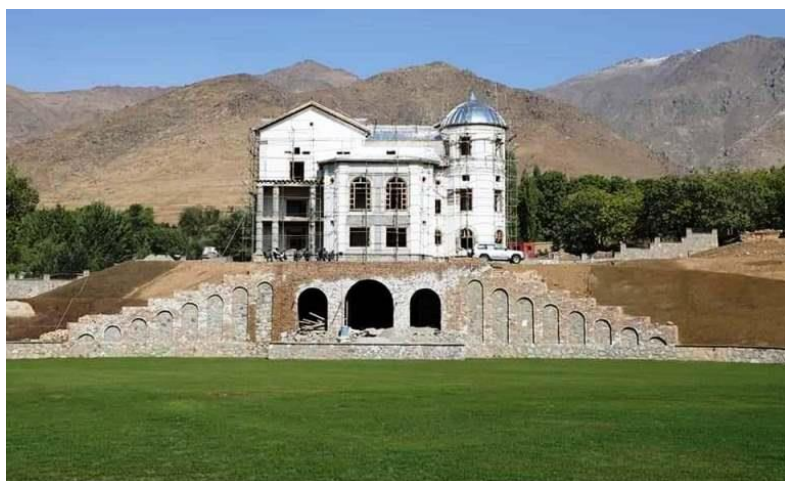
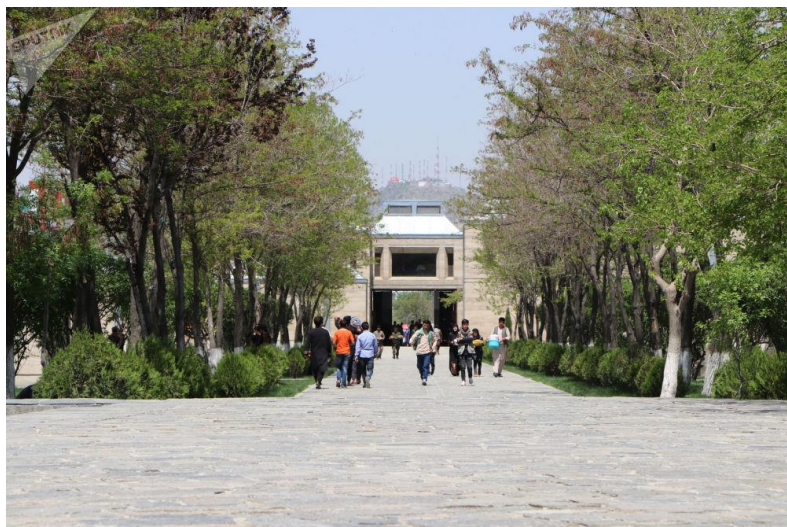


مرز و بوم / ۱۱۲



مصطفیٰ عمرزی

مرز و بوم / ۱۱۳



مرز و بوم / ۱۱۴



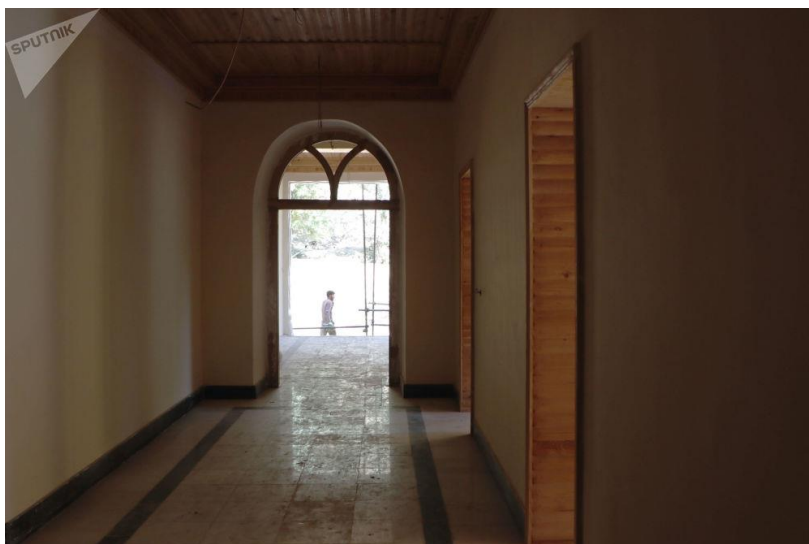
مصطفیٰ عمرزی

مرز و بوم / ۱۱۵



مصطفیٰ عمرزی

مرز و بوم / ۱۱۶



مصطفی عمرزی

مرز و بوم / ۱۱۷



مرز و بوم / ۱۱۸



مصطفیٰ عمرزی

مرز و بوم / ۱۱۹



مصطفی عمرزی

مرز و بوم / ۱۲۰



مصطفی عمرزی

مرز و بوم / ۱۲۱



مصطفیٰ عمرزی

مرز و بوم / ۱۲۲



مرز و بوم / ۱۲۳



مصطفیٰ عمرزی

مرز و يوم / ١٢٤

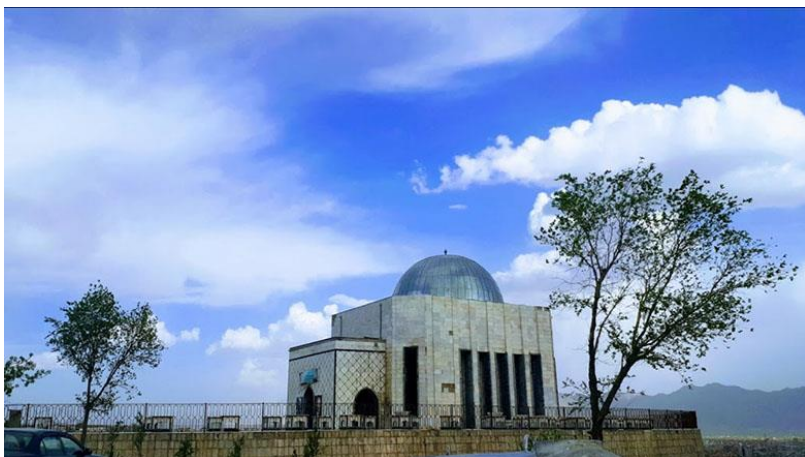


مصطفى عمرزى

مرز و بوم / ۱۲۵

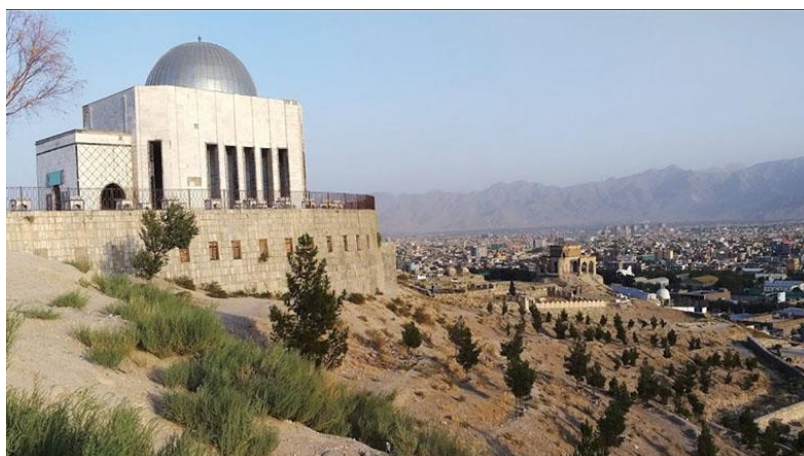
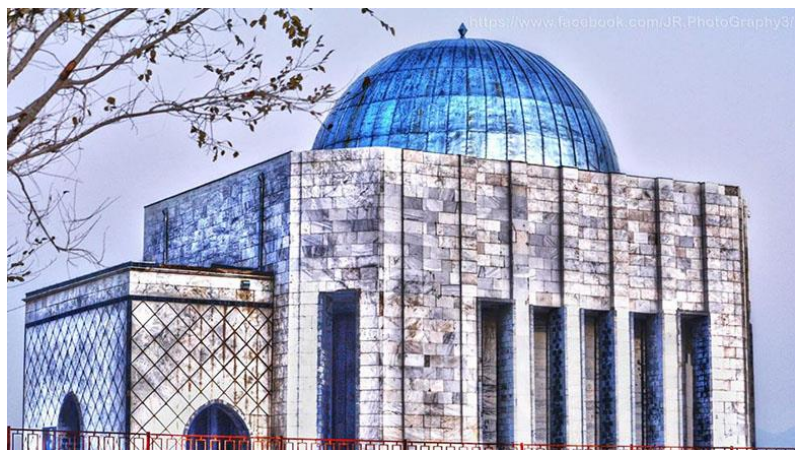


مرز و یوم / ۱۲۶



مصطفیٰ عمرزی

مرز و بوم / ۱۲۷



مرز و یوم / ۱۲۸



مرز و بوم / ۱۲۹

– ننگرهار همیشه بهار

در میانه ی سال ۱۳۸۷ش بود که به دعوت محمد شفیق گل آقا شیرزی (والی آن زمان ننگرهار) با جمعی از فرهنگیان و اهل رسانه ها رهسپار ننگرهار زیبا شدیم و هیچ چیز به اندازه ی بازسازی محوطه و بنای تاریخی «سراج العماره»، مرا خوشحال نساخت.

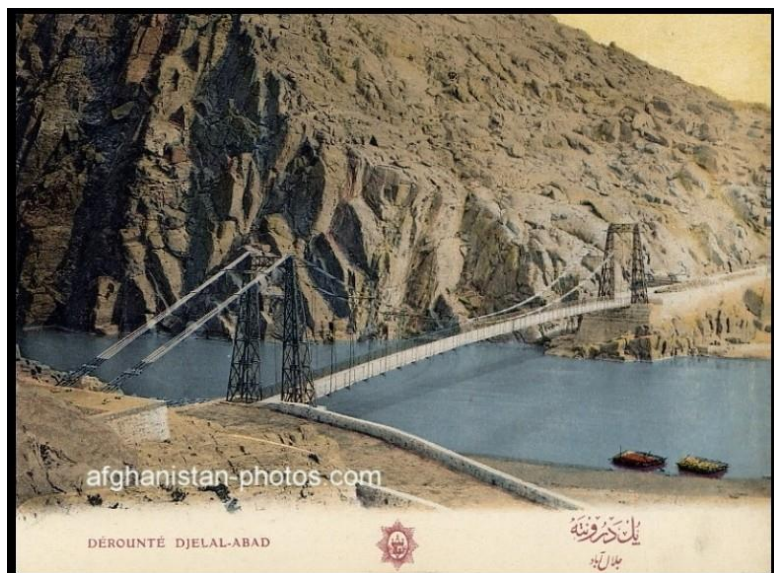
این که بعضی از سیاستگران افغان در چه بساطی بر سرنوشت افغانستان، قمار می زنند و یا هم نشسته اند، بحث دیگر است، اما کوشش های محدود آنان جهت بازسازی، نوسازی و انکشاف، غیر قابل اغماض می باشد.

نگرهار زیبا با مردم بسیار فرهنگی که صفی از مهمترین فرهنگیان و هنروران افغان را طولانی کرده اند، نه فقط با دارایی های کهن هده، شناخته می شود، بل این بخشی از شادابی مشرقی، از رونق ادبی تا تحریک دینی و فرهنگی، در هر عرصه ای به سامان رسیده است.

متأسفانه هرج و مرج تنظیمی، باعث شده بود خسارات قابل ملاحظه ای به این ولایت برسد که به ویژه احیای موزیم تاریخی هده، ناممکن می باشد و باید بر خود بقبولانیم که بی ثباتی اجتماعی، زیان های غیر قابل جبران دارد.

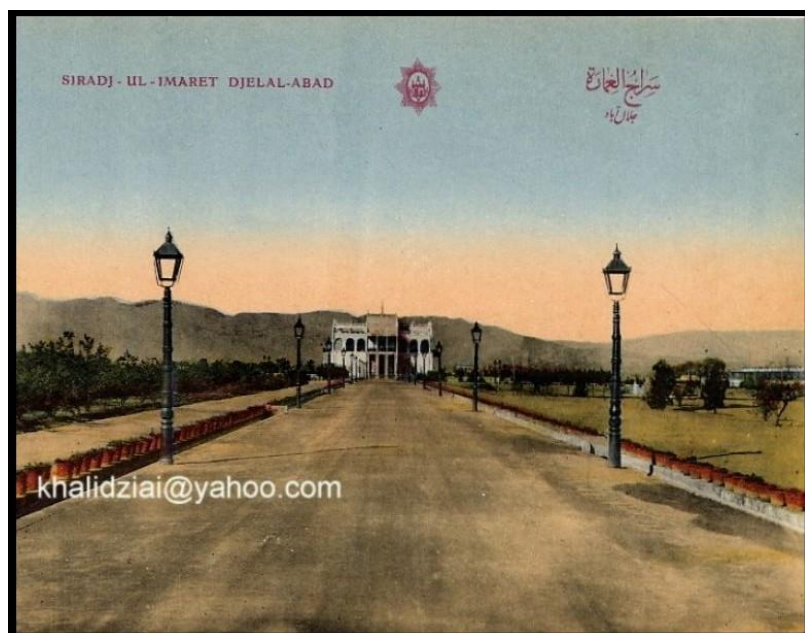
در این نوشته، مجموعه ی دیگری از کارنامه ی فرهنگی-مدنی ملت ما در تاریخ معاصر را معرفی می کنم تا در پایان این سلسله، اگر توفیق ولو ناچیز هم یافتیم، پاسخ منتقدان را داده باشیم و قناعت اصحاب وطن به این که: هرچند از دست رفته و زیان دیده، اما گذشته های میان تهی نداریم، بیشتر شود.

مرز و بوم / ۱۳۰

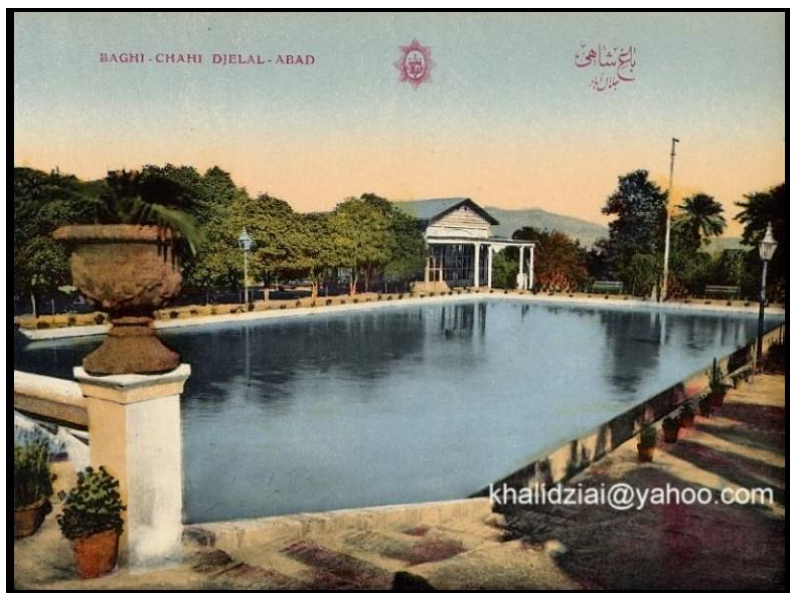


مصطفی عمرزی

مرز و بوم / ۱۳۱



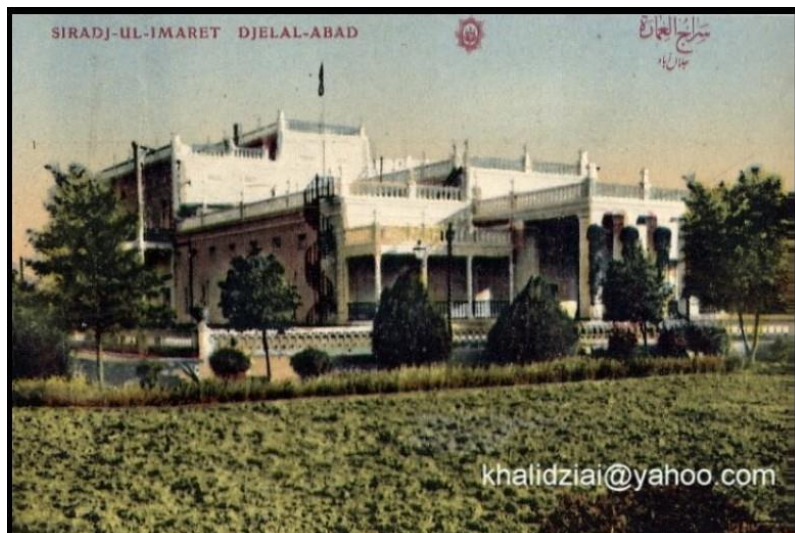
مرز و يوم / ۱۳۲



مرز و بوم / ۱۳۳

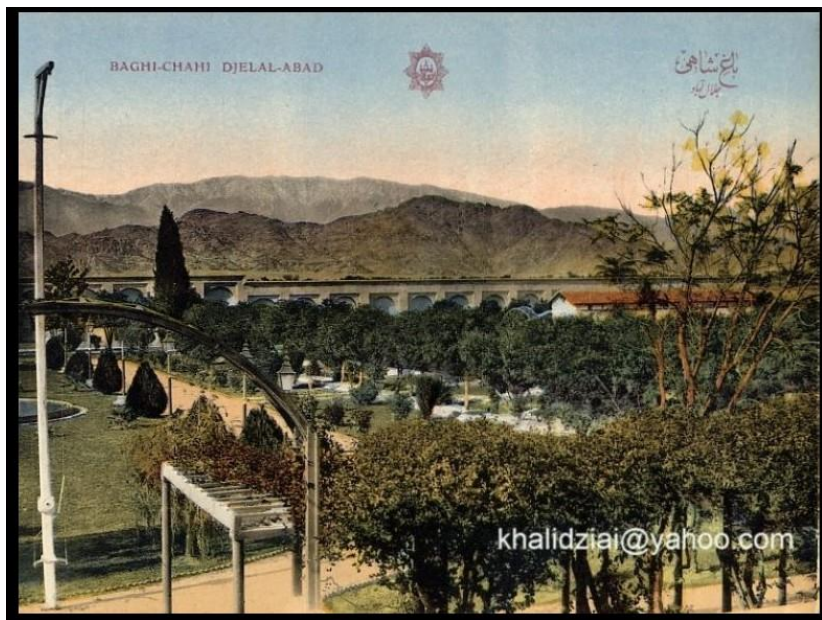


مرز و يوم / ۱۳۴



مصطفى عمرزى

مرز و بوم / ۱۳۵



مرز و بوم / ۱۳۶



مرز و بوم / ۱۳۷

۹ - تصویر تاریخی از ولایت سبز لغمان

تاریخ افغانستان، نوعی از منظری ست که مردم ما در لحظات جست و جوی ثبات به آن می نگرند و اگر فرصت یافتند در متن، در کناره ها و در زوایای آن، دنبال حقی اند که سهم آنان در هستی و زنده گانی ست.

تحمل بیش از سه دهه جنگ فرسایشی که پایان نمی یابد، حتی کمتر شانس می دهد مردمان روستا نیز در بستری زیست کنند (طبیعت) که لازمه ی حیات انسانی در محیط عاری از تصنع، اندیشه آفریده است فرهنگ، بارور شود.

این که در بخشی از سرنوشت ما «سیاست» نوشته اند تا در هرج و مرج آن، خودباخته باشیم، ضرورت یافت فرهنگ و واقعیت های میهنی، نه فقط امری وجدانی می شود، بل ایجاب می کند با ترسیم تصویر تاریخی آن، توده هایی را کمک کنیم که زیر شدت فشار فرهنگ عدو، دشمن جان خود می شوند.

مجموعه ی زیر، شامل تصاویر تاریخی ست؛ تصاویری که بخشی از فراموشی حافظه ی تاریخی ملت ما برای میراث ها، یادگار ها و بنا هایی ست که بشترینه در هرج و مرج حاکمیت تنظیمی، آسیب دیدند، مجروح شدند و مُردند (نابودی).

کسانی که شرق افغانستان را دیده اند، می دانند که طبیعت آن جا کمال دارد، اما اکثراً نمی دانند بخشی از ماهیت تاریخی ما در دیرینه گی و در پسین، در آن زمینه نقش بسته بود. اگر بخواهیم تبیین کنیم، وجدان فرهنگی نیز می خواهد سراغ مردم برویم که هیچگاه سهم ما در امر باروری فرهنگی و رسالت مدنی، کاستی و پستی نداشته است؛ اما تا زمانی که «گذاشتند».

مرز و بوم / ۱۳۸

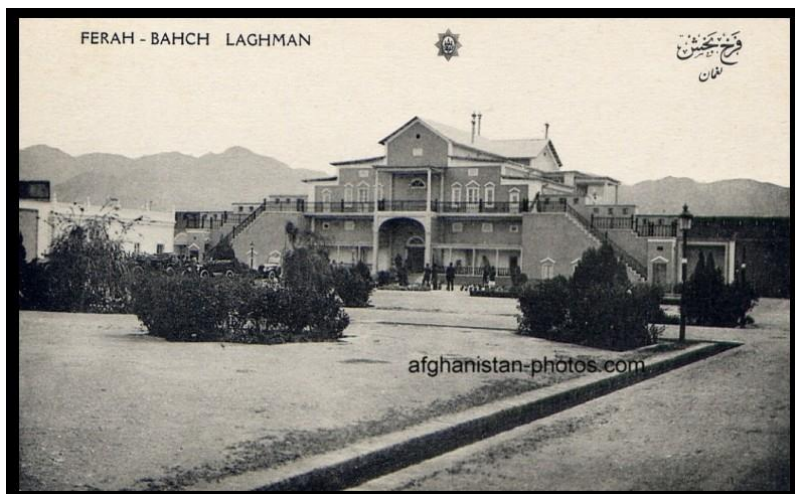
نه تصویر این پُست، نه راوی تاریخی از بنای «قلعه ی سراج»، قصر
«فرح بخش» و شکار گاه «کله گوش» (محلّی که مرحوم امیر
حبیب الله خان، ترور شد) در ولایت لغمان اند.



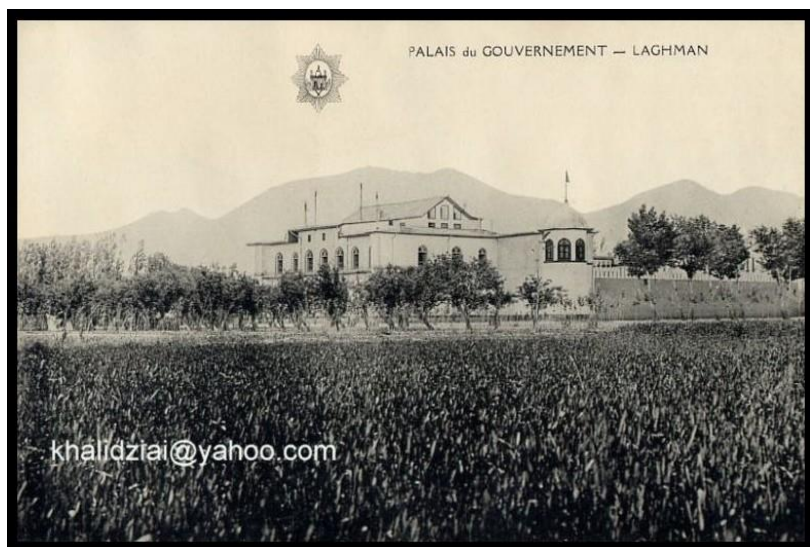
مرز و بوم / ۱۳۹



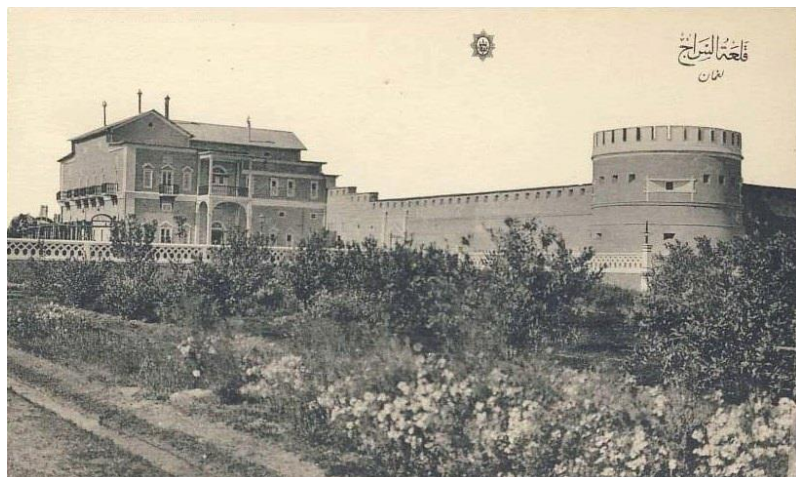
مرز و يوم / ١٤٠



مرز و بوم / ۱۴۱



مرز و بوم / ۱۴۲



مرز و بوم / ۱۴۳

- تاریخ در طبیعت پغمان

برای کابل نشینان، پایان هر هفته، فرصتی ست تا از هوای پاک، آب گوارا و فضای خوش دره ی پغمان، لذت ببرند. دره ی پغمان، همانند سایر مناطق جغرافیای افغانستان، ترکیب قومی متنوع دارد که به ویژه با اعراب، ملت ما را با ریشه های مختلف، عمیق تر می سازد.

تعریف دره ی پغمان به ویژه برای کسانی که در کابل، زیست می کنند و در پایان هر هفته در آن جایند، گزافه است و با وصفی که دارد، از طبیعتش می گذرم، اما نمی دانم کسانی که برای رفع خسته گی ها به آن جا می روند، می دانند که این دره ی زیبا، سهم قابل ملاحظه ی دارایی هایی تاریخی معاصر را در خود جا داده بود؟!!

تقریباً از امارت امیر عبدالرحمن خان تا پایان سلطنت شاه امان الله، ده ها ویلا، باغ، حوض، خانه و قصر در این ساحه، بنا شده اند که با سبک معماری اروپای قرن نوزده و اوایل قرن بیست، نه فقط افغانستان نو را معرفی می کنند، بل با تنوع، کلکسیون از ساختمان های بسیار زیباست که با رو سیاهی جانیان، چپاول تنظیمی، این منطقه ی زیبا را نیز درمی نوردد.

کند و کاو اسناد تاریخی روشن می کند دره ی زیبای پغمان، وارث مجموعه ی تاریخی پُر قیمتی بود که به نفع بیگانه، ارزان ویران کردند.

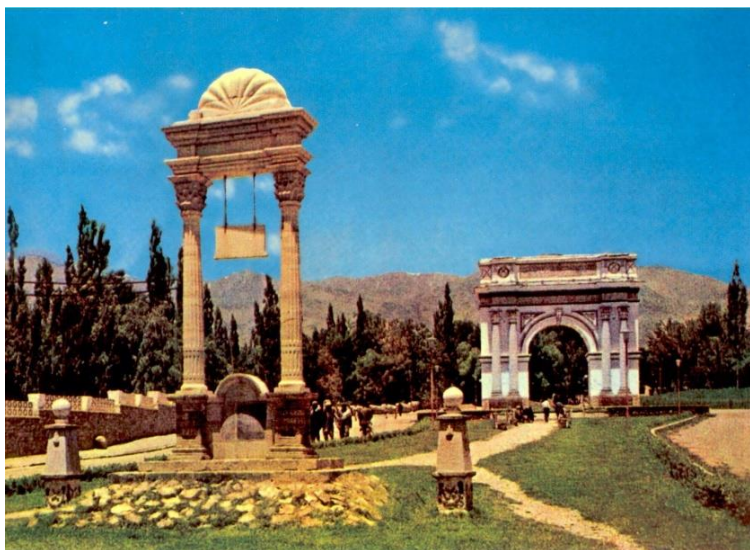
اما با طینت پاک مردم ما، همواره شانس داشته ایم کسانی هم یافت شوند که مسئله ی مملکت و مردم را با ایدیالوژی های وارداتی نخوانند.

مرز و يوم / ۱۴۴

هرچند ميراث های تاريخی ما رقت بار شده اند، اما تلاش های فردی و گروهی کسانی باعث می شوند تا همانند نسخه هایی که شماری از دارایی های تاريخی در ننگرهار و کندهار را احیاء و حفظ کردند، این سنت، پُرج و آموخته شود. بنا بر این از مردم شریف پغمان می خواهيم در این بازار ادعا، خود مُلکی را نیز احیا و حفظ کنند که نه فقط جهت هویت تاريخی ما پشتوانه دارد، بل سهم بدون چون و چرای آنان از دارایی های پُرجیمت افغانستان است. پغمان تاريخی، ارزش های بیشتر دارد.



مرز و بوم / ۱۴۵



مصطفی عمرزی

مرز و بوم / ۱۴۶



مصطفی عمرزی

مرز و بوم / ۱۴۷



مصطفی عمرزی

مرز و بوم / ۱۴۸



مرز و بوم / ۱۴۹



مرز و بوم / ۱۵۰



مرز و بوم / ۱۵۱



مرز و بوم / ۱۵۲



مرز و بوم / ۱۵۳



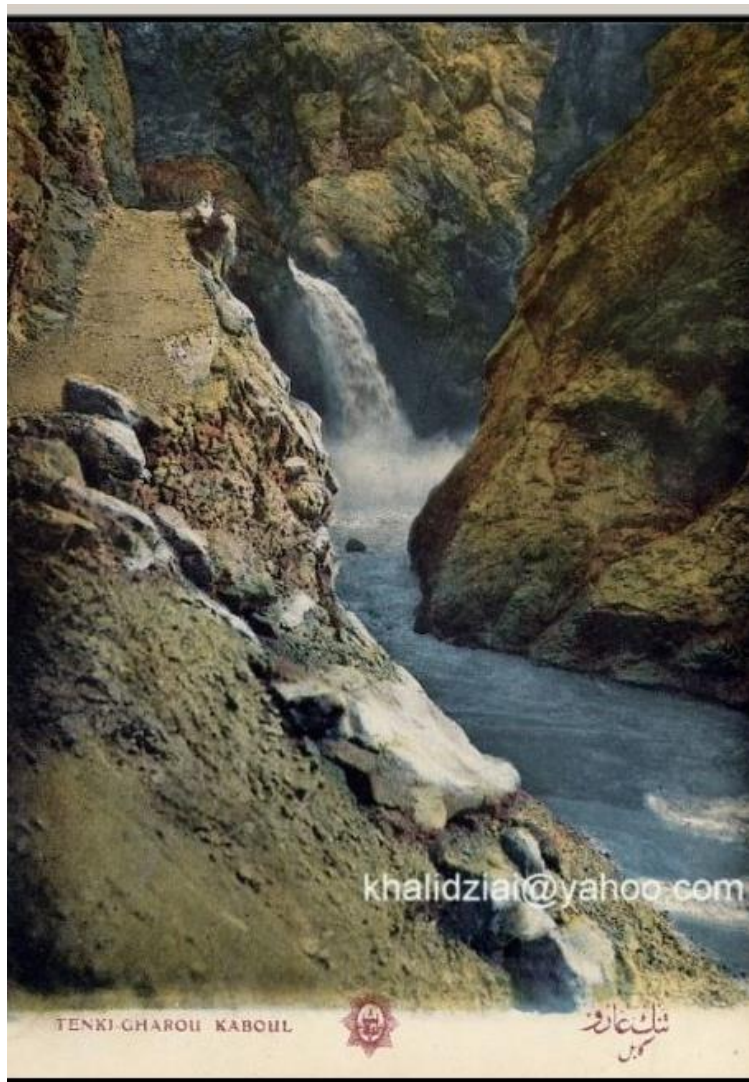
- کابل در گذشته های خوش

مجریان بیش از یک دهه حاکمیت های افغانستان با تاکید فراوان به بازار آزاد و انواع پابندی بر آن، آشکار کردند چیزی به این نام، فقط یک پدیده ی اقتصادی نیست. آنان با تعهدی که بروز دادند، به این می ماند که شاید با فرهنگ، دین و یا هم آیینی رو به رو استیم؟! دستگاه فرهنگی این دین جدید، برای هر ناروای بازار آزاد، توجیه درست کرده است. در حالی که در برابر موج فرهنگی و رسانه یی بیگانه، رقیب ناکام و عقب مانده در صف اخیر بود، حتی در سطح پخش اطلاعاتی نیز قاصر آمد که با بُعد تاریخی، حداقل افغانان بی خبر را از در مانده گی محیطی بیرون می کنند که در سرزمین تاریخی و میراث نیاکان شان، بسیار دچار توهمی نشوند که از مسیر دکان های فرهنگی و رسانه یی بازار آزاد، جغرافیا های تصنعی - کنونی پیرامون ما را چیزی نمانده مراکز ارثی، قلمداد کنند. از سوی دیگر، انحصار مجموعه های تاریخی، به ویژه تصویری که شماری برای تفریح و دلگرمی، یا در نشانی های بسیار سری و save و یا هم در تاریکی خانه های خود نگه می دارند، همه و همه، یک دهه ی پسین را به انزوای فرهنگی - رسانه یی تاریخ ما کشانده اند.

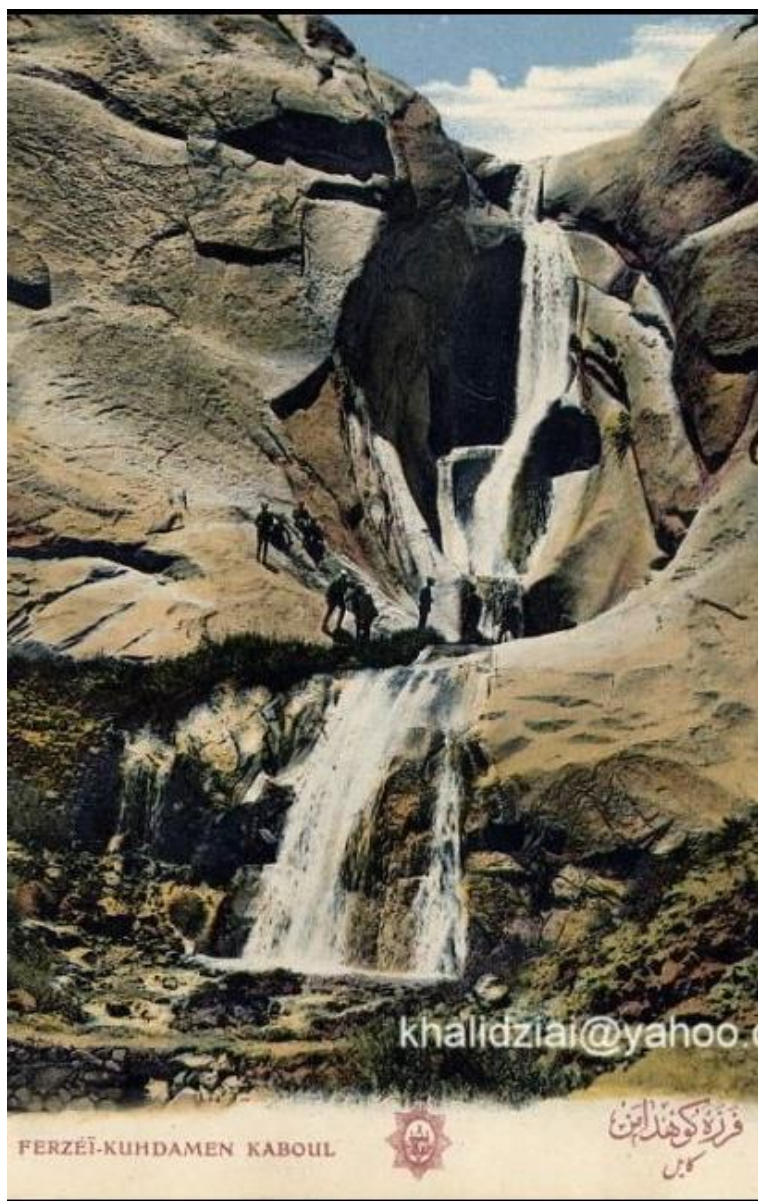
با شریک ساختن این پُست با افغانانم، نه فقط از کشفی آگاه می شویم که بعضی از دوستداران فرهنگ ما در خلوت های «کاپی رایت» خود نگه می دارند، بل بار دیگر حافظه ی تاریخی ملت افغان را به تداعی می آورد که هرگز داشته های فرهنگی کشور را کمتر از دیگران به شمار نیاورند و نه هم افسرده باشند که اگر

مرز و بوم / ۱۵۵

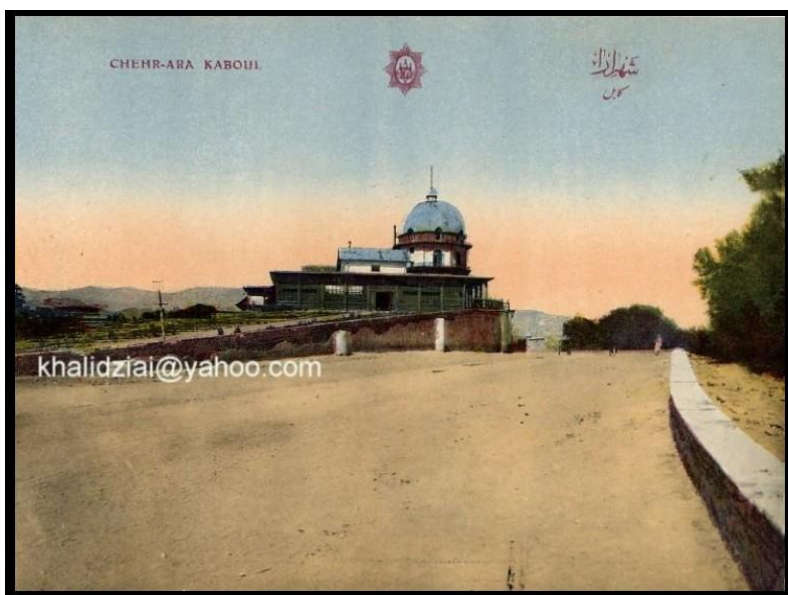
بخشی از ثروت مادی و معنوی ما در بیش از سی سال به تاراج
رفت، سیمای قبلی آن ها نیز زار بوده است.



مرز و بوم / ۱۵۶



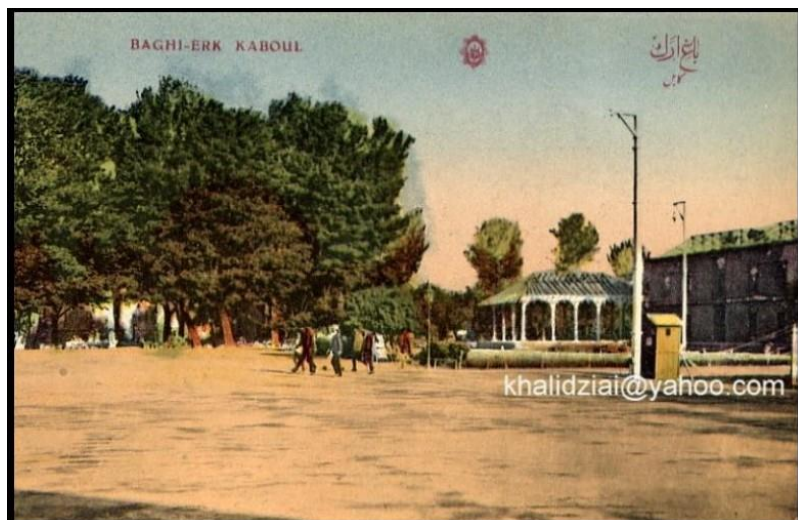
مرز و بوم / ۱۵۷



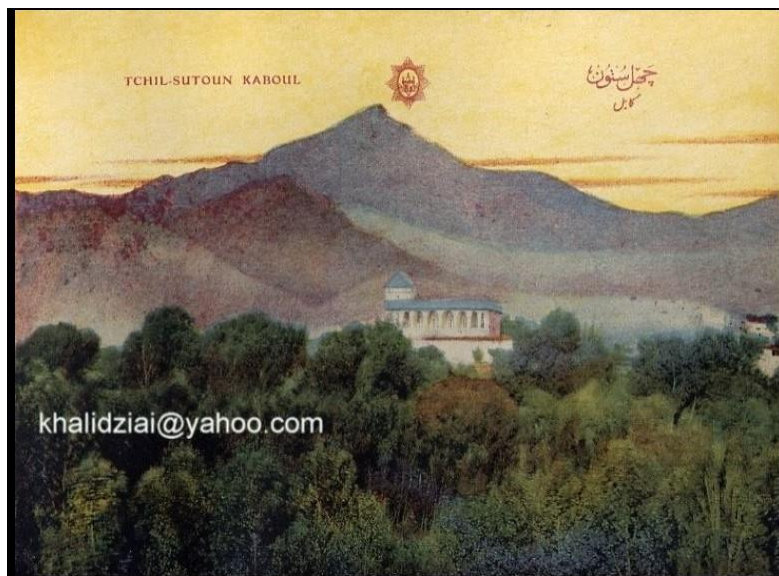
مرز و بوم / ۱۵۸



مرز و بوم / ۱۵۹



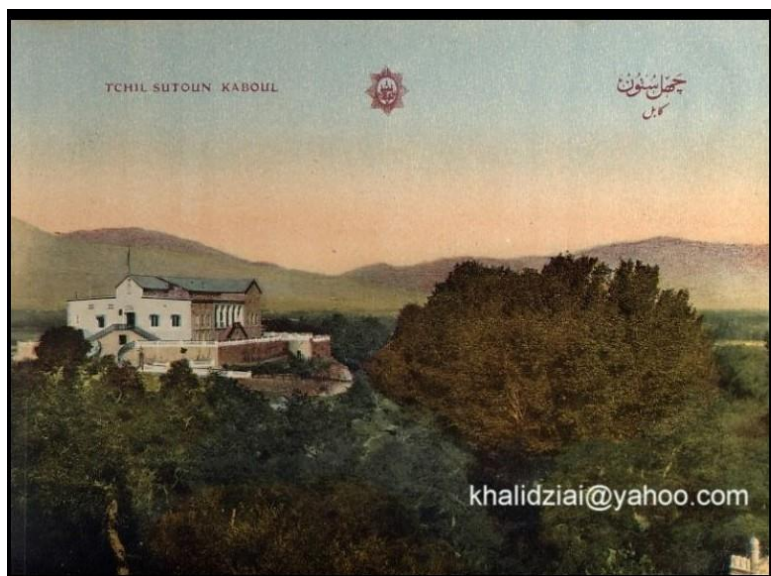
مرز و يوم / ١٦٠



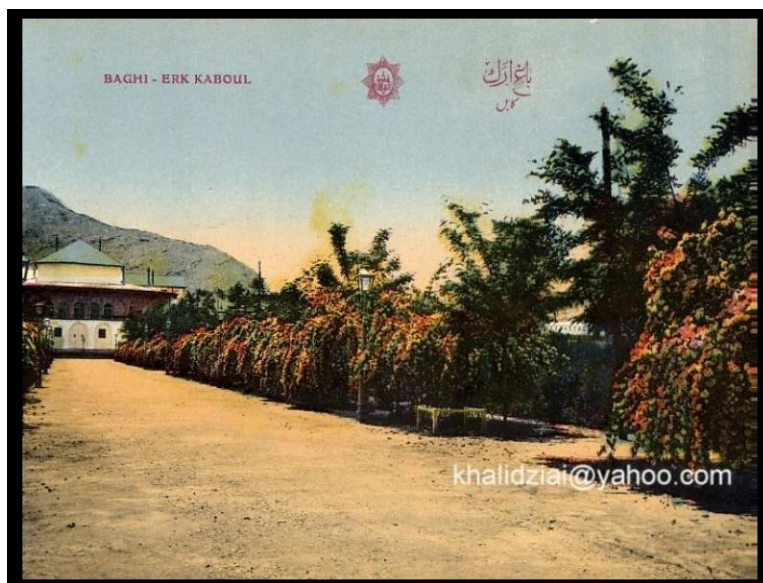
مرز و بوم / ۱۶۱



مرز و يوم / ١٦٢



مرز و بوم / ۱۶۳



مرز و يوم / ۱۶۴



مصطفى عمرزی

مرز و بوم / ۱۶۵



مصطفی عمرزی

مرز و بوم / ۱۶۶



– گذشته ی معمور کندهار

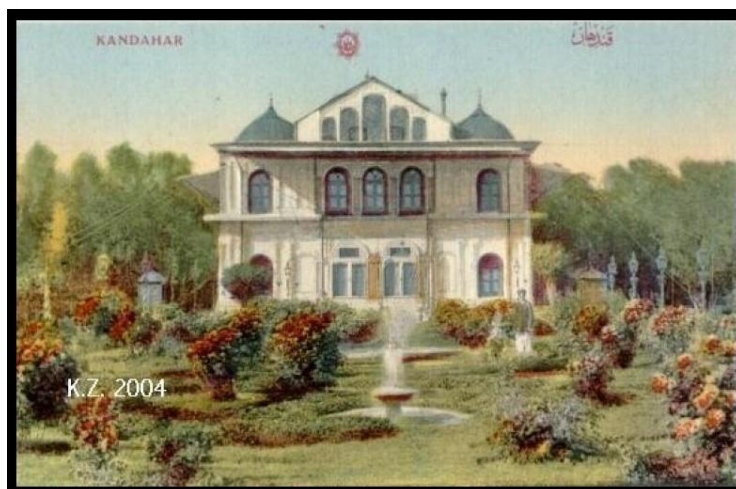
چهره ی افغانستان بحرانی که در این امتداد، به چهار دهه ی اخیر رسیده، نقشی که از کشور ما ارائه می کند، ویرانه ای ست که با ریزش ساخت و ساز پوشالی پروژه های عمرانی جامعه ی جهانی، سیمای زیان دیده ی قبلی آن را دوباره برجسته ساخته است؛ اما آن چه عقب این ریزش رونما می شود، آشنایی ست که سهم مدنی و فکری مردم ما در حاکمیت های پیش از بحران بود.

در هیاهوی رسانه یی ده سال اخیر، برای کسانی که نمی دانند جمع توده های عام، چنان تلقین کردند که اگر فرشته گان بازسازی و عمران (جامعه ی جهانی) نبودند، پیشینه و دیرینه ی ملت ما برای شان مدنی، فرهنگی و تاریخی با تاراجی که بر هستی و خانمان شان رفت، کشوری را معرفی می کند که در این نوبت، نه مدعای باستان گرایان به اصطلاح ۵۰۰۰ ساله است و نه هم کورخوانی کسانی که بیش از ۱۰۰ سال تاریخ را دوست ندارند. یعنی تحفه ی جدید جغرافیایی که کاشفان و معمارانش، خارجیان هستند. بی جهت نیست که با گذاشتن هر خشت و خاشاک، لوحه ای در کنار آن نصب می کنند که با مهر یک موسسه یا یک ان.جی.او، این تعویذ و طوق بر گردان ما تاریخی شود، اما این عمرانات جدید با ماهیت پروژه یی و یک بار مصرف، صورت دیگر تواریخ جعلی را بر ما تحمیل نخواهند کرد.

با این که ثقلت ماشین جنگی تمام دنیا را در یک جنگ فرسایشی نو، تجربه می کنیم، میراث های تاریخی، فرهنگی و مدنی ما، آن قدر دوام آورده اند که حتی از حفره های غربال شده ها نیز می توان پی برد: آن ساخته های محکم، کار های خود مایند.

مرز و يوم / ۱۶۸

این هم نمونه های دیگر دارایی های تاریخی ما که کندهار حماسه آفرین را معرفی می کنند؛ شهری که نه فقط هسته ی احیای دوباره بود(تشکیل کشور) بل سهم بسیار ارزنده و خوب یادگار های مدنی و فرهنگی دارد.



مرز و بوم / ۱۶۹

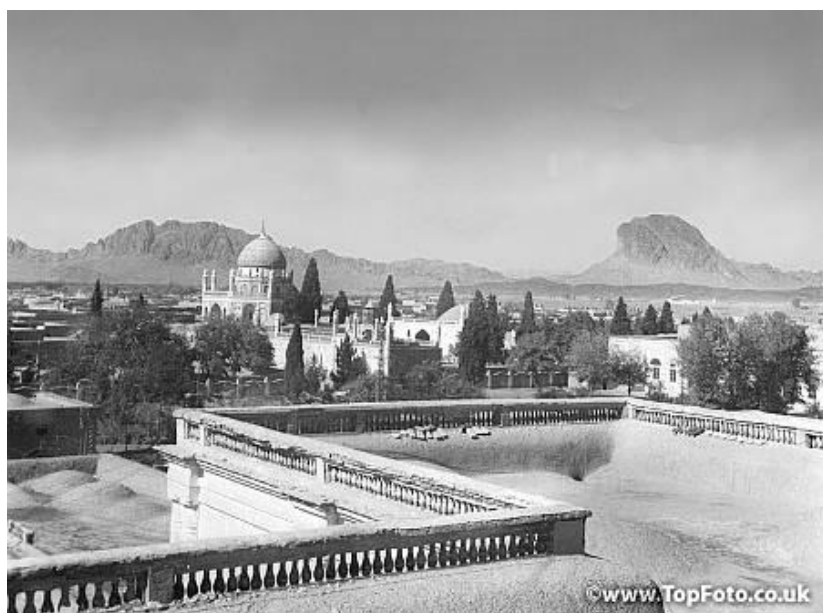


مرز و يوم / ١٧٠



مصطفى عمرزى

مرز و بوم / ۱۷۱



مرز و بوم / ۱۷۲



مرز و بوم / ۱۷۳

- یادگار تاریخی فرزند صدیق ملت

تصویر هایی از نخستین خط آهن، لوکوموتیو و واگون هایش که در سلطنت شاه امان الله، نوید رفاه و عمران بیشتر بودند؛ اما از بس دچار صادرات ایدیالوژیک شدیم و برگ هایی از سرنوشت ملت ما در چنل نویس های بیگانه گان، برگ برگ شدند، نماد هایی که در خط تکنالوژی جلو رفتند، در سرزمین ما تاریخی شدند. آن ها فقط تداعی تاریخ هایی اند که در زمان اندوه ملت، آنان را به گذشته ای می برند که اگر امتداد می یافت، ناگزیر نبودیم به جای کاروان تمدن، دنباله رو «چهارپایان» همسایه گان باشیم.



Die 7 km lange Eisenbahn zwischen Kabul und Darul-Aman war stark überfüllt.

مرز و يوم / ١٧٤



مرز و بوم / ۱۷۵

- افغانستان در نشل جیوگرافی

مجموعه ی تصاویر این پُست، تاریخی اند. یعنی نو نیستند، اما شباهت ها در سلسله ای از پیوست ها تعریف می کنند:

جریان تاریخی در سرزمین افغانان، چهره ی بسیار متحول نیافته است. بررسی عوامل، بدون شک ما را به بررسی مقوله ی سیاسی می کشاند، ولی استمرار آن فرهنگ ها و باور هایی که در برابر تحول، جمود اند، اگر مجال نمی دهند خوب و بد آن ها تعریف شوند، از سیمای خود به درستی تبیین کرده اند:

بخشی از تنگنای اجتماعی ما از حلقه های تنگی ست که اعتقاد، سنت، فرض، واجب و ارزش می نامیم. البته نه بیشتر به منظور گرایش های دینی، بل اکثراً به معنی گرایش های عتیقه یا به اصطلاح باستانی.

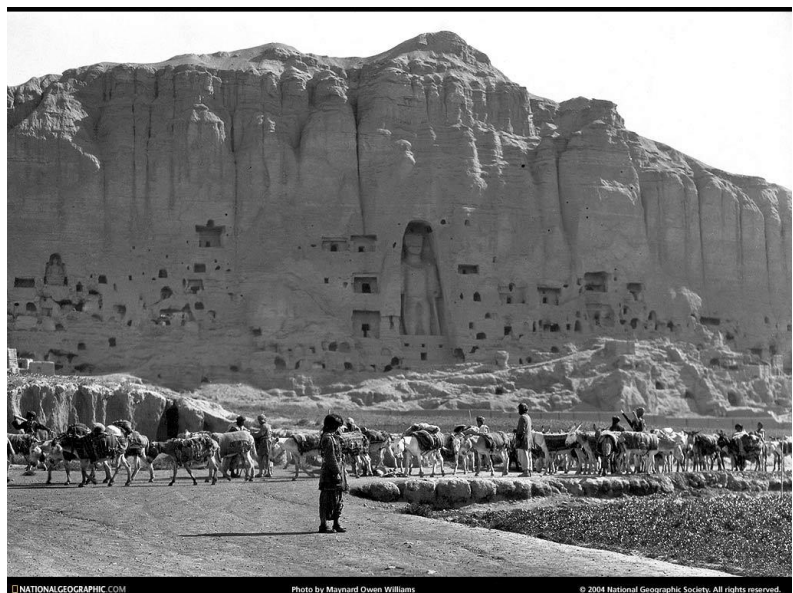


NATIONAL GEOGRAPHIC.COM

Photo by Maynard Owen Williams

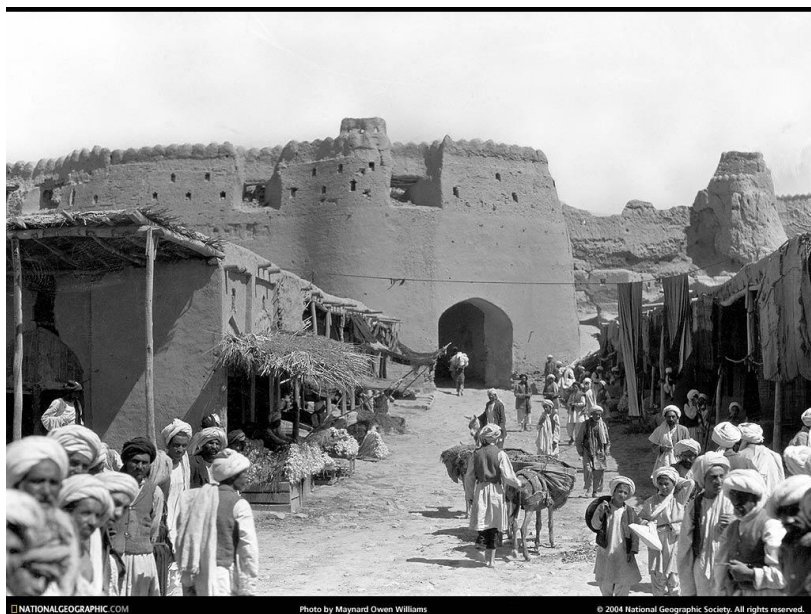
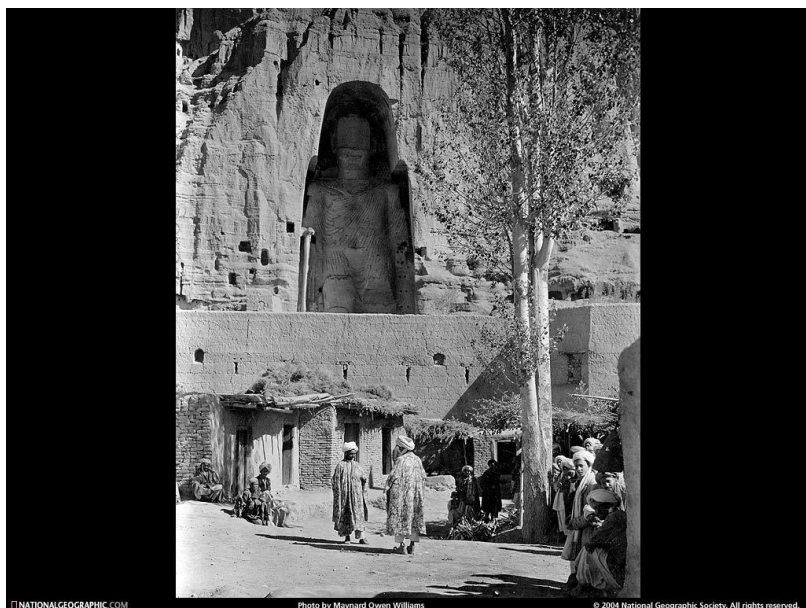
© 2004 National Geographic Society. All rights reserved.

مرز و يوم / ١٧٦



مصطفى عمرزى

مرز و بوم / ۱۷۷



مصطفی عمرزی

مرز و يوم / ١٧٨



مصطفى عمرزى

مرز و بوم / ۱۷۹



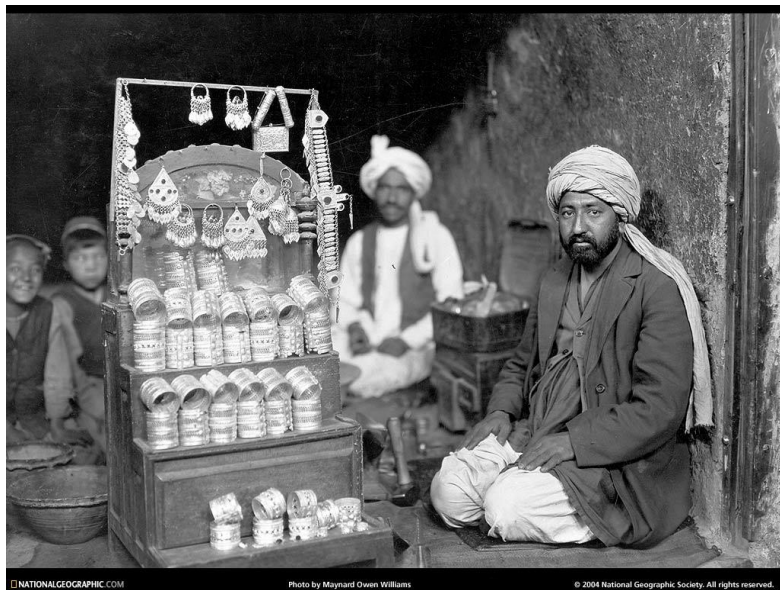
مصطفی عمرزی

مرز و يوم / ١٨٠



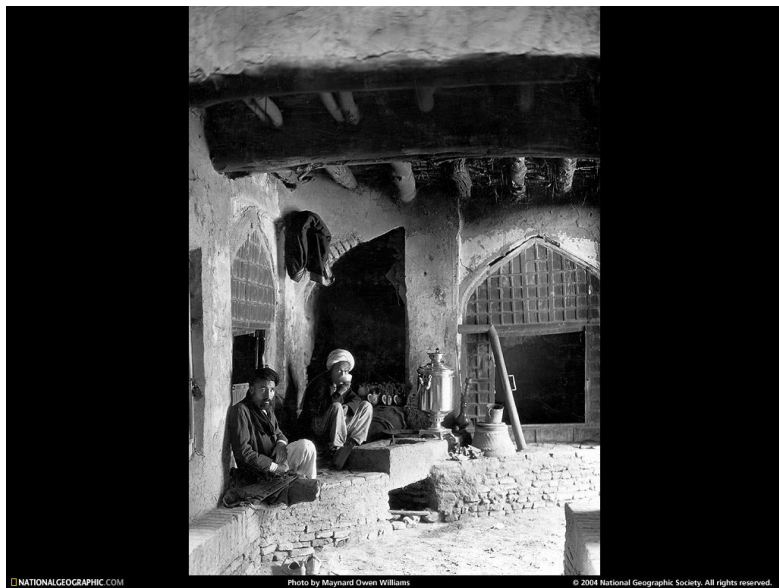
مصطفى عمرزى

مرز و بوم / ۱۸۱



مصطفی عمرزی

مرز و يوم / ١٨٢



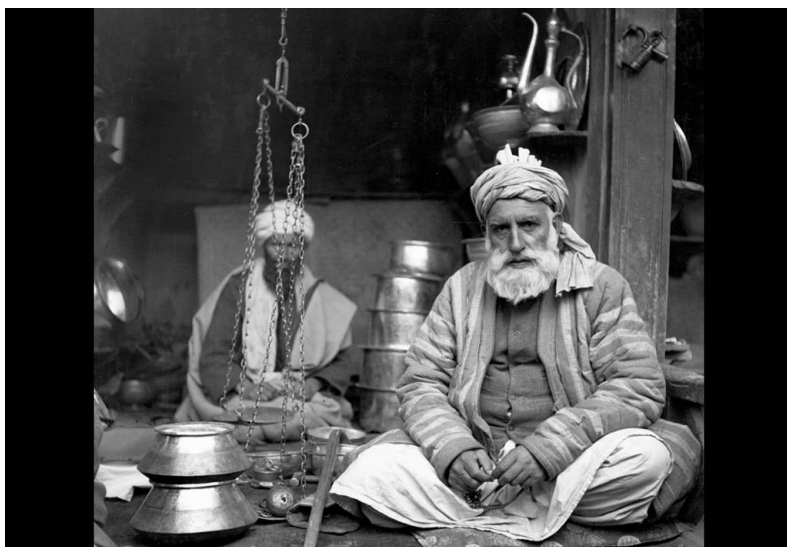
مصطفى عمرزى

مرز و بوم / ۱۸۳



NATIONALGEOGRAPHIC.COM

© 2004 National Geographic Society. All rights reserved.



NATIONALGEOGRAPHIC.COM

Photograph by Maynard Owen Williams

© 2005 National Geographic Society. All rights reserved.

مصطفی عمرزی

مرز و يوم / ١٨٤



مصطفى عمرزى

مرز و بوم / ۱۸۵



NATIONALGEOGRAPHIC.COM

Photo by Maynard Owen Williams

© 2004 National Geographic Society. All rights reserved.

معرفی مصطفی «عمرزی» (نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ ش در کابل.
- فارغ از «لیسه ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸ ش.
- فارغ به سویه ی دیپلوم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنځی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ ش.
- دارنده ی گواهینامه ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه های آموزشی شبکه ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسوول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسوول ارزیابی نشرات، مسوول طرح و ارزیابی، مسوول واحد فرهنگی و همکار رسانه یی در نهاد ها و رسانه های چون «اتحادیه ی ملی ژورنالیستان افغانستان»، «اتحادیه ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان»، «انجمن شاعران و نویسندگان افغانستان»، هفته نامه ی «قلم»، تلویزیون «۱»، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه ی «بنیان اندیشی» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه ی «سرخط»، مجله ی «اوربند»، گاهنامه ی «تحریک»، روزنامه ی «هیواد»، وب سایت «تول افغان»، وب سایت «تول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا ۲۴»، وب سایت «تاند»، وب سایت «روهی»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه ی افغان»، وب سایت «سمسور»، وب سایت «لر او بر»، وب سایت «نن»، وب سایت «خبرپایه»، وب سایت «کتابتون»، واحد تولید «آمو فلم» و تیم انتخاباتی «صلح و اعتدال» به رهبری محمد حنیف اتمر.

آفرینش های کاری- فرهنگی

برنامه ها و فلم های مستند تلویزیونی:

- ۱- برنامه ی مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون «باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
- ۲- برنامه ی مستند تاریخی «آینه ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸ قسمت ۲۴ دقیقه یی.
- ۳- برنامه ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴ دقیقه یی.

- ۴- فلم مستند «۲۶ سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.
 ۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تخلیقات:

- ۱- صحبت های مغاره نشینان (طنزی) - منتشر شده است.
- ۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی - اجتماعی) - منتشر شده است.
- ۳- مرز و بوم (تاریخی).
- ۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان) - منتشر شده است.
- ۵- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).
- ۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان از ۱۹۰۰م تا ۲۰۰۰م) - منتشر شده است.
- ۷- افغاننامه (مشاهیر افغان) - منتشر شده است.
- ۸- پشتون ها (تحلیلی) - منتشر شده است.
- ۹- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه یی).
- ۱۰- در هرج و مرج زیستن (سیاسی - اجتماعی).
- ۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).
- ۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه ی سرخط) - منتشر شده است.
- ۱۳- با زبان دری (تحقیقی - تحلیلی) - منتشر شده است.
- ۱۴- روزگار (نوستالژی).
- ۱۵- پاسخ (واکنش ها).
- ۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۷- ارتجاع و مرتجع (انتقادی).
- ۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).
- ۱۹- پی آمد تصویر (فلم و سینما).
- ۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).
- ۲۱- ذهنیت متنازع (ابراز نظر).
- ۲۲- افغان زمین (مجموعه نوشته های منتشره در مجله ی اوربند).

جزوه ها:

- ۱- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).

مرز و بوم / ۱۸۸

۲- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).

۳- محمد نادر «نعیم» (زنده گی و برنامه ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:

۱- هنر در سینمای افغانان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ش تا امروز)- منتشر شده است.

۲- دُر دری (پیشینه و مقال زبان دری).

گردآوری ها:

۱- زمانی که مفاخر ناچیز می شوند (تنقید تاریخی)- منتشر شده است.

۲- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان)- منتشر شده است.

۳- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و ستیز قومی در ایران).

۴- در متن مدعا (اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).

۵- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه)- منتشر شده است.

۶- مُنحنی تاریخ (تنقید کوروش و سلسله ی هخامنشی)- منتشر شده است.

۷- آریایسم (تنقید پدیده ی آریایی)- منتشر شده است.

۸- پور خرد (معرفی زنده یاد استاد ناصر پورپیرار)- منتشر شده است.

۹- دری افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه گی های آن)- منتشر شده است.

۱۰- آیین های سخیف (تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی)- منتشر شده است.

۱۱- کتاب نامه ی من (پیرامون زنده گی و کارنامه ی مصطفی عمرزی).

۱۲- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده ی معروف به ستمی).

۱۳- آرکایسم (تنقید باستانگرایی)- منتشر شده است.

۱۴- معنی (گزیده هایی از سخنان اندیشمندان).

۱۵- محوطه ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).

۱۶- رسالت ملی (کارنامه ی محمد طارق بزگر).

۱۷- افغان ها و انگلیس ها (مجموعه ی تصاویر افغانستان، افغان ها و انگلیس ها در قرن ۱۹).

۱۸- رنسانس افغانستان (عمران افغانستان در سه سده ی پسین).

مرز و بوم / ۱۸۹

- ۱۹- افغان ها قبل از جنگ (سیمای زنده گی مدنی ملت افغان).
- ۲۰- صلح و اعتدال (مجموعه ی نوشته ها و ترجمه های مصطفی عمرزی در تیم انتخاباتی صلح و اعتدال به رهبری محمد حنیف اتمر).
- ۲۱- فاجعه ی سقوط دوم (سیمای بدترین تاریخ افغانستان).
- ۲۲- اتحاد شوروی در افغانستان (تجاوز، جنگ، جنایت و فرار).
- ۲۳- قبرستان امپراتوری ها (تاریخ افغانستان در کارتون ها).
- ۲۴- چهره های سیاسی افغان (از میرویس هوتکی تا محمد اشرف غنی).

ترجمه ها:

- ۱- تا حصار پنتاگون (سفرنامه ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۲- رسانه های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۳- ساختار هندسی شعر پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۴- انگیزه های فرار نخبه گان حرفه یی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۵- تخت دهلی را فراموش می کنم (سفرنامه ی هند): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۶- افغانستان در پیچ و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۸- درست نویسی پشتو: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۰- در قلب کرملین (سفرنامه ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
- ۱۲- اساسنامه ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.
- ۱۳- اساسنامه ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.
- ۱۴- اساسنامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.

مرز و بوم / ۱۹۰

۱۵- مرانامه ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.

۱۶- ناگفته های ارگ: محمد اسماعیل «یون».

همکاری های فرهنگی با دیگران در تهیه ی کتاب ها، فلم ها و برنامه ها
کتاب ها و نشریات:

«سایه بان بی سایه» (مجموعه ی داستان های دری)، «تحقیقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتونستان»، «پژواک؛ زنده ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکمت انگلیس در سیستان»، «زنده گی امیر دوست محمد خان- جلد اول»، «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری) و «خانقاه عشق» (مجموعه ی شعر دری).

فلم ها و برنامه های تلویزیونی:

«مستند باختر» (برنامه ی تاریخی)، برنامه ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده گی شهید عبدالحق).
تأییدات فرهنگی- مدنی:

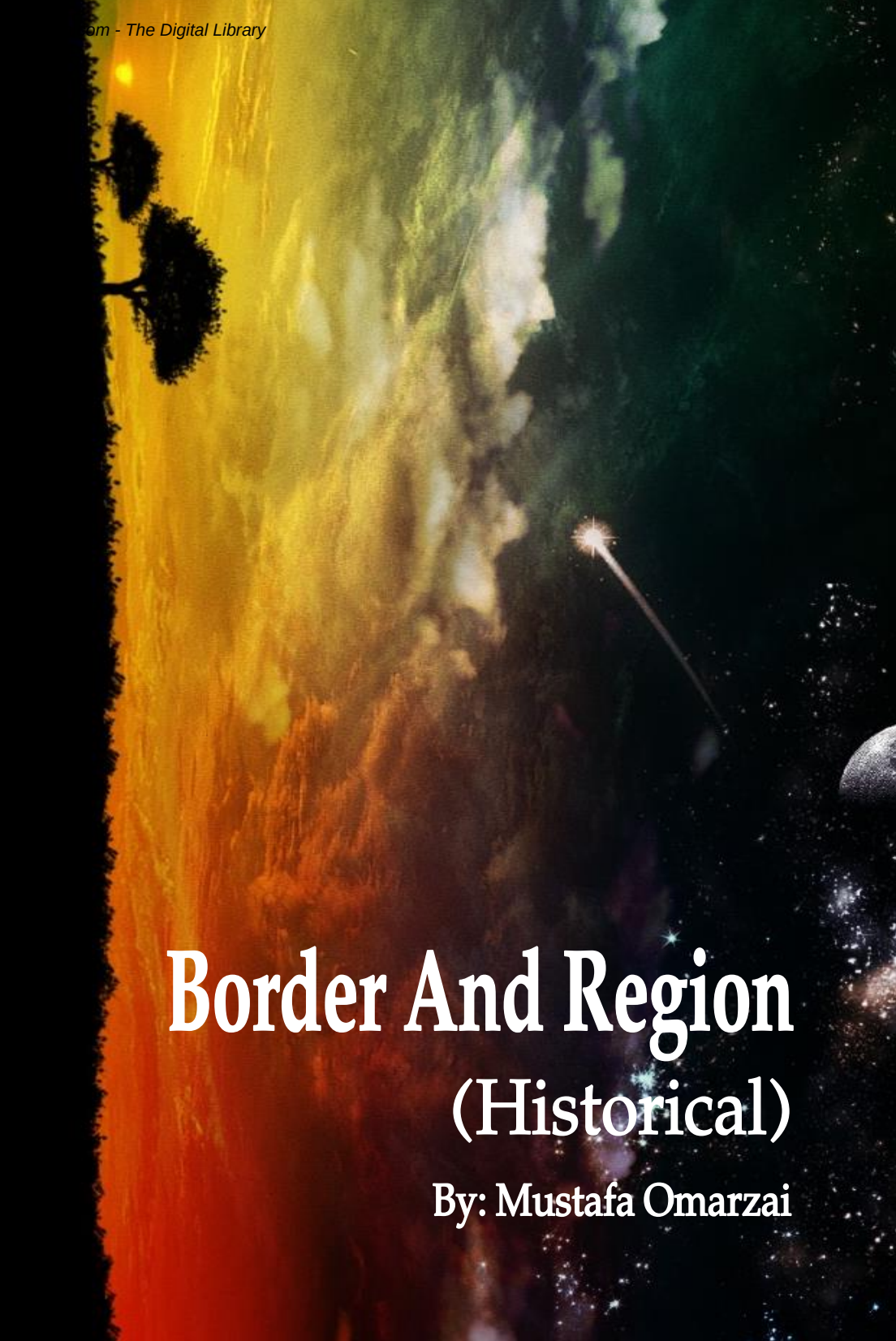
- ستایشنامه ی «پوهنځی ژورنالیزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.

- ستایشنامه ی «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ش.

- ستایشنامه ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ش.

- ستایشنامه ی «مشرانو جرگه ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ش.





Border And Region (Historical)

By: Mustafa Omarzai

Thank you for reading

Find more e-books and articles on Ketabton - your multilingual digital library.

www.ketabton.com

Ketabton - Pashto, Farsi, Arabic & English